وأفوض أمري إلى الله إن الله بصير بالعباد

جلد اول

شرح وقایه فارسی

۱۳۲۰ھ

در مطبع مجتبائی دهلی باهتمام محمد مرتضی طبع شد

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE6223

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله وصحبه اجمعين اما بعد بدانکه میگوید احقر عباد الله الغنی
عبد الحق سجاولی سرهندی که از ایام عنفوان جوانی زمام اختیار این احقر را تائید توفیق الهی [illegible] بصحبت کثیر
البرکت قبلة الاقطاب ملاذ الاوتاد موصل الطلاب الی نهایات الکمال شیخ العالمین وارث الانبیاء
والمرسلین الشیخ الاکبر والامام الاعظم شیخنا وسیدنا حضرت شیخ محمد معصوم ادام الله تعالی ظلال افادته
رسانید و بیمن انفاس آنحضرت بقدر استعداد از فیوض [illegible] صحبت های شگرف بهره مند گشت بمثابه [illegible] تفصیل آن
[illegible] بیت گر بر تن من زبان شود هر موی ۞ یک شکر تو از هزار نتوانم کرد ۞ با وجود آن نعمت [illegible]
ایزدی [illegible] درس [illegible] فراغ از ان صحبت [illegible] بعضی کتب [illegible] علم [illegible] اشتغال [illegible]
شرح وقایه [illegible] تکرار آن قوت افزا [illegible]
[illegible] حل عبارات و ترکیبات آن [illegible] بعضی از الفاظ [illegible] مقصود ازان این بود
[illegible] عبارات آن
[illegible] بعضی از مخلصان [illegible]
[illegible] داشتن
[illegible] گفتند

بنا بر علیه اثر تا بموج رسانیده بهمان قدر اکتفا نمود و چون مرکوز خاطر بود که بعد از اتمام آن بعبارتی قریب

بفهم مردم باشد خواهد نوشت بهمان طریق از سر نو شروع کرده در سنه هزار و هشتاد و ششم اتمام نموده مسائل

شرح وقایه مسمی گردانید و چون شروع و اتمام آن در آوان سلطنت محب العلماء الاتقیاء و معین الفقراء المهتدین و اجتناب

السیئات الزاهد الورع و التقوی سلطان محمد اورنگ زیب شاه عالمگیر بهادر بود و تزئین آن را بدعای خیر آن لازم دیده

بفقره چند از دعای خیر آن بادشاه دین پناه دیباچه این کتاب را مزین ساخت اللهم احسن عافیته و عنه علی فشاء

شعائر الاسلام کاخذ الجزیة و نحوها من الامور العظام کالارعیة علی اداء الصلوة مع الاطمینان التام و عن معاونة

علی علاقه فی ایامه و علی ترک ما لا یجوز من مظالمهم کالظلم و اخذ الرشوة و نحوها من اموال الحرام اللهم اغلظ علی من لم

یرحل بهذا و ارحم علی من قال آمین بدانکه مراد از لفظ امام که درین کتاب مذکور است امام اعظم ابو حنیفه کوفی

رحمة الله علیه و از صاحبین امام ابو یوسف و امام محمد و از شیخین امام اعظم و امام ابو یوسف و از طرفین امام

اعظم و امام محمد از شرح شیخ ملا محمد فخر الدین بر مختصر وقایه چون خلوص نیت مصنف طویت این حقیر است

مکرم او نسخ جلتا عام و کثیر امید که مقبول خاص و عام شود و هر که ازین نصیبی گیرد این حقیر را بدعای خیر یاد آرد و الله الموفق

کتاب الطهارت

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم

و ارجلکم الی الکعبین مسئله فرض در وضو چهار چیز است یکی شستن روی از موی پیشانی تا زیر ذقن و از

نرمه گوش تا نرمه گوش و مو و ریش شمس الائمه اگر میانه گوش و رخساره را تر کرده بر آن آب جاری نساخت کفایت

است بنا بر روایت ابو یوسف که ستر محل اگر تر کرده اعضاء وضو را بر آن آب و آن آب شستن وضو جایز است اگر در تا اول

این گفته اند که وضو وقتی جایز است که از هر عضوی یک قطره یا دو قطره جاری شود اگرچه به وجه تعاقب آن

روان نشده باشد دوم شستن هر دو دست تا هر دو آرنج سیوم شستن هر دو پای تا هر دو شتالنگ و

امام زفر که نزدیک وی شستن آرنج و شتالنگ در وضو و چه نیست چهارم مسح ربع سر بخلاف امام شافعی که

نزدیک وی مسح یک موی یا سه موی فرض است بنا بر آنکه خدای تعالی مطلق مسح سر حکم کرده است و قدر آن را

بیان نفرموده است پس مقدار اقل مسح باشد که آن یک موی یا سه موی است ما میگوئیم قول او بجا نیست

کتاب الطهارة قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین

وحدیث مشهور بروایة معتبره تفسیر سعدی مرقول مجمل الله تعالی را که رسول علیه الصلوة والسلام بر کلخن
قومی آمده بول کرد و وضو ساخت و بر ناصیه مبارک خویش مسح کرد و کمتر ازان مروی نیست پس معتبر در فرض
همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر ازان جایز می بود سرور علیه السلام آنرا برای تعلیم احکام آنرا نیز بیان میفرمودند
و نزدیک امام مالک مسح تمام سر فرض است چنانکه در تیمم بقول الله تعالی فامسحوا بوجوهکم مسح تمام روی فرض است
ما میگوییم مسح سر را بر مسح روی قیاس نمی توان کرد زیرا که در مسح سر فعل پیغمبر علیه السلام است و روایت مذکوره
دلیل است بر قدر مسطور چنانکه گذشت و نیز در تیمم مسح روی بجای شستن روی است پس بمقدار در حکم
شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزدیک امام بقیاس مسح سر و نزدیک امام
ابو یوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون مسح ریش بجای شستن پوست که زیر ریش است ساقط شد
مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد بدانکه بروایت ایضاح مراد چهارم حصه از ریش است
که متصل پوست روی است اما در اشهر روایت از امام مسح تمام موی ریش که روی را پوشیده است فرض است
وهو الاصح المختار کذا فی شرح جامع صغیر قاضیخان بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست تر است بعضویکه بران مسح
فرض است بشرط آنکه تر کرده باشد دست را بآب و یا تر مانده باشد دست بعد از شستن عضوی از اعضای وضو پس اگر دست
از بعض اعضای تر کرده مسح کند یا در دست تری بعد از مسح عضوی تری مانده باشد بآن مسح کند روا نباشد مسئله اگر بعد از مسح سر تراشیده شد
واجب نیست که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است کذا فی حاشیه الچلبی و اگر بعد از وضو ناخن تراشید واجب نیست که موضع
تراش را بار دیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست است تا بند دست این سنت
نزدیک بعضی پیش از استنجا است و نزدیک بعضی بعد از استنجا و نزدیک بعضی هم پیش از استنجا است و هم بعد از استنجا
وطریق شستن آنست که ظرف آب را بدست چپ گرفته اول دست راست را سه بار بشوید بعد ازان ظرف آب را بدست
راست گرفته دست چپ را همچنان بشوید و اگر ظرف کلان است که برداشتن آن ممکن نیست انگشتان دست چپ را جمع نموده
از ان ظرف با انگشتان آب بگیرد و دست راست بشوید بعد ازان همین دست راست را تا هر قدر که بخواهد در آب درآورده بدین دست
آب گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست نجاست باشد بعید است که دست را در آب در آرد بلکه دست را از نجاست
پاک کرده بر وجهی که آب و ظرف نجس نشود فرض است دوم تسمیه آغاز وضو و در تسمیه چلپی است که منقول است

۴۷

ست از سلف گفتن بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام وفضل بسم الله الرحمن الرحیم گفتن ست سیوم مسواک
کردن چهارم سه بار در دهن آب جنبانیدن پنجم سه بار در بینی آب کردن ونزدیک امام شافعی مضمضه وستنشاق
هر دو بیک غرفه سنت است بهر غرفه هر دو بجا آرد ششم خلال ریش در حاشیه چلپی ست که انگشتان را از زیر ریش بجانب
خارج بکشد چنانچه پشت دست بجانب متوضی باشد هفتم خلال انگشتان هر دو دست در حاشیه چلپی ست که در آرد بعضی
انگشتان را در بعضی دیگر کذا فی اکثر المعتبرات هشتم خلال انگشتان هر دو پا در حاشیه چلپی ست که بخنصر دست چپ از خنصر
پای راست شروع کند وبخنصر پای چپ تمام کند نهم هر عضو را سه بار شستن دهم تمام سر مسح کردن یکبار بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی سه بار سنت ست ودر جامع ترمذی ست که علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه اعضای وضو را
سه بار شست ومسح کرد بر سر خود یکمرتبه وفرمود این ست وضوی رسول علیه السلام ودر صحیح بخاری مثل این ست یازدهم
مسح هر دو گوش کردن بآب سر بخلاف امام شافعی که نزدیک او مسح گوش بآب نو سنت ست دوازدهم نیت
وضو کردن سیزدهم ترتیب در وضو چنانکه اول روی بشوید بعد از آن هر دو دست بعد از آن مسح سر کند بعد از آن
هر دو پای بشوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی نیت وترتیب هر دو فرض ست چهاردهم ترتیب در شستن بخلاف
امام مالک که آن نزدیک وی فرض ست مسئله مستحب در وضو دو چیز ست یکی شروع کردن از جانب راست
زیرا که مواظبت رسول صلی الله علیه وسلم بر شروع از جانب راست بطریق عادت بود وسنت آنست که مواظبت
بر آن بطریق عبادت باشد دوم مسح بر گردن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرده است بر گردن مبارک
خویش در حاشیه چلپی ست که بعد از مسح هر دو گوش به پشت هر دو دست مسح بر گردن کند زیرا که بر پشت دست تری
مستعمل نیست **فصل در نواقض وضو** مسئله ناقض وضو دوازده چیز ست یکی بر آمدن
چیزی از پیش یا از پس معتاد باشد یا غیر معتاد چون کرمی از دبر بر آید یا بادی که از قبل
یا از ذکر بر آید در این باد اختلاف مشایخ ست دوم بر آمدن چیزی از جراحت بشرط آنکه از جای خود
روان شود و برسد بموضعیکه شستن آن در وضو یا در غسل واجب است پس اگر نیز چیزی از جراحت بر آید
بعد از آن خود چیزی نیز آمد ناقض وضو نباشد ونیز اگر چیزی را بدندان گزید وبر آن اثر خون دید یا خلال کرد دندان
خود را وبر خلال خون ظاهر شد یا انگشت در بینی کرد وبر آن خون دید یا بینی فشرد واز بینی مثل عدس خون بسته بر آمد

وضو نمی‌شکند و نزدیک امام شافعی برآمدن چیزی از غیر دو راه ناقض وضو نبود و نزدیک امام ما ناقض وضو باشد اگرچه از جای
روان نشود سیوم قی که خون بود در برابر بزاق باشد چنانکه بزاق سرخ شود پس اگر بزاق زرد شد وضو نمی‌شکند چهارم قی که
تجند یا طعام یا آب یا خون بسته بود و به پری دهن رسد بخلاف بلغم که از سر نازل شود زیرا که آن بالاتفاق ناقض وضو نباشد اما بلغم
که از شکم برآید نزدیک طرفین ناقض وضو نبود و نزدیک امام ابو یوسف ناقض وضو باشد بدانکه اگر اندک اندک قی کرد چون جمع کرده شود
به پری دهن رسد نزدیک امام ابو یوسف اگر در یک مجلس است جمع کرده شود و نزدیک امام محمد اگر یک سبب است جمع کرده شود پس
اگر مجلس و سبب هر دو متحد است جمع کرده شود نزدیک هر دو و اگر در هر دو اختلاف است جمع کرده نشود نزدیک هر دو و بدانکه
آنچه که از برآمدن آن وضو نمی‌شکند پس او نجس نبود پس خون که از جای خود روان نشده است و قی که به پری دهن نرسیده است
نجس نباشد و نزدیک امام محمد در غیر سائل نجس است و دلیل آن با جواب او در ترجمه مذکور است پنجم خواب کسی که بر پشت
یا بر پهلوی خوابیده باشد ششم خواب کسی که سر خود را بر هر دو زانو یا بر هر دو دست خود نهاده خوابیده باشد یا بر یکی از
سرین خود خواب کرده باشد چنانچه مقعد او از زمین جدا مانده باشد هفتم خواب کسی که تکیه بر چیزی خواب کرده باشد که اگر
آن چیز را دور کند وی بیفتد بخلاف خواب ایستاده یا نشسته یا در رکوع مسنون یا در سجود مسنون که آن ناقض وضو نبود
هشتم بیهوشی نهم دیوانگی دهم مستی چنانچه در رفتار پای او بلغزد یازدهم خنده قهقهه مصلی بالغ در نماز ذات
رکوع و سجود بخلاف قهقهه کودک در این نماز یا قهقهه بالغ در نماز جنازه یا سجده تلاوت که آن ناقض وضو نبود لیکن ناقض
آن عمل باشد بدانکه قهقهه در نماز ناقض وضو وقتی است که در بیداری باشد اما در خواب ناقض وضو نبود و نزدیک امام شافعی قهقهه
ناقض وضو نیست در خواب باشد یا بیداری بود بدانکه قهقهه آنست که آواز آن همسایگان بشنوند و ضحک آنکه خود بشنود نه غیر
و تبسم آنکه نه خود بشنود و نه غیر او اول هم وضو را می‌شکند و هم نماز را و ثانی نماز را می‌شکند نه وضو را و ثالث نه وضو را می‌شکند
و نه نماز را دوازدهم مباشرت فاحشه چنانچه مرد و زن هر دو برهنه باشند و بدن یکی با بدن دیگری مساس کند و آلت مرد
ایستاده باشد و با فرج زن مساس کند بخلاف امام محمد که نزدیک وی مباشرت مذکور ناقض وضو نیست مسئله کرمی که از جراحت
برآمد ناقض وضو نباشد زیرا که کرم طاهر است و آنچه که بر آن از نجاست است قلیل است و همچنین است اگر برآمده است از ذکر مرد زیرا که از جراحت
برآمده است بنا بر آنکه ذکر محل کرم نبود و کرمی که از قبل زن برآید در آن اختلاف مشایخ است اما کرمی که از دبر برآید ناقض وضو است
زیرا که برآمدن نجاست قلیل از دبر ناقض وضو باشد و آن کرم از نجاست قلیل خالی نبود مسئله اگر بیضه گوشت از جراحت جدا

ناقض وضو نباشد و نیز اگر مردی بزن یا به ذکر مساس کرد نزدیک ما ناقض وضو نبود و همچنین است اگر زنی هر دو مساس کرد بخلاف
امام شافعی که نزدیک او مساس زن یا ذکر ناقض وضو باشد در حاشیه چلپی است که اختلاف در کسی است که مساس کرده است اما آنکه بوی
مساس کرده شده است وضو وی بالاتفاق نمی‌شکند و نیز اختلاف در مساس بی حایل است اما اگر مساس کرد کسی به مو یا ناخن
یا دندان دیگری را ناقض وضو نباشد نزدیک او همچنین نیز اختلاف در مس ذکر به باطن کف دست است اما اگر مساس کرد به پشت دست یا به انگشتان
دست بالاتفاق وضو نمی‌شکند فصل در غسل مسئله در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم آب در بینی
کردن بخلاف امام شافعی که نزدیک وی این هر دو در غسل سنت است بدانکه اگر غسل کرد و بعد از آن طعام در دندان وی باقی
باقی ماند پاک شود سیوم رسانیدن آب بر تمام ظاهر بدن لیکن مالیدن آن واجب نبود پس اگر در ناخن خمیر باقی مانده است شستن
زیر آن واجب باشد بخلاف ریم و گل و رنگ حنا و نظیر آن زیرا که ریم در حکم بدن است بنابر آنکه از همین جا متولد است و از گل آب
نفوذ میکند و در رنگ حرج است مسئله اگر بر بدن روغن مالید و بعد از آن آب روان کرد غسل جایز بود هرچند بدن آب را قبول
نکرده باشد مسئله اگر غالب است برگمان او که بی جنبانیدن گوشواره آب در سوراخ آن نخواهد رسید جنبانیدن گوشواره واجب شود
و اگر در سوراخ گوشواره نباشد و برگمان او غالب است که بی تکلف آب در سوراخ میرسد تکلف نکند و اگر میداند که بی تکلف آب نخواهد رسید
تکلف کند و اگر بعد از برآوردن گوشواره سوراخ بند شده است چنانچه اگر غافل شود آب در سوراخ نرسد آب را بر سوراخ روان سازد
بی آنکه مثل چوب یا مانند آن تکلف کند مسئله اگر انگشتری تنگ باشد واجب است که آن را در وضو و غسل بجنباند تا آب در زیر آن برسد
مسئله اگر کسی ختنه نکرده باشد نزدیک بعضی مشایخ واجب است بر وی که در غسل آب در قلفه رساند و اگر بول در قلفه رسید ناقض وضو
باشد اگرچه از قلفه بیرون نیامده باشد زیرا که نزدیک ایشان قلفه را حکم ظاهر بدن است من کل وجه و نزدیک بعض در غسل در قلفه آب
رسانیدن واجب نباشد اما اگر بول در قلفه درآید ناقض وضو بود زیرا که نزدیک ایشان قلفه را در غسل حکم باطن بدن است و در وضو حکم ظاهر
بدن است مسئله سنت در غسل پنج چیز است یکی شستن هر دو دست دوم شستن فرج سیوم دور کردن نجاست
بدن را بعد از شستن فرج چهارم وضو کردن اما اگر در مکان غسل آب مستعمل جمع شود پای‌ها را تاخیر کند و بعد از غسل
جای دیگر بشوید و اگر بر تخته یا بر سنگ غسل میکند پای‌ها را نیز در وضو بشوید کذا فی حاشیة الچلپی پنجم سه بار بر تمام بدن
آب روان کردن مسئله بر زنان واجب نیست که گیسوی بافته خود را در غسل بگشایند یا تر کنند زیرا که تر کردن بیخ‌های
موی کفایت میکند بنابر آنکه فرموده پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر ام سلمه را رضی الله تعالی عنها که کفایت میکند ترا

رضی ام سلمه اگر رسید آب به بیخهای موی تو و اگر مویهای زن بافته است واجب نیست که در مویها نیز آب رساند چنانچه
واجبست بر مرد رسانیدن آب در ریش خویش زیرا که حرج نیست اما بر مردان واجبست که گیسوهای بافته خود را در غسل بکشایند
وهو الاحتیاط **فصل در موجبات غسل** موجب غسل چهار چیزست یکی برآمدن منی که از مکان خود بدفق
و شهوت جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزد وی از سر عضو بدفق و شهوت برآمده باشد پس اگر از مکان
خود که پشت مردست بشهوت جدا شد پیش از آنکه برآید گرفت سر عضو را تا آنکه شهوت ساکن شد بعد از آن گذاشت
سر عضو را و بی شهوت منی از عضو بیرون آمد نزد طرفین غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف که نزد وی واجب
نشود و اگر پیش از بول غسل کرد بعد از آن بقیه منی ظاهر شد نزد طرفین بار دیگر غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف رح
بدانکه برآمدن منی بصفت مذکوره موجب غسل است اگرچه در خواب باشد مرد و زن در این حکم برابرست لیکن از امام محمد
در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن احتلام کند و تلذذ و انزال یاد باشد غسل واجب شود اگرچه اثر تری بر جامه
یا بدن نیابد مروی است از شمس الائمه که لا یوخذ بهذه الروایة دوم غایب شدن سر ذکر در قبل یا دبر بقدر حشفه
بر فاعل و مفعول هر دو غسل واجب گردد سیوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگرچه احتلام یاد نباشد بدانکه وجوب
غسل در منی ظاهرست اما در مذی بنا بر آنکه احتمال است که بحرارت بدن منی رقیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف
که نزد وی در مذی غسل واجب نشود چهارم انقطاع حیض و نفاس پس اگر زن کافره بعد از انقطاع مسلمان
شده باشد غسل واجب نشود زیرا که در وقت انقطاع نزد ما مورد بشرایع نبود اما اگر بعد از جنابت مسلمان شده باشد
غسل واجب شود زیرا که جنابت امر مستمرست پس بعد از اسلام باقی باشد مسئله وطی کردن بهایم را
بی انزال موجب غسل نیست مسئله چهار غسل سنت است یکی برای نماز جمعه هو الصحیح دوم برای هر دو عید
سیوم برای احرام چهارم روز عرفه مسئله رواست وضو بآب باران و آب چشمه و آب برف اگر متقاطر باشد مسئله رواست وضو بآبی که
بدیر ماندگی متغیر شده باشد یا بشی طاهر چون خاک و اشنان و صابون و زعفران یکی از وصف او را که مزه و رنگ و بوست تغیر داده باشد
اما نزد امام ابو یوسف اگر شی طاهر مثل صابون است وضو جایز باشد مگر آنکه بر آب غالب شود چنانکه آب از رقت و سیلان برآید و بکیرد غلبه شرط نبود
پس بی آنکه بر آب غالب شود وضو جایز نباشد و نزد امام شافعی اگر چیزی که از جنس زمین نبود با آب آمیخت بآن آب وضو روا نباشد اگرچه
غالب نبود مسئله اگر در آب جاری نجاست افتاد و اثر آن که رنگ و مزه و بوست در آب ظاهر نشود وضو بدان جایز باشد بدانکه علما را در حد جاری

اختلافست نزدیک بعضی به بردن برگ کاه جاری شود و لیکن اگر جوی را از بالا ببندند و بقیه آب ضعیف روانست وضو بآن

جایز بود زیرا که آب جاریست مسئله اگر خواهد که در آبیکه سست میرود وضو کند واجبست که بنشیند بروشی که استعمال نکند غسالهٔ

خود را یا در میان دو غرفه درنگ کند مقدار آنکه برود غسالهٔ او مسئله اگر حوض از ده در ده کمست و یکجانب آن آب می درآید و از جانب دیگر

می برآید رواست وضو در همه جانب آن حوض و علیه الفتوی و نزدیک بعضی اگر چهار در چهار است جایز است و در زیادت ازان

جایز نیست مگر در ممر آب مسئله اگر آب بدبو شد و معلوم است که بوی آن از نجاست است وضو بآن روا نباشد و اگر معلوم نیست روا بود

زیرا که احتمال است که از دیر ماندگی بدبو شده باشد مسئله سگ مرده در جوی روان افتاد و عرض آنرا بند کرد اگر آبیکه متصل سگ

میرود کمتر است از آبیکه متصل سگ نمیرود در نشیب آن وضو جایز بود گفته است فقیه ابوجعفر بر همین یافته ایم مشایخ خود را و مروی است

از امام ابو یوسف که اگر یکی از اوصاف آب متغیر نشده است وضو کردن بآن پاک بود مسئله اگر بمیرد در آب حیوانیکه در آب میزاید چون ماهی و غوک

وضو بآن جایز باشد بخلاف حیوانیکه در آب نمیزاید اما معیشتش در آب بود چنانچه بط و مرغابی مردن آن آب پلید شود مسئله اگر در آب حیوانی بمیرد

که خون روان ندارد چون پشه و مگس و کژدم وضو بآن آب جایز بود زیرا که نجس دم مسفوح است و بنا بر حدیث وقوع مگس در طعام قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا وقع

الذباب فی اناء احدکم فلیمقله ثم لیطرحه فان فی احد جناحیه داء و فی الاخری شفاء بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر در آب مثل ماهی یا مگس بمیرد وضو بآن

جایز نباشد مسئله روا نیست وضو بآبیکه از درخت یا از میوه فشرده باشد چون آب [illegible] و آب سیب [illegible] اما آبیکه خود از درخت می آید بآن وضو

جایز باشد مسئله اگر در آب چیزی پاک افتاد و اجزای آن بر آب غالب آمد چنانچه آب از طبع خود که رقت و سیلانست برآمد چون آب لوبیا

یا چیزی پاک را در آب جوش دادند و آب بآن غلیظ شد چنانکه شوربا یا برگهای درخت در آب افتاد و آب بآن متغیر شد چنانکه در آب رنگ برگها باشد

وضو بآن جایز نباشد مسئله اگر در آب بسته نجاست افتاد وضو بآن جایز نبود مگر آنکه ده در ده باشد و در گرفتن آب برای وضو بیین آن ظاهر شود پس اگر در جانب

آب نجاست ظاهر باشد نیز وضو جایز نباشد مگر در جائیکه اثر نجاست ظاهر نشود و اگر نجاست ظاهر نباشد در هر جا وضو جایز بود و نیز از موضع غساله وضو جایز باشد زیرا که ده در ده در حکم

آب جاری بود و اعتراض محی السنه و جواب آن بجای خود در شرح مذکور است

فصل در آب مستعمل

مسئله روا نیست وضو بآب مستعمل بدانکه در آب مستعمل چند اختلاف است

یکی در چیزیکه آب بآن مستعمل میگردد نزدیک شیخین مستعمل میشود بازاله حدث و به نیت عبادت و نزدیک امام محمد مستعمل نمیگردد مگر به نیت عبادت بخلاف امام شافعی که نزدیک وی

مستعمل نمیگردد مگر بازاله حدث اما ازاله حدث نزدیک وی بی نیت حاصل نمیشود زیرا که نیت در وضو شرطست نزد او دوم در وقت مستعمل شدن بدانکه آب

چون از عضو جدا شود مستعمل میگردد در حالتیکه چکیدن می آرد اگر از عضو جدا نشده است مستعمل نمیگردد بالاتفاق بعد از آنکه جدا شد بمجرد جدا شدن مستعمل میگردد

چنانکه در هدایه است و نزدیک بعضی مستعمل نمیشود مگر وقتیکه در زمین یا در آوند یا دست قرار گیرد سیوم در حکم مستعمل

نزدیک امام آب مستعمل نجس است نجاست غلیظه و نزدیک امام ابو یوسف نجس است نجاست خفیفه و نزدیک امام محمد طاهر است غیر مطهر و نزدیک امام مالک
و در قول قدیم و نزدیک امام شافعی طاهر و مطهر است ما میگوییم اگر طاهر و مطهر بود بایستی که وضو بآن [illegible] و جایز بودی بعد از آن جایز
بودی خوردن آن کسی این نگفته است **فصل در دباغت** مسئله هر چرم هر چیز بدباغت پاک شود مگر چرم خوک و آدمی بدانکه دباغت دو گونه
نجاست از چرم اما اگر دباغت بدارو باشد چون برگ سلم و جز آن این را دباغت حقیقی گویند بعد این دباغت نجاست هرگز عود نکند بالاتفاق و اگر
یا بآفتاب دباغت کرده باشد این را دباغت حکمی نامند بعد این دباغت از امام در عود نجاست دو روایت است اما اصح آنست که هم نزدیک امام
و هم نزدیک صاحبین نجاست آن نیز هرگز عود نکند چنانچه در جامع الرموز است بدانکه صحیح آنست که نافه مشک پاک است تر باشد یا خشک از مذبوح
باشد یا از غیر مذبوح کذا فی حاشیه چلپی مسئله حیوانیکه پوست آن بدباغت پاک شود بزکوة پوست و گوشت آن هر دو پاک گردد اگرچه خوردن
گوشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بدباغت پاک نشود بزکوة نیز پاک نگردد بدانکه مراد از زکوة آنست که مسلم یا کتابی ذبح کند
و تسمیه دانسته ترک ننماید مسئله پنج چیز از میته پاک است موی و استخوان و پی و سم و شاخ و پاک است موی آدمی و استخوان آن
پس جایز است نماز کسیکه دندان شکسته خود را بجای خود نهاده باشد اگرچه از قدر درم زیاده بود بخلاف امام محمد که نزدیک او در زیاده از قدر
درم جایز نبود **فصل فی البیر** مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بمرد و آماس کرد یا عضوی از آن منجرح شد مثل آدمی یا سگ
در چاه بمرد تمام آب آن چاه برآورده شود و اگر ممکن نباشد قدر آبیکه در آن چاه هست باید برآورد امام محمد آن را بقدر کرده است از دو صد دلو تا سه صد
دلو و صحیح آنست که در قدر آن بقول دو مرد که ایشان را در آب بینائی باشد اعتماد کنند مسئله اگر مانند کبوتر یا ماکیان در چاه بمرد
از چهل دلو تا شصت دلو برآرند و در مانند موش یا گنجشک از بیست دلو تا سی دلو و معتبر دلو میانه است مسئله اگر از چاه نجاست برآمد یا حیوانی
مرده برآمد که آماس نکرده است یا عضوی از او جدا نشده است یا مجروح نگشته است و معلوم نیست که آن نجاست و حیوان از چه وقت افتاده است
نزدیک امام از شبانه روز نجاست آن چاه حکم کرده شود و اگر آماس کرده است یا عضوی منقطع شده است و ریخته است از سه شبانروز حکم باید کرد
و نزدیک صاحبین از وقتیکه نجاست یا حیوان را ببینند یا از وقتیکه یقین شود بوقوع آن از همان وقت حکم کرده شود بنجاست آن چاه
مسئله سور آدمی و اسپ و سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سور سگ و خوک و ددها نجس است و سور گربه
و ماکیان کوچه گرد و طیور شکاری و سواکن بیوت مکروه است و سور حمار و استر مشکوک است و در جامع الرموز می آرد که در پاک
کنندگی مشکوک است لیکن در پاکی آن شک نیست هو الصحیح پس اگر غیر از مشکوک آب دیگر نباشد هم بدان وضو کند و تیمم هم
کند بخلاف آب مکروه که اگر آب دیگر نباشد و بآن وضو کند بهمان کفایت نماید مسئله عرق هر چیزی در حکم سور آن چیز است

زیرا که سور بلعاب آمیخته است و حکم لعاب و عرق یکی است بنابر آنکه هر دو از گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از نبیذ تمر آب
دیگر نباشد و نیز شیرین و رقیق باشد نزدیک امام وضو بکند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کند و نزدیک امام محمد هم تیمم کند و هم وضو
بکند و اگر سخت شده است و ترش گشته است و سکر می آرد وضو بآن بالاتفاق جایز نبود باب التیمم مسئله تیمم جایز است مر محدث را
و جنب را و حایض را و نفسا را اگر ایشان قادر نباشند بر آبی که کفایت کند مر طهارت ایشان را پس اگر جنب بقدر وضو آب یافت
وضو بروی واجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی واجب شود و برای غسل تیمم کند اما اگر جنب را حدث رسید که وضو واجب میکند
و وضو آب یافت بالاتفاق وضو واجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه جنب غسل کرد و بر عضوی از اعضای وی غیر وضو آب نرسید
و آب تمام شد بعد از آن وضو شکست بقدر وضو آب یافت و چنانکه عضوی را که در غسل باقیمانده است کفایت نمیکند وضو واجب شود
و برای غسل باقی تیمم کند و اگر با محدث آبی باشد که کفایت کند بعض اعضا را و از نزدیک ما تیمم کند زیرا که شستن بعض اعضای
نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی بعض اعضای را بشوید و برای باقی تیمم کند مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنابر ظاهر الروایت
تیمم جایز بود و میل سیوم حصه فرسخ باشد و نزدیک بعضی سه هزار و پانصد گز بود و نزد بعضی چهار هزار گز و در جامع الرموز می آرد
یک گز بیست و چهار انگشت باشد بشمار حروف مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و بنا بر روایت حسن اگر در جانب روش
بر دو میل است تیمم جایز بود و در کمتر از آن جایز نبود و در جوانب دیگر اگر بر یک میل باشد نیز تیمم جایز بود زیرا که در رفتن و
آمدن دو میل شود مسئله مریضی را که بر استعمال آب قدرت ندارد یا به استعمال آب مرض زیاده تر میشود تیمم جایز بود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جواز تیمم خوف تلف عضو شرط باشد ما میگوئیم ضرر زیادتی بها مباح میکند تیمم را
نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که فوق این ضرر است مباح بکند بطریق اولی مسئله اگر استعمال آب از سردی
ضرر میکند چنانچه مریض میسازد یا عضوی را تلف میکند تیمم جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله روا است تیمم از برای خوف
آدمی و درنده و مار و آتش و جز آن اگر چه آب نزدیک باشد و نیز روا است برای خوف تشنگی اگر چه آب در دست دارد
و در حاشیه حلبی است آنکه خوف تشنگی خود باشد یا رفیق خود یا خوف تشنگی مرکب خود باشد یا سگ خود و روا است برای احتیاج
خمیر کردن آرد اگر مسافر آب یافت و گمان میکند که کسی آن را برای خوردن مباح ساخته است جایز است او را که با وجود آن
تیمم کند مگر آنکه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو و اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح ساخته اند خوردن از آن جایز باشد و نزدیک امام فضلی عکس است یعنی اگر برای خوردن سبیل است

جایز بود و اگر برای صنوبست خوردن روا نباشد پس بر تقدیر نزدیک فهی تیمم روا نبود مسئله اگر آلت برآوردن آب

چون دلو و مانند آن موجود نباشد تیمم جایز بود مسئله اگر خوف فوت نماز عید باشد رواست که تیمم کرده در نماز

شروع بکند و اگر در نماز عید وضو شکست و خوف است که اگر وضو میکند نماز فوت خواهد شد نزدیک امام روا است

که تیمم کرده بر همان تحریمه بنا کند بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان تیمم کرده از سر شروع نماید و اگر تیمم شروع کرده بود

و در نماز تیمم شکست بالاتفاق روا باشد که تیمم کرده بر تحریمه اول شروع نماید مسئله اگر خوف فوت نماز جنازه

باشد روا است مر غیر ولی را که با وجود آب به تیمم نماز خواند مسئله روا نیست تیمم از برای خوف فوت نماز جمعه

و نماز وقتی زیرا که بدل جمعه ظهر است و بدل وقتی قضا مسئله دو ضربه در تیمم فرض است یکی برای مسح روی

و دیگر از برای مسح هر دو دست تا آرنج بدانکه ترتیب در تیمم نزدیک امام شرط نیست اما استیعاب شرط است و

علیه الفتوی پس اگر در عضوی از اعضای تیمم بر اند کی مسح نشود تیمم روا نبود و طریق احسن در مسح هر دو دست

است که بوسطی و بنصر و خنصر دست چپ بجزء از کف آن دست بر ظاهر دست راست از سر انگشتان تا آرنج

مسح کند بعد از آن بانگشت شهادت و بانگشت نر آرنج تا سر انگشتان بر باطن آن مسح نماید و همچنین بدست

راست بر ظاهر و باطن دست چپ مسح کند بعد از آن اگر در میان انگشتان غبار نرسیده باشد واجب است

که خلال انگشتان کند پس برای خلال انگشتان بضربه سیوم محتاج شود مسئله نزدیک طرفین رواست تیمم

هر چه از جنس زمین بود و طاهر باشد چون خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و سرمه و زرنیخ پس بطلا و نقره روا نبود مگر آنکه بخاک آمیخته

باشد و نیز بگندم و جو روا نباشد مگر آنکه گرد آلود بوند و نیز بزمینی که در آن نجاست افتاده باشد روا نبود هر چند اثر نجاست نمانده باشد

اما بعد از زوال اثر نجاست نماز در آن زمین جایز بود و نیز بخاکستر جایز نباشد و نزدیک امام ابو یوسف تیمم روا نبود مگر بخاک و ریگ و نزدیک

امام شافعی جایز نبود مگر بخاک مسئله با وجود قدرت بر روی زمین تیمم بغبار جایز بود پس اگر شخص خانه را جاروب کرد یا دیوار انداخت یا گندم

پیمود و بر روی وی و هر دو دست وی غبار نشست و بر آن دست مالید تیمم جایز باشد اما بمجرد نشستن غبار بی مالیدن دست تیمم روا نبود مسئله

نیت در تیمم فرض است بخلاف امام زفر پس اگر شخص را دو حدث باشد چون جنابت و موجب وضو به نیت هر دو یک تیمم کافی باشد و اگر به نیت

یک حدث تیمم کرد از حدث دوم کفایت نکند مسئله اگر کافر به نیت اسلام تیمم کرده مسلمان شد روا نیست که با آن تیمم نماز گذارد زیرا که

نزدیک طرفین در تیمم شرط است که نیت کند عبادت مقصوده را که بی طهارت درست نباشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک او با آن تیمم نماز روا بود زیرا که

۱۲

۱۲۱

نزدیک او عبادت مقصوده شرط است اگرچه بی طهارت درست باشد پس اگر برای نماز جنازه و یا سجده تلاوت تیمم کرد نماز بآن بالاتفاق
روا بود و اگر برای مس مصحف یا دخول مسجد تیمم کرده است بالاتفاق نماز خواندن بآن جایز نباشد زیرا که نماز جنازه و سجده تلاوت عبادت
مقصوده است که بی طهارت درست نمیشود و مس مصحف و دخول مسجد عبادت مقصوده نیست اما تیمم به نیت نماز آن مباح میکند مس مصحف
و دخول مسجد را مسئله اگر کافری بی نیت وضو کرده بعد از آن مسلمان شده است روا است که بآن وضو نماز بخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک او بوضو
کافر نماز جایز نشود و اگرچه نیت کرده باشد زیرا که نیت کافر معتبر نیست با آنکه در وضو فرض است نزدیک او و نزدیک ما نیت در وضو فرض نیست
پس اگر با نیت وضو کرد بطریق اولی جایز بود مسئله تیمم در وقت و نماز و پیش از وقت آن بخلاف امام شافعی که نزدیک او اگر پیش از وقت
تیمم کرده است روا نیست که در وقت بآن تیمم نماز بخواند زیرا که خاک نزدیک او خلف ضروریست مر آب را و نزدیک ما خلف مطلق است و مقوی قول ما
حدیث پیغمبر است صلی الله علیه وسلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مسئله اگر شخصی از رفیق آب طلبید و وی نداد نماز آن شخص به تیمم روا باشد
و اگر بعد از نماز داد آن نماز را اعاده نکند و در هدایه میگوید اگر پیش از طلب تیمم کرد نیز جایز بود و در روایت مبسوط جایز نباشد زیرا که
طلب آب از رفیق واجب بود بنابر آنکه آب در عرف مبذول است مگر بقول حسن بن زیاد که نزدیک او در طلب حرج است زیرا که سوال ذل است
و تیمم مشروع شده است مگر از برای دفع حرج ما میگوییم در سوال آنچه محتاج الیه است ذل نیست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعض حوایج خود را
از غیر خود طلب کرده است در زیادات میگوید شخصی به تیمم نماز میخواند در آن نماز مردی آب دید و او را ظن شد یا شک شد که نخواهد داد
نماز خود را تمام کند زیرا که شروع نماز صحیح شده است پس بشک قطع نکند اما اگر خارج نماز آب دیده است و شک شده است که نخواهد داد
روا نیست که پیش از سوال به تیمم نماز بخواند زیرا که قدرت و عجز مشکوک فیه است پس شروع بشک حلال نباشد و اگر در نماز شخصی آب دید
و ظن شد که خواهد داد نماز را قطع کرده از او آب طلبید نیز در زیادات است اگر در نماز آب دید و بعد از نماز از و طلبید و اگر داد نماز را
اعاده کند و اگر به بهای موافق داد و او را بران قدرت است نیز اعاده کند و اگر اباکرد نماز تمام شود و اگرچه بعد از ابا داده باشد اما بعد از دادن
تیمم او خواهد شکست اگر به تیمم نماز میخواند در میان نماز شخصی آب دید و با ظن آنکه خواهد داد نماز را تمام کرد و بعد از فراغ از و آب طلبید اگر داد نماز
باطل شود و اگر نداد نماز وی جایز باشد زیرا که ظاهر شد که ظن خطا بود مسئله بیک تیمم هر قدر که بخواهد از فرض و نفل روا بود بخلاف امام شافعی که
نزدیک وی بیک تیمم دو فرض جایز نباشد کذا فی الهدایه مسئله هر چه ناقض وضو است ناقض تیمم است و نیز ناقض تیمم است قدرت او بر آب که کفایت
کند مر طهارت او را پس اگر متیمم بقدر طهارت آب یافت تیمم او باطل شود بعد از آن چون آب معدوم شود واجب است که تیمم را اعاده کند و اگر جنب تیمم کرد بعد آن
خود را بشست مگر پشت را و آب معدوم شد بعد از آن حدث رسید که موجب وضو باشد و از برای هر دو حدث یک تیمم کرد بعد از آن آب یافت که

حدث را کفایت کند تیمم او در حق هر دو حدث باطل شود و اگر هیچ یکی را کفایت نمیکند تیمم هر دو حدث باقی است و اگر کفایت میکند
یک معین همان را بشوید و در حق دیگر تیمم ثابت ماند و اگر کفایت میکند هر یکی را لا علی التعیین پس اولی آنست که جنابت را بشوید زیرا که جنابت غلیظ تر است
اما بعد از شستن پشت بر او است که برای حدث وضو تیمم کند در روایتی و اگر اول برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن غسل را بشست خود را
در اعادهٔ تیمم حدث وضو دو روایت است و اگر آب با وضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تیمم دیگر کند اما اگر برای هر دو حدث یک تیمم نکرد
بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تیمم کرد چون حدث وضو رسید برای آن تیمم دیگر کرد بعد از آن آنقدر آب برای هر دو حدث یافت حکم این
حکم وجه مذکور است و اگر برای آن تیمم دیگر نکرده است که آب بقدر هر دو حدث مذکور یافت حکم این ظاهر است و اگر آب یافت که هیچ یکی را
کفایت نمیکند تیمم جنابت باقی است پس برای حدث تیمم دیگر کند و مستحب است که از برای تقلیل جنابت هر قدر که بتواند شسته شود
بشوید و اگر آب یافت که پشت را کفایت میکند و وضو را تیمم جنابت باطل شود پس اول پشت را بشوید و برای حدث وضو تیمم کند و اگر وضو را
کفایت میکند و پشت را کفایت نمیکند تیمم او باقی است در دو حسب که با آن آب وضو کند و اگر یکی غیر معین را کفایت میکند پس اولی آنست که پشت را بشوید و برای
حدث وضو تیمم کند و اگر وضو کرد برای جنابت تیمم دیگر کند و اگر پیش از شستن پشت برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن شستن شروع کرد
هر دو روایت زیادات برای حدث وضو تیمم دیگر کند در روایت اصل تیمم اول کافی شد و اگر بر بدن یا جامه او زیاده از قدر درم نجاست باشد با وجود آب
قدرت بر آب ثابت نشود زیرا که شستن نجاست هم لازم است پس باید که آب را با نجاست صرف کند بدانکه چنانچه قدرت بتملیک ثابت میشود
به اباحت نیز ثابت شود پس اگر شخصی بقدر یک وضو آب باشد و وی مر جماعهٔ متیممین را اذن بکند که این آب را بر شما مباح کردم هر که از شما
بخواهد با این آب وضو بکند تیمم همه باطل شود و اگر یکی وضو کرد دیگران تیمم را اعاده کنند زیرا که هر واحد را قدرت ثابت شده بود بر آنکه
کفایت کند مر طهارت او را و اگر گفت این آب بشما دادم و ایشان قبض نمودند تیمم همه بالاتفاق باقی باشد اما نزدیک صاحبین
از برای آنکه به مشاع ملک مشترک ثابت شود پس بهر کدام حصه خواهد رسید که کفایت نکند مر طهارت او را و نزدیک امام تملیک
موهوب در مشاع درست نیست و در ملک واهب میماند هو الاصح پس اباحت ثابت نشود زیرا که چون هبه باطل شد اباحت که در ضمن آن است
نیز باطل شد بعد از آن اگر ایشان بر یکی مباح ساخته اند نزدیک صاحبین تیمم وی باطل شود بخلاف امام که نزدیک او
تیمم وی نیز باقی باشد زیرا که چون آب در ملک ایشان نه در آمد اباحت آن از ایشان جایز نبود مسئله اگر متیمم مرتد شد نعوذ بالله
تیمم ثابت ماند و اگر باز مسلمان شود بآن تیمم نماز وی جایز بود زیرا که کفر ناقض تیمم نباشد مسئله اگر شخص امیدوار است که
در وقت نماز آب خواهد یافت مستحب است او را که تا آخر وقت مستحب تأخیر کند و پیش از آنکه وقت بکراهیت رسد به تیمم نماز

بخواند امید یقین باشد یا ظن بود چنانچه در حاشیهٔ چلپی است مسئله اگر ظن شد که آب قریب است تا یک میل جستن آب آن
واجب شود و غلوا بیشه صد گز تا چهار صد گز باشد و بقول امام ابو یوسف بعید آنست که اگر برای آب برود قافله از نظر غایب شود این قدر قریب
تیمم جایز بود و صاحب محیط همین قول را اختیار نموده است مسئله اگر مسافری در اسباب او آب بود و او فراموش شد و به تیمم نماز خواند
اعاده آن نکند اگرچه در وقت نماز یاد وی آمد مگر بقول امام ابو یوسف و بقول بعضی اختلاف در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او بامر او
نهاده باشد اما اگر غیر او بی امر او نهاده است باتفاق روا نبود و بقول بعضی اختلاف باقیست اگرچه غیر او بی امر او نهاده باشد کما فی
الهدایه مسئله چون محل نماز وضو از جهت عذر باشد تیمم جایز بود چنانکه کفار مسلمانی را که در بند ایشان باشد از وضو منع کنند یا محبوس
در سجن باشد نگاهبانان از وضو مانع آیند یا ظالمی شخصی را بگفت که اگر وضو کردی ترا قتل خواهیم کرد اما چون مانع بر طرف شود نماز را که با
تیمم خوانده باشد اعاده کند کما فی الذخیره **باب المسح علی الخفین** مسئله مسح بر خفین ثابت شده است بحدیث مشهور
و از کتاب ثابت نمیشود مگر شمس بابی پس زیادتی بر کتاب لازم آمد و بحدیث مشهور زیادتی بر کتاب جایز باشد مسئله
محدث را بعد از طهارت کامل مسح بر موزه جایز باشد مگر آنکه جنب بود و صورت آن نزدیک بعضی چنین باشد که جنب تیمم کرد بعد از آن
او را حدث شد و وضو رسید و با او بقدر وضو آب بود بدان وضو کرده موزه پوشید بعد از آن بقدر غسل آب یافت و غسل نکرد چون آب بعد دم
و او را حدث شد و وضو رسید بسبب جنابت تیمم کند و بسبب حدث مذکور اگر بقدر آن آب دارد وضو کند و موزه را از پای بکشد زیرا که ... او اگر
مسح کند مسئله سنت در مسح موزه آنست که به انگشت کشاده از سر انگشتان پای تا ساق سه خط بر موزه بکشد اما اگر در وقت
مسح انگشتان دست را نکشاد لیکن بقدر سه انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که واجب مقدار سه انگشت دست است و آن حاصل شد
و اگر یک انگشت را سه بار تر کرد و هر بار بر جای مختلف از موزه مسح نمود نیز جایز بود بنا بر دلیل مذکور و اگر هر بار جای دیگر مسح نکرد روا نباشد
زیرا که قدر واجب بآن حاصل نشود و اگر با انگشت نر و انگشت شهادت مسح کرد نیز جایز باشد زیرا که میان این دو انگشت مقدار یک
انگشت دیگر بود بدانکه چون صفت مسح موزه را از امام محمد پرسیدند فرمود انگشتان هر دو دست و یا کف هر دو دست یا کف دو
دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر بسر انگشتان مسح کرد جایز نبود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر شود کما فی المحیط
و در ذخیره میگوید اگر آب متقاطر باشد بسر انگشتان مسح جایز بود مسئله اگر به پشت کف دست مسح کرد جایز بود اما سنت
بروی کف دست است چنانچه جایز است شروع مسح از جانب ساق و سنت خلاف آنست مسئله اگر شخصی مسح موزه را
فراموش کرد و موزه او به آب باران تر شد مسح موزه حاصل شود و همین حکم است در مسح سر مسئله اگر در گیاه رفت و هر دو موزه

١٥

ازو تر شد مسح موزه حاصل شود اگرچه تری از شبنم باشد هو الصحیح مسئله اگر موزه شکافته گردد و پای را بپوشد مسح زدن موزه
جایز بود اگرچه بمقدار کمتر از سه انگشت خورد از پای ازان ظاهر شده باشد اما اگر مقدار سه انگشت ظاهر شود مسح بران جایز نباشد
زیرا که بمنزله خرق کثیر بود مسئله اگر موزه فراخ باشد چنانچه از بالای موزه پای نمودار شود پاک نباشد مسح روا بود مسئله
اگر جرموق از چرم یا از مانند آن باشد مسح بران جایز بود اگرچه بموزه پوشیده باشد و اگر از کرباس یا از مانند آن باشد مسح بران
روا نبود اگرچه بر موزه پوشیده باشد مگر آنکه تنک باشد چنانکه تری مسح از جرموق گذشته بموزه برسد و اگرچه جرموق چرم یا مانند چرم بعد
حدث بالای موزه پوشید مسح بران جایز نبود و اگر پیش از حدث پوشیده است جایز بود اما اگر بر جرموق مسح کرد بعد ازان آنرا از پای
کشید مسح را بر موزه اعاده کند و اگر یک جرموق برکشیده است بر موزه آن جرموق و بر جرموق موزه دیگر مسح کند کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام ابو یوسف جرموق دیگر از نیز برکشد و بر هر دو موزه مسح کند و اگر بر موزه دو ته مسح کرد بعد ازان یک ته را برکشید
که بر ته دیگر مسح را اعاده کند بدانکه جرموق لفظیست که از برای محافظت موزه آنرا بر موزه میپوشند تا از آلایش وقایه شود
مسئله اگر جورب سخت باشد که بی بستن بر ساق ایستاده ماند و زیر آن یا در زیر و بالای آن چرم بود مسح بران جایز باشد
و اگر سخت باشد و در زیر آن چرم نبود فرد یک امام مسح بران جایز نبود بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز بود و مروی است که امام
بقول صاحبین رجوع کرده است و به یفتی مسئله مسح بر موزه وقتی جایز بود که بعد از پوشیدن موزه در وقت حدث وضو تمام باشد پس اگر
وضو غیر مرتب کرد چنانچه اول هر دو پای را شسته موزه پوشید بعد ازان باقی اعضای شسته بعد ازان حدث لاحق شد یا وضو
مرتب کرد و پای راست را شسته یک موزه پوشید بعد ازان پای چپ را شسته موزه دیگر پوشید بعد ازان حدث رسید
در هر دو صورت مسح بر موزه جایز بود زیرا که در وقت حدث وضو تمام بوده است اگرچه در وقت پوشیدن موزه وضو تمام نبود مسئله
روا نیست مسح بر دستار و کلاه و برقع و قفازه که آنرا بر دست میپوشند تا چنگال باز و مانند آن در دست نگاه دارند مسئله
فرض در مسح موزه مقدار سه انگشت دست است زیرا که مسح موزه پیغمبر صلی الله علیه و سلم سه خط بوده است پس معلوم شد
که با انگشتان دست بود نه بکف دست و نیز معلوم شد که آنچه از مقدار سه انگشت زیاده بود فرض نباشد زیرا که آب مستعمل
خواهد بود و آنچه باب مستعمل باشد آنرا در شرع اعتبار نیست پس فرض نباشد مسئله در مسح موزه غیر از مقدار سه انگشت
فرض نیست مسئله مدت مسح مقیم را از وقت حدث تا یک شب و یک روز است و مسافر را تا سه شب و سه روز
بنا بر قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم یمسح المقیم یوما و لیلة والمسافر ثلثة ایام و لیالیها و چون پیش از حدث

16

حدث احتیاج مسح نیست شروع مدت مذکور از وقت حدث معتبر باشد مسئله هر چه ناقض وضو باشد ناقض مسح موزه بود

و نیز بر آوردن یک موزه ناقض مسح موزه باشد زیرا که چون کشیدن یک موزه شستن یکپای فرض شد شستن پای دیگر

نیز فرض باشد بنا بر آنکه جمع در میان غسل و مسح جایز نیست و نیز ناقض مسح باشد در آمدن آب در یک موزه اگر تمام پای

شسته باشد و نزدیک ابوجعفر اگر بر اکثر پای آب روان شد نیز ناقض مسح بود مسئله چون مدت مقیم و مسافر تمام شود

شستن پای هر دو واجب گردد پس اگر شخصی وضو دارد و مدت مسح او تمام شد یا موزه از پای کشید واجب است که هر دو پا بشوید

و میتواند که نزدیک امام مالک شستن جمیع اعضای دیگر نیز بر وی فرض باشد زیرا که نزد یک وی موالات در وضو فرض است مسئله

بیرون آمدن اکثر پاشنه بجانب ساق نزدیک امام خروج پای از موزه متحقق گردد پس مسح منتقض شود و شستن هر دو پای

واجب گردد و در روایت قدوری بیرون آمدن اکثر پای خروج متحقق شود و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که بقصد بر آوردن

موزه جنبانیده باشد اما اگر به سبب فراخی موزه یا غیر آن اینقدر زائل شد بالاجماع ناقض مسح نباشد کذا فی النهایه و غیره مسئله

اگر موزه پاره شد و مقدار سه انگشت خورد از پای از زیر ساق ظاهر گشت مسح بران جایز نباشد و در کمتر ازان جایز بود اما اگر پارگی

١٧ طویل است که سه انگشت دران می در آید لیکن قدر سه انگشت ظاهر نمیشود مسح جایز نباشد و اگر پارگی متصل است اما در وقت رفتن مقدار

سه انگشت ظاهر میشود مسح جایز نباشد و هر چه ساخته میشود از ریسمان و مانند آن که از زیر شتالنگ مشقوق باشد اگر بعد از بستن شق را

مقدار سه انگشت از کعب ظاهر نمیشود مسح بران جایز باشد و اگر مقدار مذکور ظاهر میشود مسح جایز نباشد مسئله اگر یک موزه از چند جا

پاره شده است و از هر جا اندکی از پای ظاهر میشود اما چون جمع کرده شود مقدار سه انگشت میرسد مسح جایز نباشد و اگر مقدار سه انگشت

نمیرسد یا پارگی در دو موزه باشد و بجمع کردن مقدار سه انگشت میرسد جایز بود مسئله اگر مقیم بر موزه مسح کرد و پیش از

گذشتن یک شبانه روز مسافر شد مدت سفر را تمام کند و اگر مسافر پیش از یک شبانه روز مقیم گشت مدت اقامت را تمام

نماید و اگر مسافر بعد از یک شبانه روز مقیم شده است یا مقیم مسافر گشته است موزه را از پای بر آرد فصل در مسح

جبیره مسئله مسح بر جبیره جایز بود اگر چه در وقت وضو حدث بسته باشد و کشادن جبیره و مسح را باطل نمیکند مگر آنکه

جراحت به شده باشد بدانکه مسح اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد و اگر ضرر نمیکند ماخوذ است که ترک مسح جایز

نشود و بدانکه مسح بر جبیره وقتی جایز بود که بر مسح عضو قدرت نباشد چنانچه بر غسل آن قدرت ندارد

چنانکه رسیدن آب و مسح بر عضو وی مضر باشد یا کشادن جبیره ضرر میکند اما اگر بر مسح عضو قدرت باشد

جایز نیست که بر جبیره مسح کند مسئله اگر در عضوهای وضو کفیده باشد و متوضی از شستن آن عاجز شود واجب
که بر شقاق آب جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسح کند و اگر از مسح نیز عاجز شود گرد شقاق
را بشوید و شقاق را بگذارد مسئله اگر شخص در دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز است
که از غیر خود استعانت کند و اگر از غیر استعانت نکرد و به تیمم نماز خواند جایز بود بخلاف صاحبین که نزد ایشان جایز نباشد
مسئله اگر بر شقاق دارو نهاد و بالا دارو آب روان کرد وضو جایز بود و اگر چه دارو از شقاق بیفتد مگر آنکه موضع
شقاق به شده باشد پس واجب شود که آن موضع را بشوید مسئله اگر رگ گشاد و بر سر جراحت خرقه نهاد و بالای آن عصابه
بست نزدیک بعضی واجب است که بر خرقه مسح کند پس اگر بر عصابه مسح کرد روا باشد و نزدیک بعضی اگر بستن عصابه
بی اعانت غیر ممکن باشد مسح بر عصابه جایز بود و اگر ممکن باشد جایز بود و نزدیک بعضی اگر گشادن عصابه
و شستن زیر آن جراحت ضرر میکند مسح بر عصابه جایز باشد و اگر ضرر نمیکند جایز نباشد پس عصابه را بگشاید و زیر
آن تا موضع جراحت بشوید بعد از آن عصابه را ببندد و بر موضع جراحت مسح کند و همین حکم است در خرقه که بر موضع
جراحت زیاده باشد لیکن عامه مشایخ بر آنند که بر عصابه بعضد مسح روا بود و اگر در میان دو گره عصابه چیزی از بدن
ظاهر باشد مسح بر آن جایز بود هو الاصح زیرا که اگر آن را بشوید غالب است که عصابه تر شود و تری آن بجراحت نفوذ کند مسئله
در مسح جبیره و عصابه بروایت حسن استیعاب شرط باشد و نزدیک بعضی شرط نبود پس اگر بر اکثر آن مسح کرد کفایت کند
تمام مسح کردن مسئله اگر عصابه یا جبیره مسح کرد بعد از آن آزاد و دور کرده باز بست اگر بخواهد مسح را نیز اعاده کند
و اگر اعاده نکرد هم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر است که مسح را اعاده کند مسئله اگر بر عصابه یا جبیره
یکبار مسح کرد کافی بود زیرا که شرط نیست که سه بار مسح کند هو الاصح

باب الحیض والنفاس

حیض خون خاصه زنان است یکی حیض
دوم استحاضه سیوم نفاس مسئله حیض خونی است که از رحم دختر نه ساله یا زیاده از آن پیش از سن ایاس بی مرض
ظاهر شود پس خونیکه از رحم نباشد یا از رحم بمرض باشد یا بی مرض پیش از نه ساله یا در سن ایاس ظاهر شود
حیض نبود و اگر خون دختر نه ساله همیشه جاری شود بعض آن حیض باشد و بعض دیگر را حیض نبود زیرا که
بعض مقتضای طبیعت خواهد بود و بعض بسبب مرض مسئله صحیح آنست که وقت حیض تا سن ایاس شد و اکثر
مشایخ سن ایاس را شصت سال تقدیر کرده اند و مشایخ بخارا و خوارزم پنجاه و پنج سال تقدیر نموده اند

۱۸

19

پس خونیکه بعد از مدت ظاهر شود باعتبار ظاهر مذهب حیض نبود و باختیار انست که اگر خون سیاه یا سخت سرخ باشد حیض
بود پس اگر پیش از تمام اعتداد با شهور ظاهر شود عدت با شهر باطل کند و اگر بعد از اعتداد با شهر ظاهر شد باطل نکند و اگر
برنگ زرد یا سبز یا خاک رنگ در مدت دید استحاضه باشد مسئله اقل مدت حیض سه شبانروز ست و اکثر آن ده شبانروز
و نزدیک امام ابو یوسف اقل حیض دو روز و اکثر سه روز ست و نزدیک امام شافعی اقل آن یک شبانروز ست و اکثر آن
پانزده شبانروز و دلیل ما قول پیغمبرست علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلاثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام
بدانکه شروع حیض از وقت برآمدن خون ست در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کرسف نهاده باشد و آن
کرسف از برآمدن خون در فرج مانع بود حیض متحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج برآید یا کرسف را از فرج داخل برآورد
و بر آن سرخ شده باشد و همین حکم ست در خون استحاضه و نفاس و بول زن در انتقاض وضو و همین حکم ست در بول
مرد که پنبه در احلیل خود نهاده باشد و قلفه در حکم فرج خارج ست مسئله بکر را در ایام حیض کرسف نهادن مستحب باشد و ثیبه را
در همه حال مستحب بود و موضع نهادن کرسف محل بکارت ست و اگر در فرج داخل نهاده مکروه باشد مسئله اگر زنی پیش از
حیض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح بر آن اثر خون دید از وقت دیدن حکم حیض او کرده شود و اگر زنی حائض
در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح آن را سفید یافت حکم کرده شود بطهارت او از وقتیکه نهاده ست مسئله چون در میان
دو خون طهر متخلل واقع شود و اگر در مدت حیض بود داخل حیض باشد و همین حکم ست اگر در ان مدت در ایام بیاض رنگی
دیگر ظاهر شود بدانکه اگر آن طهر کم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه روز
باشد نزدیک امام ابو یوسف و در آخر قول امام اعظم نیز در حکم خون متوالی باشد اگرچه زیاده از ده روز بود پس بر این قول
شروع حیض و ختم آن بطهر جایز باشد و گفته اند که فتوی بر همین قول ست از برای سهولت بر مفتی و مستفتی و در
روایة امام محمد از امام اعظم اگر ده روز ست در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام اعظم با آنکه
در ده روز بود شرط ست در متوالی بودن که خون نصاب باشد و نزدیک امام محمد با آنکه در ده روز بود و خون نصاب
باشد شرط ست که طهر مذکور مساوی هر دو خون بود یا کمتر ازان پس اگر یافته شود درین ده روز طهر دیگر که [illegible] باشد بر هر دو
خون که محیط وی اند لیکن باعتبار خون حکمی مغلوب بود پس خون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر نیز
حیض شود مگر بقول ابو سهل خواه مقدم باشد بر خون حکمی خواه مؤخر ازان و نزدیک حسن بن زیاد اگر طهر متخلل

سه روز یا زیاده از سه روز باشد فاصل بود بدانکه درین جمله شش قول اند و بسیاری از متقدمین و متاخرین فتوی داده اند

بر قول امام محمد بیان میکنم برای تو مثالی را که جامع جمیع اقوال باشد مثلاً اگر زن بالغه در اول مرتبه یکروز خون دید و چهار روز

طهر باز یکروز خون دید و باز هشت روز طهر دید باز یکروز خون دید باز هفت روز طهر دید باز دو روز خون و سه روز طهر باز یکروز

خون و سه روز طهر باز یک روز خون دو روز طهر باز یکروز خون جمله چهل و پنج روز شد . باینصورت

خ ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط خ ط ط ط ط ط ط ط خ ط ط ط ط ط خ خ ط ط ط خ ط ط ط خ ط ط خ

بروایت امام ابو یوسف دو عشره ازان حیض باشد عشره اولی که اول آن خون بعشر دوم آن طهر و عشره چهارم که هر دو طرف آن

طهر است و بروایت امام محمد یک عشره ازان حیض باشد که آن بعد طهر چهارده روز است و بروایت ابن مبارک یک عشره حیض باشد که بعد طهر

هشت روز است و نزدیک امام محمد یک عشره حیض است که بعد طهر هفت روز است و نزدیک ابو سهیل شش روز اول ازین عشره حیض

و نزدیک حسن چهار روز اخیره حیض بود و ما بر آخر حکم باعتبار الحکم استحاضه باشد پس سیوم قول که طهر ناقص فاصل باشد اگر یکی از دو

طرف آن خون نصاب بود همون خون حیض باشد و اگر هر دو طرف نصاب بود اول حیض باشد و اگر هیچ نصاب نبود تمام استحاضه

باشد **فصل در الوان حیض** **مسئله** بدانکه سرخی و سیاهی بالاجماع حیض باشد و زردی قوی در مذهب صحیح حیض

بود و سبزی و زردی و تیرگی و خاک رنگ نزدیک ما حیض باشد **مسئله** زن حایض نماز نگذارد و روزه ندارد زیرا که

حیض منع میکند وجوب نماز را و صحت ادای آنرا و صحت ادای روزه را پس چون پاک شود روزه را قضا کند زیرا که حیض

وجوب آنرا منع نکرده است **مسئله** اگر زنی را در آخر وقت نماز حیض آمد نماز از ذمه او ساقط شود و اگر بعد ده روز در آخر

وقت پاک شد نماز بر وی واجب بود اگرچه از وقت یک لحظه باقی مانده باشد و اگر در کم از ده روز پاک شده است نماز بر وی قضا

نشود مگر آنکه از آخر وقت حیض تا آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه از وقت باقی مانده باشد **مسئله** اگر زنی را

که روزه دارد حیض آمد روزه او باطل شود اگرچه در آخر روز آمده باشد پس اگر روزه واجب باشد قضای آن لازم شود و اگر

نفل بود قضا واجب نیاید اما اگر در نماز نفل حیض آمد قضای آن واجب شود **مسئله** اگر حایض در ماه رمضان در روز پاک شد

روزه آن روز کافی نشود با آنکه چیزی نخورده باشد اما امساک در آن روز بر وی واجب شود و اگر در شب بعد ده روز پاک شده

باشد روزه روز آینده واجب شود اگرچه از شب یک لحظه مانده باشد و در کم از ده روز اگر از شب مقدار غسل باقی مانده باشد

روزه واجب شود و اگرچه در شب غسل نکرده باشد **مسئله** حایض را جایز نیست که در مسجد درآید و جایز نیست که طواف

طواف کعبه کند برای آنکه طواف او در مسجد باشد و با وجود آن اگر طواف فرض کرد از احرام بیرون آید و نیز جایز نیست
ملامست او از ناف تا زانوی او درو روا نیست تفخید او و اما قبله او و ملامست بالای ناف تا و زیر زانو او روا بود کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام محمد ملامست تمام بدن او بجدای موضع فرج روا باشد مسئله نمیبت نزد حائض را که قرآن بخواند چنانچه روایت
جنب را و نفسا را اگرچه کم از یک آیت باشد و هو المختار این نزدیک کرخی ست و نزدیک طحاوی اگر کم از یک آیت بخواند
روا بود اما اگر بی قصد قراءت لکن برای شکر نعمت الحمد لله رب العالمین گفت لا باس به مسئله زن حائض را بهجی قرآن
جایز بود و زن معلمه را اگر حیض آمد نزدیک کرخی یگان یگان کلمه تعلیم کند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزدیک طحاوی بنصف
آیه تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حائض را و جنب را و نفسا را نزدیک بعض خواندن دعا قنوت مکروه بود
و بروایت محیط مکروه نبود و خواندن دیگر ادعیه و اذکار مکروه نباشد اما خواندن توریت و انجیل مکروه باشد مسئله محدث را
جایز ست که بقصد قراءة قرآن بخواند اما مس قرآن مر هیچ یکی را از حائض و جنب و نفسا و محدث جایز نباشد مگر
بغلافی که از قرآن جدا باشد اما کتابت مصحف اگر مکتوب را مس نشود نزدیک امام ابو یوسف جایز باشد و نزدیک امام محمد
جایز نباشد مسئله بی طهارت مس مصحف با آستین مکروه باشد مسئله مس درمها که در آن آیتی از قرآن بود بی طهارت
مکروه باشد و بصره روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض یا بعد از اکثر نفاس پاک شد پیش از آنکه غسل کند وطی با وی
جایز باشد اما اگر در کم از اکثر حیض یا نفاس پاک شده است وطی آن جایز نبود مگر آنکه از آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه بگذرد
اگرچه غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بر وی فرض شود و چون نماز بر وی فرض شد در حق حلال شدن وطی وقت
مقدار غسل را بمنزله غسل اعتبار کند کذا فی الهدایه و در برهان ست که چون زنی پیش از عادت پاک شود و غسل بکند تا زمانیکه
مدت عادت او تمام نشود وطی با وی مکروه باشد زیرا که در عادت غالب آنست که خون عود کند مسئله اگر زنی حائض در
کمتر از ده روز پاک شد واجب ست که تا آخر وقت نماز غسل را تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز بگذارد
مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت خود تجاوز کرد تا پاک گشت یا اول مرتبه او را حیض آمده است
در هر سه صورت تا آخر وقت مستحب او را مستحب ست که در غسل کردن تاخیر کند و اگر زنی خون دید و در کم از سه روز پاک شد
تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگذارد اما اگر در صورتهای مذکور تا ده روز خون
عود کند طهارت وی باطل شود مبتدا را باشد یا معتاده بود مسئله اگر زنی به ده روز یا زیاده از آن پاک شد از دهم روز

۳۱

حکم کرده شود بطهارت آن و غسل بروی واجب شود مسئله اگر زنی را عادت است که هر ماه تا ده روز یکروز خون می بیند
و یکروز پاک می باشد پس وقتیکه خون بیند نماز و روزه را ترک کند چون سه روز دوم پاک شود وضو کند و نماز بگذارد و باز در سه روز سوم
روزه را ترک کند باز در روز چهارم غسل کند و نماز بگذارد و همچنین تا ده روز مسئله اقل طهر پانزده روز است و اکثر آن را حدی نیست
مگر از برای نصب عادت زن و علما را در تقدیر آن اختلاف است صحیح آنست که شش ماه است مگر یک ساعت زیرا که در عادت طهر غیر حامله از طهر
حامله کمتر می باشد و اقل مدت حمل شش ماه است پس طهر غیر حامله باید که چیزی از آن کمتر باشد یعنی یک ساعت زیرا که اقل از مراتب نقصان
از آن کم نبود و تصویر صورت آن چنین باشد زنی را که اول بار حیض آمده است ده روز خون بیند و شش ماه طهر بعد از آن خون آمد
روان شد عدت خود را تمام بکند بنوزده ماه یک ساعت کم زیرا که عدة زن سه حیض و لیکن طهر تمام می شود و در صورت مذکور حیض او
ده روز است و هر طهر او شش ماه یک ساعت کم مسئله اگر خون زن از اقل حیض که سه روز است کمتر باشد یا اکثر آن که ده روز
است زیاده شود یا از اکثر نفاس که چهل روز است بالا رود استحاضه باشد همچنین خونیکه از عادت زن که در حیض است زیاده شود و
از عشره تجاوز کند یا از عادت وی که در نفاس است بگذرد و از اربعین بالا رود استحاضه باشد مسئله اگر زنی را اول مرتبه
حیض آمده و از ده روز تجاوز کرد و همیشه جاری شد در هر ماه ده روز حیض باشد و باقی استحاضه بود و همچنین اگر در نفاس اول
اربعین تجاوز کند و همیشه جاری شود در هر ولد تا چهل روز نفاس باشد و باقی استحاضه بود مسئله اگر زن حامله خون دید
یا در وقت ولادت پیش از برآمدن ولد از وی خون ظاهر شد استحاضه بود مسئله نماز و روزه با خون استحاضه روا بود
و وطی جایز باشد مسئله اگر خون استحاضه یا خون بینی یا سلسل البول یا حدث دیگر در یکوقت تمام از اوقات نماز فرض
فرصت نماز آن وقت ندارد صاحب آن حدث معذور گردد پس از برای وقت هر فرض وضو کند و هرچه خواهد از فرض و نفل در آن وقت
بآن وضو بگذارد و در تحفه امام شافعی گوید نزد وی از برای هر فرض وضو جدا کند و نوافل را به تبعیه آن بخواند در برهان شرح مواهب الرحمن
است که در آغاز عذر شرط است که عذر در یکوقت تمام معذور را فرصت ندهد که وی وضو کرده نماز تواند خواند و در بقای عذر وجود
شدن عذر در هر وقت یکبار کفایت کند و در زوال عذر شرط است که در یکوقت تمام عذر ظاهر نشود و نیز در آن است که مستحاضه را
در شستن جامه از برای هر نماز اختلاف است بقول محمد بن مقاتل واجب است که برای هر نماز بشوید و بقول ابن سلمه واجب نیست و
در آن است که اگر مبطون بجایی باشد که چون در زیر او جامه انداختند و نجس شود بقول ابوالقاسم جایز است که بهمان حال نماز بخواند
و نیز در آن است که در نوازل می آرد کسیکه جراحت وی سائل باشد بر جراحت خرقه بست و آن خرقه زیاده از قدر درم

٢٣

۲۴

بخون آلوده شد و بهمان نماز خواند اگر بجا آلی باشد که اگر می شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود باز بخون آلوده شدی جایز است

که نشوید و اگر نه جایز نیست هو المختار و نیز در آنست اگر کسیکه دمل یا دارد و بسبب آن بعضی معذور شده است چون از بعضی بجز

چیزی سایل شود وضو بشکند زیرا که اینحدث جدیدست و نیز در آنست کسی که بسبب چشم آب رشک روان باشد و بر ظن وی غالب ...

جدیدست تا برای هر وقت امر الوضو کردن امر کند مسئله خروج وقت ناقص است مر وضوی معذور را بخلاف امام ابو یوسف

و امام زفر زیرا که نزدیک امام زفر دخول وقت ناقص است نه خروج آن و نزدیک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقص است

پس کسیکه پیش از زوال وضو کرده است تا آخر وقت ظهر نماز وی بآن وضو روا باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفر زیرا که دخول

وقت یافته شده است نه خروج آن مسئله اگر معذور در وقت نماز فجر وضو کرد جایز نیست که بآن وضو بعد طلوع آفتاب نماز بگزارد

بنا بر یافتن خروج وقت که آن ناقص وضو است بقول شیخین بخلاف امام زفر که نزدیک وی جایز است بنا بر آنکه ناقص وضو بقول وی

دخول وقت است نه خروج **فصل نفاس** مسئله نفاس خونیست که بعد از ولد ظاهر شود و اقل آن را حد معین نیست و اکثر آن

چهل روز است و بقول امام شافعی اکثر نفاس شصت روز است مسئله اگر زنی در یکشکم از شش ماه ولد دوم آورد نفاس

از ولد اول باشد و بقول امام محمد از ولد دوم بود و انقضاء عدت بالاجماع از آخر باشد و آن هر دو ولد را توامین گویند

مسئله چون بچه در شکم از اقل مدت حمل از شکم مادر بیفتد آن را سقط گویند اگر بعض خلقت او چون موی و ناخن و جز آن ظاهر

شده است مادر او نفسا باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق او معلق بولدست واقع شود و اگر مادر او کنیزک است

ام ولد گردد **باب الانجاس** مسئله اگر بدن مصلی یا جامه یا مکان او بنجاست مرئی ناپاک شود چون آب یا هر مایعی

که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب عین آن را زایل کنند پاک شود اگر چه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله

آنچه نجس غیر مرئی ناپاک شود سه بار شستن و هر بار افشاندن پاک گردد بشرط آنکه در سوم بار بقدر قدرت

مبالغه نماید و آنچه افشردن آن ممکن نباشد به سه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود بدانکه مراد از خشک کردن

که آب آن از تقاطر بماند و تری بر طرف شود کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بدن را سه بار متوالی بشست پاک گردد

زیرا که توالی در غسل بدن بمنزله افشردن باشد مسئله اگر موزه بنجاست متدار ناپاک شد چون خشک شود بمالید بر زمین

پاک گردد و بقول امام ابو یوسف اگر در مالید مبالغه کند چنانکه از نجاست نماند در تر آن نیز پاک شود و به یفتی مسئله اگر موزه

بنجاست غیر متدار ناپاک شود چون بول آدمی بی شستن پاک نگردد مسئله اگر چیزی صیقلی ناپاک شد بی شستن

واگر مخرج منی پاک باشد چنانکه بول از مخرج تجاوز نکرده باشد یا بعد از بول استنجا بآب کرده باشد چون منی خشک شود
بمالیدن نیز پاک گردد جامه باشد یا بدن بود و هو الظاهر الروایة و بروایة حسن بن زیاد بمالیدن پاک نشود مسئله اگر شمشیر یا کارد
وانچه مثل آنست ناپاک شد بشستن پاک شود و نیز بمالیدن بزمین یا بخرقه پاک گردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر بوریا
ناپاک شود و شستن بآب ممکن نباشد یا دشوار بود چون یک شب در آب جاری بماند پاک گردد چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله
چون زمین ناپاک خشک شود و اثر نجاست نماند نماز بران جایز بود لیکن تیمم بران جایز نبود مسئله اگر خشت مفروش و درخت
قصبی و درخت و گیاه که آنرا قطع نکرده اند ناپاک شده چون خشک شود و اثر نجاست نماند پاک گردد هو المختار وانچه از زمین مقطوع
است بی شستن پاک نگردد

فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن

مسئله بول آدمی
و خون روان و شراب و پس افگنده ماکیان و بول حمار و گربه و موش و سرگین ستور چون اسپ و ... و سرگین گاو
نجاست غلیظ است قدر یک درم ازان عفو باشد مسئله بول اسپ و بول دواب که خوردن آن حلال و پس افگنده پرندگانی
که خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است آلودگی بآن کم از ربع معفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر درم نجاست
غلیظ و بقدر ربع جامه نجاست خفیفه ناپاک شود پاک کردن آن فرض بود و بقول بعضی مراد از ربع جامه ربع ادنی جامه است
که نماز دران جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجس است چون دامن و تریز و امام ابو یوسف ربع جامه را وجب در وجب مقدر کرده است
مسئله در نجاست غلیظ اعتبار وزن درم است در غیر سیال و اعتبار مساحت آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل انگشتان
دست مسئله خون ماهی نجس نیست زیرا که بعد از خشک شدن سپید میشود و خون سیاه میگردد و کذا فی حاشیه الچلپی است
مسئله لعاب استر و حمار مشکوک است پس شی پاک بآن نجس نشود زیرا که طهارت آن به شک زایل نمی شود
مسئله اگر از باد یا جز آن رشاشهای بول چون سر سوزن برخاست و بر بدن یا جامه مصلی رسید شستن آن
واجب نشود زیرا که احتراز ازان دشوار باشد چنانکه در حاشیه چلپی است و در جامع الرموز میگوید اگر آن رشاشها
نمودار میشود و بجمع کردن از قدر درم زیاده میگردد شستن آن واجب میشود و نیز دران است که این در غیر آبست اما اگر در آب
بقدر سر سوزن رشه بول افتد آب را نجس گرداند هو الاصح مسئله اگر آب بر نجاست گذشت نجس نشود و اگر نجاست
بر آب گذشته آب را نجس سازد مسئله خاکستر نجس نجس نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی نجس باشد مسئله
اگر دراز گوش و مانند آن در نمکدان افتاد نمک شد پاک شود و حلال گردد مسئله اگر استر جامه نجس شود

وضعی بهنا شود نماز بران جایز بود اگرچه اطراف ازاو دوخته باشد و بقول حلوانی اگر اطراف ازاو دوخته شده نزد یک امام ابو یوسف نماز جایز نباشد کذا فی جامع الرموز **مسئله** اگر یکجانب لبد نجس باشد بر جانب دیگر نماز روا بود و بقول بعضی اگر لبد کلان باشد چنانکه به برداشتن یکجانب دیگر نجنبد جایز بود و در خلاف آن جایز نبود **مسئله** اگر جامه پاک را در جامه نجس تر بپیچند و رطوبت آن در جامه پاک ظاهر شد نماز بران جایز بود مگر آنکه رطوبت آن بحدی رسد که بفشردن آن آب متقاطر شود یعنی قطرات خورد از جامه ظاهر شوند اگرچه قوت سیلان نداشته باشد و بگذاشتن معدوم شوند کذا فی البرهان **مسئله** اگر جامه را بر زمین خشک که آنرا بسرگین گل کرده شده انداخته بران نماز خواند جایز باشد **مسئله** اگر طرفی از جامه که پلید شده بود فراموش شد و طرف دیگر را از ان بی تحری بشست نماز بدان جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تحری شرط نیست **مسئله** اگر در تبن و مالیدن خرمن خران یا گاوان در گندم شاشیده چون آنرا قسمت کنند یا چیزی از ان بکسی بخشند تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که نجاست در کدام جانب باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف شد بنا بر ضرورت این احتمال معتبر باشد **مسئله** استنجا کردن از انچه از پیش یا از پس آید بسنگ یا کلوخ یا بمانند آن بهر قدر که پاک شود سنت است و در ان عدد مسنون نیست بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بسه عدد سنت است

مسئله در ایام گرما بسنگ اول و سیوم ادبار کند و بسنگ دوم اقبال نماید و در ایام سرما بسنگ اول و سیوم اقبال کند و بسنگ دوم ادبار نماید زیرا که مبالغه در پاکی در اقبال ابلغ است که بسنگ اول اقبال کند و آنکه در گرما ادبار گفت بنا بران که در ایام گرما خصیتین آویزان میشوند پس در اقبال احتمال تلوث آن خواهد بود و زن همیشه بسنگ اول ادبار کند تا فرج او ملوث نشود چه در حق او گرما و سرما برابر باشد **مسئله** استنجا بآب بعد از استنجا بسنگ یا مانند آن ادب بود چون خواهد که استنجا بآب کند اول هر دو دست بشوید بعد از ان مخرج را بمبالغه بشوید و بباطن یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت آنرا بشوید و بشستن آن بسر انگشتان روا نبود چون فارغ شود نیز هر دو دست بشوید اگر نجاست از مخرج خود قدر درم تجاوز کرده باشد شستن آن فرض شود نزد شیخین و بقول امام محمد اگر با مخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد **مسئله** باستخوان و سرگین و بدست راست استنجا روا نبود **مسئله** روی بقبله آوردن و پشت بجانب آن کردن وقت قدم جا مکروه بود در صحرا بود یا در آبادی باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در آبادانی روا بود

کتاب الصلوة

مسئله اول وقت نماز فجر از صبح عریض بود تا طلوع آفتاب و اول وقت ظهر از زوال آفتاب باشد تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان بجز سوای سایه که در وقت زوال بود و بقول صاحبین و امام شافعی و بیک روایت از امام تا رسیدن سایه هر چیزی یک چند آن [illegible]

۲۵

سوای سایه که در وقت زوال باشد و طریق شناختن سایه زوال آنست که زمین را برابر کنند چنانکه هیچ جانب آن بلند و
نشیب نباشد تا اگر بران آب ریزند بهر جانب یکسان جاری شود بعد ازان بران زمین دایره کشند و آنرا دایره هندیه نامند
زیرا که علمای هند آنرا وضع نموده اند و در وسط حقیقی آن دایره چوبی بقدر ربع قطر دایره که بسیار بر و باریک نباشد استاده کنند
چنانچه سر آن با سر نقطه از محیط دایره متساوی باشد و آن چوب را مقیاس گویند و شک نیست که در اول روز سایه مقیاس
بیرون دایره خواهد بود و هر چند که آفتاب بالاتر رود سایه مقیاس کمتر گردد تا آنکه در دایره داخل شود پس موضع دخول علامتی
باید گذاشت و چون در نصف نهار بیک حدی رسیده بعد از زوال زیاده شود از دایره بیرون آید پس موضع خروج نیز
علامتی باید نهاد و از وسط قوس دایره که در میان هر دو علامت است خطی راست تا مرکز دایره باید کشید همین خط خط نصف نهار است
هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد نصف نهار معلوم شود و سایه اینوقت سایه نصف نهار باشد و همین سایه را سایه اصلی
گویند و این سایه بهر ماه متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظهر در آید و در آخر آن
است چنانکه مذکور شد و اول وقت عصر از آخر وقت ظهر باشد بر هر دو قول تا غروب آفتاب بود و اول وقت مغرب
از غروب آفتاب بود تا غروب شفق و شفق بقول صاحبین سرخی است و بقول امام سپیدی که بعد از سرخی باشد و فتوی
بر قول صاحبین است و اول وقت عشا از غروب شفق باشد و اول وقت وتر از بعد ادای عشا بود و آخر هر دو تا صبح صادق
مسئله وقت مستحب در نماز فجر اسفار است یعنی در روشنائی صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاده ازان
تواند شد و باز اگر در نماز فسادی ظاهر شود اعاده آن قدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گرما تاخیر ظهر مستحب است و در ایام سرما تعجیل
مسئله در نماز عصر در گرما و سرما تا آنکه تغیر آفتاب نشود تاخیر مستحب است و در عشا تا ثلث شب و وتر تا آخر شب مگر آنکه توفیق
بیداری شدن نداشته باشد و در مغرب تعجیل مستحب است مسئله در روز ابر در نماز عصر و عشا تعجیل مستحب است و در غیر آن هر دو
تاخیر مسئله در وقت طلوع آفتاب و قیام آن و در وقت غروب سجده کردن و نماز جنازه خواندن جایز نباشد مگر
ادای عصر که آن در وقت غروب روا بود چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله چون امام برای خطبه جمعه برآید نفل و نماز
فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت دران وقت مکروه باشد مسئله بعد طلوع صبح ورای سنت فجر نفل مکروه باشد و در میان وقت
عصر و مغرب نفل مکروه بود بخلاف فوتی و نماز جنازه و سجده تلاوت که دران هر دو وقت مکروه نباشد مسئله دو نماز در یک وقت
جمع نمودن روا نبود مگر حاجیان را در روز حج عصر در وقت ظهر و مغرب در وقت عشا روا باشد چنانچه در باب حج بیان کرده شود

مسئله اگر زنی در وقت عصر یا عشا از حیض پاک شود غیر آن عصر یا عشا بر وی لازم نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی

عصر با ظهر و عشا با مغرب لازم آید زیرا که نزدیک وی ظهر را با عصر یک وقت است و مغرب را با عشا وقت دیگر از آن است که در سفر جمع

نزدیک وی جایز بود مسئله اگر از وقت مقدار تحریمه باقی مانده بود که کودک بالغ گشت یا کافر مسلمان شد قضا آن وقت بر وی

لازم شود بخلاف امام زفر و اگر زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بر وی قضای آن لازم نیاید بخلاف امام شافعی باب الاذان

مسئله اذان از برای فرائض پنج و جمعه سنت است و از برای نوافل و غیر آن و وقت سنت نیست پس اگر پیش از وقت بگفته شد

در وقت اعاده کنند تا سنت ادا شود مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان فجر نزدیک ایشان در نصف آخر

از شب روا باشد و نیز سنت نیست بعد از وقت بر آن ادا اما اذانی که گفته شود بعد از وقت برای قضا آن مستحسن است

مسئله موذن باید که عالم اوقات باشد تا ثواب موذنان دریابد و قادر باشد بر آنکه اذان را در وقت آن بگوید کذا فی البرهان

و نیز درست که مستحب است که موذن صالح باشد و متقی بود و عالم سنت باشد لقول النبی صلعم لیؤذن لکم خیارکم الحدیث مسئله موذن در

وقت اذان گفتن مستقبل قبله شود و سر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش کند و ترسل اذان گوید یعنی کلمات اذان را

از یکدیگر قطع کند با هم متصل نگوید مسئله در اذان لحن نکند یعنی در حروف آن و در حرکات و سکنات آن به سبب تحسین صوت

کم و زیاد نگوید اما مجرد تحسین صوت که در آن تغیر و تبدیل نباشد مستحسن بود مسئله در اذان ترجیع نکند بخلاف امام شافعی

که نزدیک وی ترجیع کند و ترجیع آنست که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار پست بعد از آن هر دو را

دو بار بلند کذا فی جامع الرموز مسئله چون موذن به حیعلتین رسد روی خود را در خانه بگرداند چنانکه مهو دست بگرداند و اگر اذان

که بانیقدر اعلام حاصل نخواهد شد در جانب راست رود و سر خود را از دریچه برآورده حی علی الصلوة بگوید باز در جانب چپ رفته

سر از دریچه برآورده حی علی الفلاح بخواند چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله بعد از فلاح فجر دو بار الصلوة خیر

من النوم بگوید مسئله اقامت را مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی هر کلمه را یکان یکان بار بگوید مگر قد قامت

الصلوة را مسئله اقامت را بسرعت بگوید یعنی کلمات آن را متصل با یکدیگر قطع نکند کذا فی جامع الرموز و بعد فلاح دو بار

قد قامت الصلوة زیاده کند مسئله در وقت گفتن اذان و اقامت سخن دیگر نگوید و بغیر آن تکلم نکند مسئله اگر بعد از اذان تثویب

کرد باک نباشد و متاخران تثویب را مستحسن داشته اند و آن اعلام بعد اعلام است مسئله در میان اذان و اقامت بنشیند و توقف کند مگر

در وقت مغرب که اینجا متصل اذان اقامت گوید مسئله برای قضای فایته اذان و اقامت هر دو بگوید و اگر فوایت بسیار باشند برای

۳۷

اول هر دو بگوید و بر این آخر اگر تا قامت اکتفا کرد جایز بود مسئله اذان محدث جایز باشد و اقامت او مکروه بود
واگر محدث یا جنب اذان و اقامت گفته اذان جنب را اعاده کنند زیرا که تکرار اذان مشروع است نه تکرار اقامت مفید باشد تا بر آید احتمال آست
و بعض ایشان گفته اند بخلاف اقامت که آن برای اعلام حاضران نیست مسئله اذان زن و مست و مجنون مکروه است
و مستحب است اعاده آن مسئله اگر مسافر یا کسیکه در مسجد جماعت نماز گزارد و اذان و اقامت را ترک کند مکروه باشد اما اگر مسافر
اقامت اکتفا نمود جایز بود مسئله اگر مسافری یا کسیکه در شهر در خانه خود نماز می گذارد و اذان و اقامت هر دو ترک
نمود بقول ابن مسعود اگر در مسجد محله او اذان و اقامت گفته شد جایز بود اما در دیهات اگر در مسجد اذان و اقامت گفته باشند
حکم مصلی در خانه شهر بود و اگر حکم وی مسافر باشد مسئله چون مکبر در اقامت حی علی الصلوة گوید امام و قوم
برای نماز استاده شوند و چون قد قامت الصلوة رسد امام در نماز شروع کند باب شروط الصلوة یکی از شرایط نماز
پاکی تن است از نجاست حقیقی و حکمی دوم پاکی جامه سیوم پاکی جای نماز چهارم ستر عورت پنجم استقبال قبله ششم نیت
بدل گمان کن فلان نماز میگذارم مسئله عورت مرد زیر ناف تا زیر زانو است و عورت کنیز مثل عورت مرد است مگر شکم و پشت
نیز عورت است و عورت حره تمام تن است مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم او عورت نیست مسئله کشف ربع
هر عضویکه عورت است منع میکند جواز نماز را چون ربع شکم یا ساق یا ران یا دبر یا ذکر یا خصیتین یا موی زن بدانکه سر عضو است
و موی سر عضو دیگر است و خصیتین عضو دیگر است مسئله هر که جامه پاک ندارد و مزیل نجاست نمی یابد با جامه ناپاک
نماز بگذارد و آنرا اعاده نکند مسئله اگر برهنه نماز خواند و ربع جامه او پاک است نماز وی روا نبود اما اگر کمتر از ربع پاک است
افضل است که نماز را با جامه بخواند و اگر برهنه خواند جایز بود مسئله هر که جامه ندارد مستحب است که نماز را نشسته با اشارت بخواند
اگر استاده برکوع و سجود خواند جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از استقبال قبله خائف باشد بهر جهت که تواند
روی آرد و نماز بگذارد مسئله هر کرا در قبله اشتباه شد و کسی نیست که از وی پرسد بتحری نماز بخواند و اگر بعد از فراغ خطا
ظاهر شد اعاده نکند و اگر در میان نماز علم بخطا شد یا رای وی برگشت بگردد و نماز را تمام کند مسئله کسی که قبله مشتبه
بود بی تحری نماز خواند روا نبود اگر چه جانب قبله خوانده باشد زیرا که قبله او جهت تحری وی است مسئله اگر در شب تاریک
قومی بتحری نماز را بجماعت خوانند هر واحد بجانب تحری خود روی آرد و بجای امام از حال امام واقف نیست نماز همه جایز بود
مگر نماز کسیکه در میان نماز معلوم کند حال امام را و با وجود آن با امام مخالفت کند یا کسیکه از امام مقدم باشد

۲۸

باشد یعنی ظنی شود و اولی که ازان تمام مقدم بوده است کذا فی جامع الرموز مسئله میان نیت و تحریمه تکبیر تحریمه مانع انفصال
باشد چون کلام و جز آن فصل نکند پس اکتفا بنیت بدل است چنانکه مذکور شد و بدل نیت بزبان هر دو افضل مسئله در نماز فرض
تعیین فرض در نیت شرط است و در نوافل و سنت و تراویح نیت مطلق نماز کافی است و مقتدی را نیت نماز امام و نیت اقتدا
با آن فرض است **باب صفة الصلوات** مسئله یکی از فرایض نماز تکبیر تحریمه است یعنی الله اکبر گفتن یا چیزی که قایم
مقام اوست بدانکه تحریمه نزدیک ما شرط نماز است لقوله تعالی و ذکر اسم ربه فصلی و نزدیک امام شافعی رکن است
و دست برداشتن در تحریمه سنت است دوم قیام سیوم قراءة چهارم رکوع پنجم سجود به پیشانی و بینی و به یکی ازان نزد
امام بعذر به بینی کفایت کند بخلاف صاحبین و فتوی بر قول صاحبین است ششم قعده اخیره بقدر تشهد هفتم خروج بصنع
خویش و یکی از واجبات نماز قراءة فاتحه است دوم ضم سوره سیوم رعایت ترتیب در فعل مکرر بخلاف تکبیر تحریمه و قعده
اخیره که آن در نماز مکرر نیست و ترتیب در این هر دو فرض است چهارم قعده اولی پنجم تشهد در هر دو قعده اما فقیه
آنست که قعده اولی سنت است و دوم واجب است در هدایه خواندن تشهد در قعده اولی سنت است و در دوم واجب است لیکن
مصنف این روایت را نیاورد بنابر آنکه قول پیغمبر علیه السلام برای ابن مسعود رضی بخوان التحیات لله وجوب میکند
فرق در قراءة تشهد در قعده اولی و دوم بلکه وجوب میکند در هر دو و چون هرگاه خواندن تشهد در قعده اولی واجب شد
قعده اولی نیز واجب باشد نه سنت ششم لفظ سلام بخلاف امام شافعی که نزدیک وی لفظ سلام فرض است هفتم قنوت
وتر هشتم تکبیرات هر دو عید نهم تعیین قراءة در دو رکعت اولی دهم تعدیل ارکان و طمانیت در قومه و جلسه بخلاف
امام ابو یوسف و امام شافعی که نزدیک ایشان تعدیل فرض است بدانکه مراد از تعدیل آرام گرفتن است در رکوع و سجود مقدار
یک تسبیح و مراد از طمانیت آرامیدن جوارح و مفاصل است یازدهم بلند خواندن در جای بلند خواندن و آهسته خواندن
در جای آهسته خواندن مسئله غیر از فرض و واجب است سنت است یا مندوب هر که خواهد که در نماز شروع کند هر دو دست بردارد
و انگشتان را بحال خود گذارد و هر دو نر انگشت هر دو نرمه گوش را مساس کند و تکبیر گوید و زن در تکبیر هر دو دست را
تا بر دو کتف بردارد مسئله اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله اعظم یا رحمن اکبر یا لا اله الا الله گفت روا بود مسئله
اگر تکبیر بفارسی گفت یا قراءة بعذر بفارسی خواند یا ذبح کرد و تسمیه بفارسی گفت جایز بود و اگر بجای تحریمه اللهم اغفر لی
گفت روا نبود و در نماز در نیاید کذا فی الهدایة زیرا که بجای تکبیر ذکری که بر مجرد تعظیم الله تعالی دلالت کند جایز

است و آنکه مخلوط بدعا باشد جایز نیست مسئله بعد از تکبیر هر دو دست زیر ناف به بندد و دست راست بر دست چپ
بندد در قنوت و در نماز جنازه نیز چنان بکند در قومه و تکبیرات عیدین ارسال نماید بدانکه در هر قیام که ذکر مسنون باشد
دست به بندد و قیامیکه دران ذکر مسنون نبود ارسال کند مسئله بعد از دست بستن ثنا گوید سبحانک اللهم و بحمدک
و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک بخواند و توجه نگوید یعنی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر
آیت بعد از تحریمه بخواند مسئله بعد از ثنا تعوذ گوید بدانکه تعوذ تابع قرائت است نه تابع ثنا لیس مسبوق پیش از قرائت خود
تعوذ بخواند و مؤتم را چون قرائت نیست تعوذ نخواند بخلاف کسیکه تعوذ را تابع ثنا گفته است و چون تکبیرات عیدین بعد از ثنا
است باید که تعوذ بعد از تکبیرات باشد تا بالقرائت متصل شود مسئله بعد از تعوذ تسمیه گوید و میان سوره و فاتحه تسمیه نگوید
مسئله ثنا و تعوذ و تسمیه آهسته گوید بخلاف امام شافعی که نزد وی تسمیه را بلند خواند زیرا که تسمیه آیتی از فاتحه است
نزدیک او و ما میگوییم احادیث صحاح وارد اند در آنکه پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه و خلفاء الراشدین افتتاح بالحمد لله
رب العالمین کرده اند مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سوره بخواند و بعد و لا الضالین آهسته آمین گوید و مؤتم در نماز جهر چون از امام
[illegible] لفظ با امام متابعت کند بعد ازان تکبیر گویان برکوع رود و در رکوع هر دو دست بر هر دو زانو اعتماد کند و انگشتان هر دو دست را
در اعتماد کشاده دارد و پشت را هموار کند و سر را برابر پشت دارد و سه مرتبه یا زیاده ازان تسبیح گوید بعد ازان سمع الله
لمن حمده گویان سر از رکوع بردارد و مقتدی ربنا لک الحمد گوید و منفرد هر دو را جمع کند چون راست استاده شد تکبیر گویان
بسجده رود اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد ازان هر دو دست بعد ازان روی در میان دو کف دست خود نهد چنانکه
هر دو دست او مقابل هر دو گوش او باشند و در سجده انگشتان هر دو دست را ضم کند و هر دو بازو را از شکم دور دارد و شکم را
از ران دور دارد و انگشتان دست و پای جانب قبله کند و سه بار یا زیاده ازان در سجده تسبیح گوید مسئله اگر بر
پیچ دستار یا بر ثوب فاضل سجده کرد جایز بود و اگر بر چیزی که حجم آن نمیابد و جبهه بر آن قرار نگیرد سجده کردن روا باشد
و اگر جبهه قرار نگیرد روا نبود مسئله اگر برای ازدحام خلق بر پشت کسیکه در نماز او شریک است سجده کرد جایز بود
و بر پشت غیر آن که در نماز باشد یا بیرون نماز روا نبود مسئله زن در سجود شکم را با ران متصل سازد مسئله بعد از
سجده تکبیر گویان سر بردارد و درست بنشیند باز تکبیر گویان بسجده رود و درین سجده نیز سه بار یا زیاده ازان تسبیح گوید
باز تکبیر گویان سر از سجده بردارد باز هر دو دست بعد ازان هر دو زانو بردارد و قعده نکند و بر زمین اعتماد ننماید و راست استاده

۳۰۰

بخلاف امام شافعی که وی قعده را سنت میگوید و جلسه استراحت می نامد مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول کند مگر
آنکه ثنا و تعوذ دران نگوید و دست برندارد چون رکعت دوم را تمام کند پای چپ بگستراند و بران نشیند و پای
راست را استاده دارد و انگشتان پای راست را بجانب قبله کند و هر دو دست را بر هر دو ران نهد و انگشتان
هر دو دست جانب قبله متوجه دارد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بخنصر و بنصر عقد کند و بوسطی و ابهام حلقه نماید چون به اشهد ان لا اله
رسد بسبابه اشارت کند چنانچه از بعضی علما ما نیز منقول است التشهد ابن مسعود بخواند و در قعده اول بران زیاده نکند
و در نماز ثنائیه در دو رکعت اخیر و در فرض مغرب در یک رکعت اخیر فاتحه بخواند و بدان بسند کند و اگر تسبیح بسنده گیرد
یا خاموش ماند جایز باشد و اول افضل بود چون رکعتها تمام کرد همچو نشستن اول بنشیند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی در قعده
اخیره تورک سنت است و آن آنست که در هر قعده تورک کند یعنی بر سرین چپ بنشیند هر دو پای را بجانب راست برآرد مسئله در قعده
اخیره بعد تشهد بذکر درود و دعاهای ماثوره یا مشابه قرآن بخواند و از دعاها که مشابه بکلام الناس باشد احتراز کند پس آنچه
از مردم سوال کنند از خدا تعالی نخواهد چون از ادعیه فارغ شود بجانب راست به نیت کسیکه دران جانب باشد از آدمی
و فرشته سلام گوید بعد ازان بجانب چپ به نیت کسیکه دران جانب بود سلام دهد و مقتدی در جانب امام نیز کند و اگر
امام باشد در هر دو جانب نیت امام کند و امام در هر دو سلام نیت کند و بقول بعضی امام نیت کسی نکند زیرا که اشاره وی
کافی است و بقول بعضی به نیت سلام اول بسند نماید

فصل فی القراءة

مسئله در نماز جمعه نماز فجر و در دو رکعت
اول از مغرب و عشا امام جهر خواند خواه ادا کند خواه قضا گذارد و منفرد در ادا مخیر باشد و در قضا واجب است که خفیه بخواند
مسئله ادنی جهر اسماع غیر خود است و ادنی مخافته اسماع نفس خود هو الصحیح بخلاف کسیکه گفته است ادنی جهر اسماع نفس
خود است و ادنی مخافت تصحیح حروف مسئله هرچه تعلق بنطق دارد چون طلاق و عتاق و استثنا و قرآت ادنی
مخافته دران اسماع نفس است تا اگر شخصی طلاق داد یا آزاد کرد بر وجهی که تصحیح حروف نمود و نفس او نشنید طلاق
واقع نشود و آزاد نگردد و اگر طلاق یا بنده داد ان شاء الله تعالی گفت بر وجهی که نفس او نشنید طلاق واقع شود و استثنا
جایز نباشد مسئله اگر در دو رکعت اول عشا سوره ترک کرد در دو رکعت اخیر با فاتحه ضم کند و اگر امام است بر وجه جهر خواند
و اگر فاتحه دو رکعت اول را ترک کرده است در دو رکعت اخیر قضا نکند زیرا که دران فاتحه خواهد خواند پس اگر قضا کند در یک
رکعت تکرار فاتحه لازم آید و آن مشروع نیست مسئله فرض از قرائت مقدار یک آیت خود است هر که بهمان اکتفا کند گنهگار شود

زیراکه ترک واجب کرده باشد مسئله قرائة مسنون در سفر که بسرعت باشد فاتحه است و هر سورتی که بخواند و در حضر آن
در فجر فاتحه است و مثل سوره بروج و انشقت و در حضر در فجر و ظهر طوال مفصل مستحسن است و در عصر و عشا اوساط
مفصل و در مغرب قصار آن بدانکه طوال مفصل از سوره حجرات است تا سوره بروج و اوساط آن از سوره بروج است
تا سوره لم یکن و از لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است و اگر ضرورت باشد بقدر حال مستحسن بود مسئله تعیین سوره
در نماز بر وجهیکه غیر آنرا در ان نخواند مکروه باشد مسئله موتم در نماز خاموش باشد و بشنود اگرچه امام آیه ترغیب یا ترهیب
بخواند قال الله تعالی اذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا وقال علیه السلام اذا کبر الامام فکبروا واذا قرأ فانصتوا وقال
علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة له وقال علیه السلام مالی انازع فی القرآن و آنکه موتم نخواند و امام نشنود
خلاف موضع باشد زیراکه وضع سنت که امام بخواند و موتم بشنود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله مردم در وقت خطبه خواندن امام
خاموش باشند و بشنوند اگرچه امام در خطبه بر نبی علیه السلام صلوة گوید مگر آنکه آیه صلوا علیه وسلموا بخواند آنزمان خفیه درود
بفرستند فصل در جماعة مسئله جماعت سنت موکد است قریب بواجب لقوله علیه السلام الجماعة من سنن
الهدی لا یتخلف عنها الا منافق و بقول بعضی واجب است که ثبوت آن بسنت موکد است لهذا آنرا سنت گویند و نزد
امام شافعی فرض کفایت است و نزدیک بعضی اصحاب امام شافعی و نزدیک کرخی و طحاوی و احمد بن حنبل فرض عین است
چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله اولی بامامت کسی بود که از دیگران در احکام نماز عالم تر باشد چون در احکام مذکور هم
برابر باشند کسیکه قراءة او صحیح باشد اولی بود و اگر در قراءة نیز برابر اند پرهیزگارتر از دیگران اولی بود و بعد از ان کلانتر
از دیگران اولی باشد مسئله امامت بنده و اعرابی و فاسق و اعمی و مبتدع و ولد الزنا جایز بود و مکروه باشد مسئله
جماعت زنان که امام ایشان مرد نباشد مکروه بود و اگر با وجود کراهت جماعت کردند زنیکه امام شود باید که برابر ایشان
ایستاده شود مثل امام مردان پیش نرود مسئله زنان جوان را بهیچ نماز بجماعت مردان حاضر شدن مکروه بود
و پیرزنان را در ظهر و عصر مکروه باشد و در دیگر نمازها جایز بود مسئله اقتدا متوضی با متیمم جایز باشد زیراکه تیمم طهارت مطلق
است یعنی مقید بوقتی از اوقات نیست چون آب موجود نباشد نزدیک صاحبین خلف آب باشد مسئله
اقتدا کسیکه پای او شسته است باکسیکه بر موزه مسح کرده است روا بود زیراکه موزه از سرایت حدث بپای
مانع باشد و آنچه بر موزه است بمسح پاک شود مسئله جایز است که ایستاده با نشسته اقتدا کند بنا بر فعل

۳۲

رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب او در اخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاشیه چلپی است **مسئله** اقتدا موتمی با موتمی

و متنفل با مفترض روا بود و اقتدا مرد با زن و کودک جایز نباشد زیرا که تاخیر زنان بنص ثابت شده است و کودک متنفل است

مسئله اقتدا طاهر با معذور و قاری با امی و ساتر با برهنه و غیر موتمی با موتمی و مفترض با متنفل روا نبود زیرا که بنای

قوی با ضعیف جایز نباشد **مسئله** اقتدا مفترض بمفترض فرض دیگر روا نبود زیرا که اقتدا شرکت است و آن با تحاد

یکدیگر باشد **مسئله** امام قراءة دراز نخواند چه بسیار است که در قوم اهل حوایج و ضعفا باشند و نیز قراءة رکعت اولی بر رکعت

دوم دراز نکند مگر در نماز فجر **مسئله** اگر مقتدی یکی باشد امام او را در جانب راست برابر خود استاده کند و اگر زیاده بود

خود پیش رود و متقدم استاده شود **مسئله** اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتدیان نماز را نیز اعاده کنند زیرا که نماز امام

متضمن نماز مقتدی است و پس فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدی باشد **مسئله** در عقب امام اول مردان استاده شوند

بعد از آن کودکان بعد از آن خنثان بعد از آن زنان **مسئله** اگر زن در پهلوی مرد در جایی که با امام اقتدا کند و زن

محل شهوت باشد و در نماز هر دو شریک بوند و امام نیت امامت زنان کرده باشد نماز مرد فاسد شود و اگر امام نیت امامت زنان

نکرده است نماز زن باطل گردد و اگر در پهلوی مرد اقتدا نکرده است بلکه روا نماز وی جایز بود اگرچه امام نیت امامت زنان نکرده باشد

و بیک روایت جواز آن موقوف بر نیت امام باشد **مسئله** اگر قاری با امی اقتدا کرد یا امی را خلیفه گرفت نماز هم فاسد شود

اگرچه در دو رکعت اخیر خلیفه گرفته باشد زیرا که در هر رکعت از نماز قراءة فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة لیکن

قراءة تحقیقی باشد یا تقدیری بوده و در دو رکعت اخیر اگر تحقیقی نیست تقدیری هست لقوله علیه السلام قراءة الاولین

قراءة الاخرین و از امی هر دو قسم قراءة مفقود است پس نماز وی از برای قدرت بر قراءة بسبب حضور قاری فاسد باشد

و چون نماز امام فاسد شود نماز مقتدیان نیز فاسد گردد چنانکه تحقیق این در حاشیه چلپی است

باب الحدث فی الصلوة

اگر مصلی را بی قصد در نماز حدث رسید جایز است که وضو کرده بر همان نماز بنا کند لیکن استیناف افضل بود اگرچه بعد از

تشهد حدث رسید بخلاف صاحبین نزدیک ایشان بعد از تشهد نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث رسید

نماز باطل گردد **مسئله** اگر امام را حدث رسید خلیفه گیرد و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز را تمام کند

مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد آنگاه خلف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتدی را حدث رسید همین حکم است

یعنی پیش از فراغ امام عقب در جای خود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چون منفرد و برا اختیار باشد

در جای وضو نماز را تمام کند یا در جای نماز خود تمام نماید مسئله اگر شخصی در نماز دیوانه شد یا بیهوش گشت یا خواب کرد چنانکه
ناقض وضو باشد یا محتلم گردید یا قهقهه خندید یا دانسته حدث کرد یا جامه یا بدن او از قدر درهم نجس آلوده شد یا از حجره رفت
یا در خون مجاری شد یا بگمان آنکه حدث رسید از مسجد برآمد و معلوم شد که طاهر بود یا در خارج مسجد بگمان حدث از صفها بیرون
و حدث نبود نماز را از سر گیرد زیرا که باین حوادث بنابر قلت وقوع نماز باطل شود و آنکه در حدیث است که من قاء او رعف
فی صلوته فلینصرف ولیتوضأ ولیبن علی صلوته ما لم یتکلم در حق حدث است که وقوع آن اکثر باشد و اگر از مسجد
یا در خارج مسجد از صفوف بیرون نرفته است بر همان نماز بنا کند مسئله اگر بعد از تشهد دانسته حدث کرد یا
سخن گفت یا دیگر منافی نماز از وی بالقصد شد نماز تمام شود زیرا که خروج بصنعه از وی حاصل آمد مسئله اگر متیمم
بعد از تشهد بر استعمال آب قدرت یافت یا ماسح بعمل اندک از پای موزه کشید یا مدت موزه تمام شد یا امی قراءة
یاد گرفت یا برهنه جامه یافت یا مومی بر رکوع و سجود قادر گشت یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آید یا امام قاری امی را خلیفه
گرفت یا در نماز فجر آفتاب برآمد یا در نماز جمعه وقت عصر داخل شد یا عذر معذور زایل گشت یا بعد از نیکو شدن جراحت
جبیره افتاد درین دوازده صورت نزد امام نماز فاسد شود زیرا که خروج بصنعه نزد ایشان فرض است و آن موجود نشد و نزد
صاحبین تمام شد زیرا که خروج بصنعه نزد ایشان فرض نیست پس بتمام کردن تشهد از نماز فارغ شود مسئله اگر بعد از
تشهد امام قهقهه خندید یا بالقصد حدث کرد نماز مسبوق باطل گردد زیرا که در میان نماز وی مفسد نماز واقع شد مسئله
اگر امام بعد از تشهد سخن کرد یا از مسجد برآمد نماز مسبوق جایز بود زیرا که سخن و برآمدن از مسجد متمم نماز امام است
نه مفسد آن چنانکه تحقیق این ترجمه مذکور است مسئله اگر امام پیش از آنکه ما یجوز به الصلوة خوانده باشد در قراءة بند شد
روا است که خلیفه گیرد و اگر بعد از خواندن ما یجوز به الصلوة خلیفه گرفت نماز امام فاسد شود زیرا که خلیفه گرفتن عمل
کثیر است و بعد از خواندن بقدر جواز نماز بآن ضرورت نیست مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت روا باشد و مسبوق
نماز امام را تمام کند بعد از آن مدرکی را پیش کند و مدرک با قوم سلام گوید زیرا که اگر مسبوق سلام دهد نماز وی
و نماز امام اول اگر فارغ نشده باشد فاسد شود مسئله اگر در رکوع یا در سجده حدث رسید و وضو کرده بر همان نماز
بنا نمود واجب است که آن رکوع یا سجده را اعاده کند و اگر در رکوع و یا در سجده یاد آمد که در رکعت اول یک سجده
ترک شده است و در همان وقت آن را قضا کرد مستحب است که آن رکوع یا سجده را نیز اعاده کند مسئله

۳۵

اگر امام را حدث رسید و بادی یک مقتدی ست بی آنکه امام نیت خلاف وی کند مقتدی وی خلیفه شود زیرا که نیت

از برای تعیین ست و اینجا احتیاج تعیین نیست پس اگر آن مقتدی زن باشد یا کودک بود و بقول بعضی نماز امام فاسد

شود زیرا که زن یا کودک امام وی گردد و بقول بعضی نماز مقتدی فاسد شود زیرا که بی امام میماند و چون امام ورا خلیفه

نکرده ست و خود صلاحیت آن ندارد خلیفه نشود اگرچه متعین ست بخلاف مرد که آن از برای تعیین و صلاحیت خلیفه شود

باب ما یفسد الصلوة و ما یکره فیها

مسئله یکی از مفسدات نماز سخن گفتن ست اگرچه بسهو باشد یا در خواب بود

دوم سلام دانسته زیرا که سلام بسهو مفسد نماز نباشد بنا بر آنکه از جمله اذکار ست سیوم جواب سلام بسهو باشد یا بقصد

بود زیرا که جواب سلام از جنس کلام ست چهارم آه یا اوه یا اف گفتن پنجم گریستن به آواز بلند که بسبب دردی یا مصیبت

بود بخلاف آنکه از ذکر جنت یا نار باشد ششم تنحنح بی عذر هفتم در جواب عطسه یرحمک الله گفتن و در جواب خبر ناخوش

انا لله و انا الیه راجعون و در جواب خبر خوش الحمد لله گفتن و در جواب خبر عجب سبحان الله یا لا اله الا الله خواندن

هشتم فتح کردن قراءت غیر امام خود را اما فتح کردن قراءت امام خود مفسد نماز نیست و بقول بعضی مشایخ اگر

بعد از خواندن امام خود یا جوز به الصلوة یا بعد از انتقال کردن او به آیه دیگر فتح کرده ست نماز فاتح فاسد شود و اگر

امام گرفت نماز وی نیز فاسد شود و بقول بعضی نماز هیچکدام فاسد نگردد و علیه الفتوی نهم از مصحف خواندن دهم بر جای

نجس سجده کردن یازدهم چیزی از مردم توان خواست از خدای تعالی خواستن دوازدهم خوردن یا نوشیدن سیزدهم

عمل کثیر کردن بدانکه در عمل کثیر اختلاف بسیار ست نزدیک بعضی عمل کثیر آنست که در کردن او سوی دو دست

احتیاج افتد و نزدیک بعضی آنست که عامل آن را ناظر در نماز نداند و علیه عامة المشایخ و نزدیک بعضی آنکه خود

مصلی آن فعل را کثیر داند امام سرخسی گوید این بمذهب امام نزدیکتر ست زیرا که داب او تفویض ست بر رای

مبتلا به مسئله شخصی یک رکعت نماز گذارده بود در رکعت دوم بی آنکه دست بر دارد تجدید تحریمه کرد اگر در غیر آن

نماز شروع کرده ست رکعت اول او در حساب نیاورد و اگر در همان نماز شروع کرده ست آن را تمام کند و رکعت

اول در حساب باشد مسئله عمل قلیل مفسد نماز نباشد و آن ضد کثیر ست بر خلاف اقوال مذکور مسئله

اگر کسی بی حایل در موضع سجود مصلی گذشت نماز مصلی فاسد نگردد لیکن گذرنده بزه کار شود بدانکه در موضع

سجود تفصیل ست در مسجد صغیر هر جا که باشد در حکم موضع سجود ست و در مسجد کبیر و در صحرا نزدیک بعضی [illegible]

موضع سجود آنست که دران سجده میکند و نزدیک بعضی بر هر موضع که در وقت خضوع نظر افتد آنرا حکم موضع سجود است
پس اگر گذشت زیر دکانیکه بالای آن شخص نماز میگذارد و بعضی اعضای این مار و بعضی فروتر از اعضای مصلی را
مقابل گشت بر رواست ثانی بره کار شود مگر آنکه در موضع سجود نگذشته باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد
مستحب آنکه نزدیک موضع سجود مقابله یکی از دو چشم خود ستره استاده کند طول آن یک گز باشد و سطبری آن
چون سطبری انگشت میانه بود جایز نیست که ستره را پیش خود نغلطاند یا بجای ستره بر زمین خط بکشد مسئله
اگر ستره در پیش نباشد شخصی خواهد که در پیش روی شنده بگذرد و یا خواهد که در میان ستره و مصلی روان شود جایز است
که مصلی او را به تسبیح یا باشارت منع کند و بهر دو روا نباشد مسئله ستره امام مقتدی را کفایت کند اگرچه
مقتدی مسبوق باشد چنانکه در جامع الرموز است مسئله چون بین مصلی راه نبود و ظن عدم مرور باشد
روا است که ستره را ترک کند فصل در بیان مکروهات مسئله یکی از مکروهات سدل ثوب است و سدل در چادر آنست که
چادر را برسر یا بر کتف اندازد و هر دو طرف آنرا فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و بی آنکه هر دو
دست را در آستین درآرد یا همه دو جانب آنرا ضم کند دوم جمع کردن اطراف جامه که بخاک یا مانند آن آلوده نشود
سیوم بدن یا بجامه بازی کردن چهارم جمع کردن موی بالای سر یا پیچیدن آنرا و در آوردن اطراف آنرا در اصول آن
پنجم پیچیدن یا کشیدن انگشتان که آواز برآید ششم دیدن بجانب راست و چپ با میلان سر و اگر بگوشه چشم دید مکروه نبود
هفتم دور کردن سنگریزه مگر یکبار برای تمکین سجده هشتم دست بر تهیگاه نهادن نهم اندام شکستن دهم مانند سگ نشستن
چنانکه بر هر دو سرین بنشیند و هر دو زانو را ایستاده کند یازدهم در سجده بازو گستردن دوازدهم بعذر چهار زانو نشستن
سیزدهم ایستادن امام تنها در محراب مسجد یا بالای صفه یا دکان یا بر زمین چهاردهم ایستادن مصلی عقب صفی که دران فرجه باشد پانزدهم
بودن صورت حیوان بالای سر مصلی یا در پیش او یا در برابر او و اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه نبود زیرا که درین
اهانت صورت است شانزدهم برای سستی و کاهلی برهنه سر نماز خواندن و اگر برای خضوع و فروتنی خواند مکروه نبود
هفدهم در جامه‌هایی که بدله نماز خواندن که آن جامه‌ها در مجالس بزرگان نروید هژدهم برای دور کردن خاک از پیشانی مسح کردن
نوزدهم جانب آسمان دیدن بیستم بر پیچ دستار سجده کردن بیست و یکم آیات و تسبیحات را بدست شمردن مسئله
پوشیدن جامه که دران صورت حیوان باشد مکروه شود مسئله مکروه است وطی کردن بالای مسجد و بول کردن و ...

۳۶

بران و مکروه است قبالستن در مسجد را مسئله در مسجد نقش کردن بگچ یا بچوب یا بآب طلا مکروه نبود مسئله استادن امام در مسجد و سجده کردن در محراب آن مکروه نباشد مسئله نماز گزاردن عقب پشت شخصیکه نشسته سخن میکند مکروه نبود مسئله نماز گذاردن بر بساطیکه در ان صورت حیوان بود مکروه نباشد مگر آنکه سجده بر صورت افتد و صورت صغیر که ناظر را از بعید ظاهر نشود مکروه نباشد و نیز صورتیکه سر آن محو کرده شده و صورت غیر جاندار مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز مکروه نباشد مسئله بول کردن بر خانه که در آن برای نماز جای خسته اند و آنرا محراب نمودند مکروه نبود زیرا که آنجای حکم مسجد نیست

باب صلوة الوتر والنوافل مسئله نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین و امام شافعی سنت است مسئله وتر سه رکعت است بیک سلام و نزدیک امام شافعی بدو سلام و در یک قول او یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر سه رکعت وتر سوره را با فاتحه ضم کند و همیشه در رکعت سیوم پیش از رکوع تکبیر گوید و دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر وتر نخواند بخلاف امام شافعی که نزدیک او بعد از رکوع در نصف آخر از ماه رمضان قنوت خواند و در غیر ماه رمضان در وتر نخواند و در فجر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه خواند مسئله در قنوت وتر با امام شافعی متابعت کند و در فجر با وی قنوت نخواند و صحیح آنست که تا آنکه امام از خواندن قنوت فارغ شود استاده ماند و بقول بعضی منتظر خود بنشیند مسئله پیش از فجر و بعد از ظهر و بعد از مغرب و بعد از عشا دو رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت نیز سنت است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشا و بعد از عشا چهار رکعت مستحب است مسئله نوافل روز زیاده از چهار رکعت بیک سلام مکروه است و نوافل شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام و چهار رکعت بیک سلام در روز و شب افضل است مسئله در دو رکعت فرض و در جمیع رکعات وتر و نوافل قرائت فرض است مسئله لازم است اتمام نفلی که شروع در ان کرده است بقصد اگرچه در وقت طلوع آفتاب و غروب آن باشد نه آنکه در ان شروع کرده است بظن چنانکه گمان کرد که نماز ظهر نگذارده است پس شروع کرد در ان بعد از ان یاد آورد که ظهر گزارده است پس این نماز که در ان شروع کرده است نفل شد که اتمام آن لازم نیست اگر نقض کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده در شفعه اول یا ثانی فاسد کند زیرا که اگر در شفعه اول فاسد شده است شفعه ثانی بی شروع واجب نشود و اگر در شفعه ثانی فاسد شده است قضا شفعه اول که آنرا ادا نموده است لازم نباید زیرا که هر شفعه از نفل جدا است و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند زیرا که معتبر نزدیک وی تحریمه است نه نیت کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر در نیت تعیین رکعات نکرده است

بالاتفاق دو رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت نفل را نیت کرده بود و در شفعه اول یا در شفعه ثانی یا در رکعت از
شفعه اول یا در یک رکعت از شفعه ثانی قرارت ترک کرد درین هر چهار صورت بالاجماع قضای دو رکعت لازم آید و اگر در دو
شفعه یا در شفعه اول و در یکرکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند درین دو صورت نزدیک طرفین قضای دو رکعت واجب شود
زیرا که بترک قراءة در شفعه اول تحریمه باطل شد پس قضای شفعه ثانی لازم نیاید بنا بر آنکه در ان شروع صحیح نشده است
و نزدیک امام ابو یوسف قضای چهار رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة نزدیک وی تحریمه باطل نگردد پس شروع در شفعه ثانی
صحیح باشد و بترک قراءة قضای آن لازم آید و اگر در یک رکعت از شفعه اول و در تمام شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه
ثانی قرارت نخواند درین دو صورت نزدیک شیخین قضای چهار رکعت لازم آید زیرا که بترک قراءة در یک رکعت از شفعه اول
نزدیک ایشان تحریمه باطل نشود و بقول امام محمد قضای دو رکعت واجب شود زیرا که نزدیک وی بترک قراءة در یک رکعت نیز
تحریمه باطل شود مسئله اگر در چهار رکعت نفل شروع کرده بود بعد از تشهد شفعه اول نقض کرد قضای شفعه ثانی لازم
نیاید زیرا که در ان شروع نکرده است مسئله اگر در چهار رکعت نفل قعده اولی نه نشست بقیاس فرض شفعه
اول فاسد نشود و قضای آن لازم نیاید اگرچه در نفل قیاس آن بود که فاسد شود و قضای آن لازم آید مسئله
جایز است که نفل را نشسته بخواند اگرچه قدرت بر قیام داشته باشد و اگر ایستاده شروع کرد مکروه است که بی عذر
بنشیند مسئله جایز است که نماز نفل را بیرون شهر در حالت سواری در غیر جانب قبله گذارد و برکوع و سجود اشارت
کند زیرا که پیغمبر خدای صلوات الله تعالی علیه در بیرون شهر چنین گذارده است و چون فعل آنسرور علیه السلام
مخالف قیاس بود بر مورد آن اقتصار نمود مسئله اگر در حالت سواری در نماز نفل شروع کرد بعد از ان فرود آمد جایز است
که بنا کند و تمام کند و در عکس این نماز فاسد شود زیرا که در صورت اول باشارت واجب شده بود برکوع و سجود ادا میکند
پس آنچه ناقص واجب شده بود بکامل ادا باشد و آن رواست و در صورت عکس ادای کامل بناقص میشود و آن جایز نیست **فصل** در
قیام ماه رمضان مسئله در ماه رمضان بعد از عشا و پیش از وتر یا بعد از وتر بیست رکعت تراویح
بده سلام سنت است و بعد هر ترویحه بقدر ترویحه بنشیند و توقف کند بدانکه ترویحه چهار رکعت است و هر ترویحه
دو سلام است و یک جلسه بقدر چهار رکعت بعد آن مسئله یک ختم در تراویح سنت است برای کسل قوم آنرا ترک
نباید کرد مسئله در غیر ماه رمضان وتر با جماعت نگذارد در جامع الرموز می آرد در غیر ماه رمضان وتر با جماعت

گذاردن مکروه است در ماه رمضان جایزست اگرچه تراویح را بجماعت نگذارده باشد یا با امام دیگر گذارده باشد اما اگر
فرض را با امام نگذارده است و وتر با وی اقتدی نکند اما صحیح انست که در هر حال اقتدی درست باشد کما فی المنیه بدانکه تراویح
سنت موکده است زیرا که خلفاء الراشدین بران مواظبت نموده اند و رسول علیه السلام در ترک مواظبت عذر خوف
فرضیت فرموده است **فصل در نماز کسوف و خسوف و استسقا** کسوف گرفتن آفتاب را گویند و خسوف
گرفتن ماهتاب را و استسقا طلب باران **مسئله** چون آفتاب گرفته شود امام جمعه با مردم بی اذان و اقامت و بی خطبه
دو رکعت نفل با طول قرائت بخواند و قرائت را دران جهر نکند و در هر رکعت یک رکوع کند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
در هر رکعت دو رکوع آرد و بعد از فراغ تا کشادن آفتاب دعا بخواند و اگر امام جمعه حاضر نباشد هر واحد نماز را در مسجد تنها بخواند
مسئله نماز خسوف چون نماز کسوف باشد مگر آنکه درین جماعت نبود **مسئله** چون امساک باران شود نزدیک امام خلیفه امام
با مردم شهر نیم جامه و شکسته بسیار تمام پیاده در صحرا رود و از خدای تعالی باران بخواهد و ادعیه ماثوره بخوانند بی آنکه قلب ردا کنند
و پیش از برآمدن هر کسی بقدر حال خود صدقه برآرد و اگر هر کدام تنها نماز خواند جایز بود و نزدیک صاحبین امام با قوم دو
رکعت نماز نفل بجماعت بخواند و قرائت جهر کند و بعد از نماز بر زمین ایستاده مستقبل مردم دو خطبه بخواند و قوم تمام
رو بقبله بنشینند و همچنین تا سه روز متوالی کند کذا فی جامع الرموز و باید که در وقت استسقا ذمی حاضر نباشد زیرا که الخروج
طلب رحمت است و ایشان مورد غضب الهی اند **باب ادراک الفریضه** **مسئله** شخصی در نماز فجر یا مغرب تنها شروع کرده بود
که اقامت گفتند قطع کند و بجماعت بگذارد اگرچه یک رکعت گذارده باشد زیرا که اگر رکعت دوم را ضم کند در فجر نماز وی
تمام شود و در مغرب اکثر گذارده باشد و للاکثر حکم الکل پس جماعت از وی فوت شود یا بعد غروب پیش از فرض
دو رکعت نفل گذارده باشد و آن مکروه است نزدیک ما **مسئله** شخصی فرض چهار رکانی تنها شروع کرده بود که تنها
فرض را اقامت گفتند بشکند و اقتدا بکند مگر آنکه رکعت اول را بسجده مقید کرده باشد پس رکعت دوم را نیز با وی یکی کند
تا دو رکعت نفل شود و بعد ازان قطع کرده بجماعت ملحق شود بدانکه در قطع اگرچه ابطال عمل است و خدای تعالی فرموده است
و لا تبطلوا اعمالکم اما ابطال که برای کمال عمل بود در حقیقت ابطال نیست پس داخل این حکم نباشد **مسئله** اگر در نماز
چهار رکانی سه رکعت تنها گذارده بود که اقامت گفته اند رکعت چهارم نیز بگذارد و بعد ازان نیت نفل با امام اقتدا کند
مگر در نماز عصر که نفل بعد آن مکروه باشد **مسئله** اگر در مسجد بانگ نماز گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد برآید مگر آنکه

۳۹

نماز گذارده باشد یا مقیم جماعت دیگر بود چنانکه موذن یا امام مسجد دیگر باشد یا کسی بود که بی او در مسجد دیگر مردم کم جمع شوند
یا متفرق گردند مسئله اگر در وقت ظهر یا عشا در مسجد در آید گفته‌اند مکروه است که پیش از نماز از مسجد بیرون آید اگرچه نماز خود گذارده باشد زیرا که
ثواب نفل و فضیلت جماعت خواهد یافت مگر آنکه مقیم جماعت دیگر بود و فرض نگذارده باشد زیرا که جماعت دیگر را در خلل خواهد انداخت بی آنکه ثواب
نفل و فضیلت جماعت یابد مسئله کسی که نماز فجر یا عصر یا مغرب گذارده است مکروه نیست که از مسجد بیرون آید اگرچه اقامت آن وقت گفته
شده باشد زیرا که نفل بعد آن وقت مکروه است و سه رکعت نفل مشروع نیست مسئله کسی که بترسد که اگر سنت فجر را بگذارم نماز فجر
بجماعت نخواهم رسید سنت را ترک کند مگر آنکه بداند که یک رکعت بجماعت خواهم یافت مسئله اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند مگر آنکه با فرض
فوت شده باشد و نزد امام محمد تا زوال آفتاب قضا کند اگرچه بی فرض فوت شود بدانکه اگر سنت فجر با فرض فوت شود تا زوال
هر دو را قضا کند و بقول بعضی بعد زوال نیز هر دو را قضا کند زیرا که چون شب تعریس پیغمبر علیه السلام نماز فجر فوت شده بود سنت را
از زوال قضا کرد و فرض را باذان و اقامت و جهر قرائت بجماعت قضا بخواند پس ما اینجا قیاس کردیم بقضای دیگر مکتوبات زیرا که
این فعل پیغمبر علیه السلام معقول المعنی است اما چون سنت فجر از باقی سنتها اکد است از قضای آن قضای باقی سنتها لازم نیاید
و از قضای آن بتبعیت فرض قضای آن بی تبعیت فرض ثابت نشود لیکن چون قضای آن بتبعیت فرض پیش از زوال ثابت شد
قضای آن بتبعیت فرض بعد از زوال لازم آید زیرا که اختصاص بتبعیت پیش از زوال معنی ندارد مسئله چون برای ظهر اقامت
گفتند سنت را ترک کند و با امام ملحق شود اگرچه بداند که بعد ادای سنت بجماعت خواهم رسید و پیش از دو رکعت که بعد از ظهر است قضا
بگذارد مسئله غیر از سنت فجر و ظهر سنتهای دیگر را قضا نکند اگرچه با فرض فوت شده باشد مسئله اگر سوگند کند که نماز ظهر با جماعت بگذارد
و یک رکعت از جماعت یافت حانث شود و ثواب جماعت یابد مسئله کسی که بعد از فراغ امام از جماعت به مسجد آمد و خواست که فرض
خود را تنها ادا کند نزدیک کرخی و بعضی دیگر سنت نخواند زیرا که سنت وقتی سنت است که فرض با جماعت گذارده شده باشد
و گفته است حسن بن زیاد کسی که فرض را در خانه خود بگذارد جایز است که سنت نیارد لیکن صحیح آنست که سنت نیز بیارد زیرا که
رسول علیه السلام سنت نماز را ترک نکرده اند اگرچه جماعت فوت شده باشد اما اگر وقت تنگ باشد چنانکه می‌ترسد که اگر سنت
ادا میکنم فرض فوت خواهد شد سنت را ترک کند و فرض ابتدا نماید مسئله اگر شخصی حالت رکوع امام تحریمه بست و پیش
از آنکه برکوع رود امام از رکوع برخاست آن رکعت را با امام حساب نکند و نزد امام زفر حساب کند مسئله اگر شخصی
پیش از امام برکوع رفت هنوز در رکوع بود که امام برکوع رسید نماز وی جایز بود بخلاف امام زفر که نزد وی

جایز نباشد زیراکه انچه پیش از امام آورده است فاسد است پس چیزی راکه بران بنا کرده است نیز فاسد بود بنابر آنکه بنای
بر فاسد فاسد باشد ما میگوئیم چون در یک چیز با امام موافقت کرده‌اند باشد زیراکه برای صحت نماز مشارکت در یک چیز
کفایت کند **باب قضاء الفوایت** **مسئله** اگر از شخصی نمازهای یک شبانه روز که پنج فرض و یک وتر است تمام
فوت شد فرض است که بترتیب قضا کند و اگر بعضی فوایت با وقتی جمع شود در میان آن نیز ترتیب فرض باشد **مسئله**
هرکه یاد دارد که وتر نگذارده است نزدیک امام فجر ادا جایز نباشد مگر آنکه اول وتر را قضا کند و نزدیک صاحبیه جایز بود اگرچه وتر را
قضا نگذارده باشد زیراکه نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبیه سنت کذا فی جامع الرموز **مسئله** اگر ظاهر شد که فرض
عشا را بی وضو گذارده است و سنت و وتر را با وضو نزدیک امام سنت را با فرض اعاده کند زیراکه سنت تابع فرض است بخلاف وتر که آن
صلوة مستقله است نزدیک امام چون ادا کرده است وتر را بزعم آنکه عشا را با وضو گذارده است ترتیب ساقط شد زیراکه حین ادای وتر
یاد ندارد که عشا در ذمه من است و نزدیک صاحبیه وتر را نیز با فرض اعاده کند بنابر آنکه وتر نزدیک ایشان صلوة مستقله نیست **مسئله** ساقط
کننده ترتیب نزدیک امام سه چیز است یکی تنگی وقت پس اگر وقت تنگ باشد که قضای فایته و ادای هر دو گنجایش ندارد در آنقدر که وقت است
با وقتی قضا نماید چنانکه اگر عشا با وتر فوت شود و از وقت فجر زیاده از قدر پنج رکعت باقی نمانده نزدیک امام وتر را قضا کند و فجر را
ادا خواند و اگر ظهر و عصر فوت شود و از وقت مغرب زیاده از قدر هفت رکعت باقی نمانده باشد ظهر را بامغرب قضا نماید دوم فراموشی
چنانکه در حین ادای وقتی فایته هرگز یاد نیاید سیوم فوت شدن شش نماز اگرچه قدیمه بوده یا جدید از کثرت کم شده باشند پس اگر از شخصی شش نماز
یا زیاده از ان فوت شود جایز است که وقتی را با یاد آن ادا نماید اگرچه وقت وسیع شد باز اگر فرض دیگر ازو فوت شود با یاد آن
وقت وسیع نیز وقتی جایز بود زیراکه بسبب نمازهای قدیم که بذمه این است ترتیب از ذمه این ساقط شده است اگرچه بعضی از آن را
گذارده باشد چنانکه از شش نماز کمتر مانده باشد مگر آنکه تمام فوایت را قضا نخواند و بقول بعضی اگر از شش نماز کمتر ماند ترتیب
باز میگردد و امام سرخسی اول را اختیار نموده است و صاحب محیط بر همین فتوی داده است **مسئله** اگر شخصی را یک نماز فوت شد و با یاد آن
پنج نماز ادا کرد همه فاسد شود زیراکه ترتیب واجب بود لیکن نزدیک صاحبیه فساد آن بر چیزی موقوف نبود و هو القیاس و نزدیک امام
قضای فایته موقوف باشد پس اگر ششم را نیز با یاد آن ادا کرد همه صحیح شود و اگر فایته را قضا نمود وصف فرضیت آن پنج
باطل گردد زیراکه از بطلان وصف فرضیت بطلان اصل نماز لازم نمی آید نزدیک امام محمد اصل نماز باطل شود و آنکه نزدیک امام فساد موقوف باشد
بنابر آنکه اگر موقوف نبود رعایت ترتیب در کثیر لازم آید و آن حرج است **باب سجود السهو** **مسئله** اگر رکنی را بر

باب سجود

مر رکن دیگر سهو مقدم کرد چون رکوع قبل قراءة یا در رکن بسهو تاخیر نمود چون تاخیر از قیام رکعت سیوم بزیادتی بر تشهد اول
مرویست از امام ابو یوسف اگر بر تشهد اول یک حرف زیاده کرد سجده سهو واجب شود و بقول بعضی بخواندن اللهم صل علی محمد سجده سهو لازم باشد
لیکن معتبر آنست که بتاخیر مقداری که در آن یک رکن ادا توان کرد سجده سهو واجب باشد یا یک رکن را بسهو مکرر کند چون دو رکوع یا سه سجده
یا واجبی بسهو تغیر داد چون جهر قراءة در نماز خفیه در جامع الرموز می آرد این مثال ترک واجبست مثال تغیر واجب آنست که تکبیرات
عیدین از قدر واجب کم و زیاده کند یا قراءة را در رکوع و یا در سجود خواند یا واجبی را بسهو ترک نمود چون ترک قعده اولی سجده سهو
واجب شود مسئله بسهو مقتدی بر هیچ یکی سجده سهو واجب نباید و بسهو امام بر امام و مقتدی سجده سهو واجب شود و در حالتی که
چون امام سجده سهو کند مقتدی باوی متابعت نماید و اگر امام سجده نکرد مقتدی نیز نکنند مسئله مسبوق سجده سهو با امام بمتابعت کند
بعد از آن بقیه از نماز که با امام نیافته باشد آن را بخواند مسئله هر که قعده اولی را فراموش کرد تا آنکه نزدیک بقعود است بنشیند و سجده
سهو نکند و اگر نزدیک بقیام است استاده شود و در آخر نماز سجده سهو آرد و اگر از قعده اخیره بسهو برخاست پیش از آنکه رکعت پنجم را سجده کند
بنشیند و التحیات خواند و سجده سهو کند و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد فرض وی نفل شود پس اگر بخواهد رکعت ششم را نیز با آن ضم
کند اگرچه واجب نیست زیرا که نفل را قصداً شروع نکرده است اتمام آن واجب نگردد مسئله اگر در قعده اخیره تشهد خواند بعد از آن
بسهو برخاست تا آنکه رکعت پنجم را سجده نکرده است بنشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد فرض وی تمام شود پس رکعت ششم را نیز
با آن ضم کند تا این دو رکعت نفل شود و بعد از تشهد سجده سهو آرد زیرا که اگر رکعت ششم را ضم نکند و بعد رکعت پنجم سجده
سهو آرد [illegible] نقصان آن [illegible] شود و اگر سجده سهو را ترک کند ترک واجب لازم آید و این دو رکعت نفل را بجای سنت ظهر اعتبار
نکنند زیرا که رسول علیه السلام در سنت ظهر تحریمه جدا مواظبت کرده است و هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند دو رکعت
واجب شود زیرا که بقصد شروع کرده است پس اگر بشکند قضای آن لازم آید و نزدیک امام محمد هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند
شش رکعت بباید و اگر بشکند هیچ لازم نباید مسئله اگر در دو رکعت نفل سهو افتاد سجده سهو کند و بعد از سجده سهو
نفل دیگر بران بنا نکند تا سجده سهو در میان نماز واقع نشود و اگر بنا کرد جایز بود مسئله اگر شخصی را در نماز سهو افتاد
و در آخر نماز به نیت سجده سهو سلام داد اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدان سلام از نماز نه بر آید و هر که با وی بعد از سلام اقتدا
کرده باشد اقتدا درست شود و اگر وی بعد از سلام خنده قهقهه کرد وضوی وی بشکست زیرا که در میان نماز خندیده است و اگر قصد
سلام نیت اقامت کرد دو رکعت فرض او چهار رکعت گردد و اگر بعد سلام سجده سهو نکرد از نماز بیرون آید و اقتدا کردن صحیح نشود و وضو نشکند

ودوگانی چهارگانی نگردد مسئله اگر در نماز سهوا افتاد و بعد از تشهد اخیر به نیت قطع سلام داد جایز است که سجده

کند زیرا که نیت قطع اینجا باطل بود و تحریمه اصل باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه

افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بسیار می افتد تحری کند و بر تحری بنا نماید زیرا که در استیناف حرج شد و اگر تحری هیچ جانب

پیش نشود اقل را اعتبار کند و در جایی که آنرا آخر نماز خود گمان میکند بنشیند چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده است

یا چهار رکعت بعد از سه رکعت بنشیند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت چهارم کند زیرا که میتواند که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد

پس اگر نه نشیند نماز فاسد شود زیرا که قعده اخیر فرض است **باب صلوة المریض** مسئله اگر شخصی بسبب مرض از ایستادن

عاجز بود یا مرض او در نماز حادث شده باشد یا پیش از نماز بنشیند و برکوع و سجود نماز بخواند و اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند

نشسته باشارت نماز خواند و اشارت سجود را از اشارت رکوع فروتر کند و حاجت نیست که چیزی بلند از پیش خود برای سجده

آرد و اگر نشستن نیز متعذر شود بر پشت بغلطد و هر دو پا بجانب قبله کند و باشارت سر نماز بخواند یا بر پهلو بغلطد چنانکه روی

بجانب قبله شود و باشارت نماز بخواند و اول اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر گردد نماز را تاخیر کند بچشم یا ابرو یا بدل اشارت نکند

مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود قیام و قعود متعذر نباشد نشسته باشارت نماز بخواند و اگر ایستاده خواند نیز جایز بود لیکن

نشسته خواندن افضل باشد زیرا که مقصود از نماز سجده است بنابر آنکه در آن نهایت تعظیم است و قعود از قیام بسجده نزدیک است مسئله

مریض باشارت نماز میکند اگر در اثنای نماز صحت یافت از سر گیرد و اگر نشسته برکوع و سجود نماز میخواند و در میان

نماز بر قیام قادر گشت ایستاده شود و باقی نماز را ایستاده گذارد مسئله اگر در کشتی روان بی عذر نشسته نماز خواند جایز بود و در

بسته بی عذر نشسته خواندن جایز نباشد مسئله اگر شخصی یک شبانروز تمام دیوانه شد یا بیهوش ماند واجب است که نمازهای آن روز را

قضا گذارد و اگر مدت بران زیاده گذشت قضا بامضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود چون شش نماز را

استیعاب کرد قضا ساقط گردد **باب سجود التلاوة** مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشروط نماز میان دو تکبیر

و در تکبیر دست بر دارد و نی آنکه در آخر سجده تشهد بخواند نه سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله

بخواندن آیت سجده و شنیدن آن اگرچه بقصد شنیده نباشد سجده تلاوت واجب شود مسئله سجده تلاوت در قرآن نزد ما چهارده

است یکی در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم سجده

اول در سوره حج بخلاف امام شافعی که نزد یک او سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی است و اگر سجده

۴۳

بدانکه هرجا که در قرآن رکوع یا سجود متصل است مراد از آن سجدهٔ صلواتیه باشد هفتم در سوره فرقان هشتم در سوره نحل نهم در
سوره سجده دهم در سوره ص نزدیک امام شافعی در ص سجده نیست و حج دو سجده است یازدهم در سوره حم سجده لیکن نزدیک امام شافعی
بقول ان کنتم ایاه تعبدون است چنانکه منقول از حضرت علی رضی الله تعالی عنه و امام اختیار کرده است قول ابن مسعود که آن
قول الله تعالی وهم لا یسأمون است زیرا که تاخیر در سجده جایز است نه تقدیم دوازدهم در سوره والنجم سیزدهم در سوره
انشقت چهاردهم در سوره اقرا مسئله اگر امام آیت سجده خواند بر امام و مقتدیان او سجده تلاوت واجب شود اگرچه مقتدیان
نشنیده باشند و اگر مقتدی آیت سجده خواند بر هیچ یکی از قاری و غیر او که در نماز از دست امام باشد یا قوم او سجده
واجب نباید نه در نماز و نه در خارج آن مگر آنکه بیرون از نماز او شنیده باشد خواه در نماز بود خواه خارج از نماز مسئله
اگر مصلی در میان نماز خود از کسی که در نماز او شریک نیست آیت سجده شنیده سجده تلاوت واجب شود چون از نماز فارغ شود
ادا کند و اگر در اثنای نماز ادا کرد اعاده نماید و آن نماز را اعاده نکند مسئله اگر شخصی از امام قوم آیت سجده شنید
و با وی اقتدا نمود یا در رکعت دیگر با وی اقتدا کرد واجبست که در خارج نماز سجده تلاوت کند و اگر پیش از سجود امام در همان
رکعت با امام اقتدا کرد همراه امام سجده بکند و اگر بعد از سجده امام اقتدا نموده است سجده تلاوت ساقط شود مسئله
سجده تلاوت که محل آن نماز است بیرون نماز جایز نباشد بخلاف سجده که وجوبش شنیده است در نماز و محل آن خارج نماز است
چنانکه گذشت مسئله اگر شخصی در خارج نماز آیت سجده خواند و متصل آن بی فصل در نماز شروع نمود باز همان
آیت را در نماز خواند یک سجده بسنده شود و اگر بعد از سجده در نماز شروع کرده است سجده دیگر واجب شود زیرا که در صورت
اول غیر صلواتیه تابع صلواتیه میشود اگرچه اتحاد مجلس نیست و در صورت ثانی جایز نیست که سجده صلواتیه در خارج نماز
ادا شود مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده را مکرر خواند یک سجده کفایت کند خواه در میان خواندن سجده کند
خواه آخر خواندن و در یک رکعت همین حکم است و نزدیک امام ابو یوسف اگر در دو رکعت تکرار کرد نیز همین حکم است بخلاف
امام محمد مسئله اگر دو آیت در یک مجلس خواند یا یک آیت در دو مجلس تکرار نمود دو سجده واجب شود مسئله اگر جولاهه در
حالت تنیدن ریسمان آیت سجده را مکرر خواند یا شخصی بالای درخت بر شاخهای مختلف آیت سجده را تکرار کرد بهر خواندن سجده
تلاوت واجب آید زیرا که به تنیدن ریسمان و باختلاف شاخهای مجلس مختلف میشود مسئله اگر شخصی آیت سجده را در یک
مجلس تکرار خواند و سامع هر خواندن را در مجلس مختلف شنید بهر شنیدن بر سامع سجده تلاوت واجب شود

۴۴

بخلاف اگر قاری در مجلس مختلف تکرار کرد و سامع در یک مجلس شنید بر سامع یک سجده واجب باشد بدانکه اگر از آیت کار
بکار دیگر شروع کرد در حق وجوب سجده تلاوت مجلس مختلف شود اگرچه در یک مکان باشد و نیز باختلاف مکان مجلس
مختلف گردد مگر آنکه در خانه یا در مسجد بود زیرا که کنجهای خانه و مسجد در حکم یک مکان باشد مسئله اگر نشسته برخاست مجلس
مختلف نشود بخلاف مخیره که اینجا مختلف شود زیرا که در مخیره استادن در مجلس دلیل اعراض باشد مسئله اگر شخصی تمام
سوره خواند و آیت سجده را ترک داد مکروه بود زیرا که استنکاف مشتبه شود و اگر آیت سجده را خواند و باقی سوره را ترک نمود
مکروه نباشد لیکن مستحب است که یک آیت یا دو آیت در قبل خواندن آیت سجده ضم کند تا دفع توهم تفضیل شود مسئله مستحب است
که آیت سجده را خفیه خواند تا بر دیگران واجب نشود باب صلوة المسافر مسئله هر که بقصد سه شبانروز راه بسیر وسط از خانهای
شهر خود بیرون آید مسافر شود و سیر وسط در صحرا سیر شتر و پیاده معتبر است و بقول بعضی بیست و یک فرسنگ است و بقول بعضی هجده
فرسنگ است و علیه الفتوی و بقول بعضی پانزده فرسنگ است اکثر ائمه خوارزم برین فتوی داده اند کما فی حاشیه شیخ الاسلام
منقولا عن الزاهدی و سیر وسط در دریا سیر باعتدال ریح است و در کوه بانچه مناسب کوه باشد مسئله فرض مسافر در تمام
سفر وی رخصت است که چهارگانی را دوگانی گذارد و روزهای ماه رمضان را افطار کند اگرچه در سفر خود عاصی باشد
مسئله چون مسافر در شهر خود داخل شود یا در شهر یا در قریه نیت اقامت پانزده روز کند مقیم گردد اما اگر کم
از پانزده روز نیت اقامت کرد یا در موضع نیت اقامت پانزده روز نمود یا بقصد برآمدن فردا یا پس فردا چندین
ماه گشت مقیم نشود مسئله اگر لشکر اسلام در زمین حرب در آمد یا قلعه را در آن زمین قلب کرد یا اهل بغی را در دار اسلام در بیرون
شهر قلب نمود مقیم نشود اگرچه اقامت پانزده روز را نیت کرده باشد مسئله اهل خیمهای در خیمهای خود نیت اقامت
پانزده روز کنند مقیم شوند زیرا که نیت اقامه در صحرای از ایشان صحیح باشد بنابر آنکه اقامت اصل است پس بانتقال ایشان
از چراگاهی بچراگاهی باطل نشود و هو الصحیح و بقول بعضی نیت اقامت از ایشان صحیح نباشد زیرا که نیت اقامت صحیح
نمی شود مگر در شهر یا در قریه مسئله اگر مسافر چهارگانی را تمام کرد و قعده اول نشست فرض وی تمام شود و آنچه زائد است
نفل گردد لیکن بد کرده باشد زیرا که در ان تاخیر سلام است و شبهه عدم قبول است مر صدقه حقتعالی را و اگر در قعده اول نه نشست
فرض وی باطل شود زیرا که قعده اول در حق او فرض بود بنابر آنکه باعتبار فرض او قعده اخیره بود که آن فرض
است ترک فرض نماز باطل گردد مسئله اگر مسافر در وقت چهارگانی با مقیم اقتدا کرد چهارگانه را

تمام کند زیرا که به تبعیت امام فرض وی چهار رکعت شود و بعد از وقت اقتدا جایز نباشد زیرا که چون وقت
گذشت فرض مسافر تغیر نشود **مسئله** اگر مقیم با مسافر اقتدا کرد و مسافر قصر کند و مقیم تمام گذارد و چون مسافر از نماز
خود فارغ شود مستحب است که مر مقتدیان خود را که مقیم باشند بگوید نماز خود را تمام کنید که من مسافرم **مسئله** وطن اصلی
مثل خود یعنی بوطن اصلی باطل شود اگرچه دران دو وطن مسافت سفر نباشد چنانکه اگر شخصی با اهل و عیال خود
از وطن اصلی بشهری دیگر انتقال کرد و آنرا وطن اصلی و مسکن خود گرفت چون در وطن اول بر آید به نیت
اقامت مقیم نشود اما بسفر و بوطن اقامت وطن اصلی باطل نگردد چنانکه اگر شخصی از وطن اصلی خود مسافر شد یا در
شهری دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود چون باز بوطن اصلی رود به مجرد دخول مقیم شود **مسئله** وطن اقامت
مثل خود یعنی بوطن اقامت و بسفر و بوطن اصلی باطل شود چنانکه اگر شخصی از وطن اقامت به نیت سفر برآمد یا در شهر
یا در قریه دیگر به نیت پانزده روز اقامت نمود اگرچه در میان وطن اقامت و آن شهر یا قریه مسافت سفر نباشد یا بوطن
اصلی خود انتقال کرد وطن اقامت باطل شود چون باز دران وطن بی نیت سفر رود بی نیت اقامت پانزده روز مقیم نشود
مسئله اگر مسافر نمازهای سفر را در حضر قضا کند قصر کند و اگر فائته حضر را در سفر قضا میکند تمام کند **باب صلوة الجمعة** **مسئله**
در وجوب جمعه هشت چیز شرط است یکی اقامت مصر دوم صحت سیوم آزادی چهارم ذکورة پنجم عقل ششم بلوغ هفتم
سلامتی چشم هشتم سلامتی پای چنانکه در رفتن مشقت نباشد کذا فی جامع الرموز اما اگر کسی در وی این شروط
موجود نباشد در نماز جمعه حاضر شود و با امام اقتدا نماید از نماز فرض وی محسوب شود اگرچه بر وی واجب نبود **مسئله**
در ادای جمعه شش چیز شرط است یکی مصر یا فنای مصر فقها را در تفسیر مصر اختلاف است نزد بعضی موضعی است که در وی امیر و
قاضی باشد که احکام شرع را نافذ کند و اقامت حدود نماید بقول بعضی موضعی است که چون اهل آن موضع که بر ایشان
جمعه فرض است در اکبر مساجد آن موضع جمع شوند نگنجید کذا فی حاشیة الچلپی است و مختار مصنف تفسیر ثانی است
بنابر آنکه در احکام شرع خصوصا در اقامت حدود سستی ظاهر شده است و فنای مصر موضعی است که برای مصالح مصر
متصل مصر باشد چون موضع تاختن اسپان و جمع شدن لشکر و بر آمدن برای تیراندازی و دفن کردن موتی و گذاردن
نماز جنازه و مانند آن دوم سلطان یا نایب او که سلطان امر جمعه بوی سپرده باشد سیوم وقت ظهر چهارم خطبه در
وقت جمعه پیش از نماز و آن نزدیک امام بقدر یک تسبیح است و نزدیک صاحبین ذکر طویل است که آنرا در عرف

۴۶

۴۷

عوف خطبه گویند و نزدیک امام شافعی دو خطبه است که هر واحد مشتمل بر تحمید و صلوة و وصیت بتقوی باشد و اول
مشتمل بود بر قراءة آیتی از قرآن و ثانی بر دعا برکافه مومنان چنانکه معهود است و این نزدیک ما سنت است هیچ جماعت
که ورای امام سه مرد باشند پس اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان گریختند امام ظهر شروع کند مگر آنکه بعد از سجده
گریخته شوند یا سه مرد باقی مانده باشند ششم اذن عام مسئله جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج در منا نماز جمعه
بخواند و امیر موسم را جایز نبود و در عرفات هیچ یکی را جایز نباشد مسئله اگر مسافر یا مریض یا بنده در جمعه امام شود جایز باشد
بخلاف امام زفر که نزدیک وی جایز نبود زیرا که بر ایشان جمعه فرض نیست ما میگوییم بعد از آنکه حاضر شدند و گزاردند فرض
ادا شود مسئله اگر معذوران یا محبوسان روز جمعه در شهر ظهر را بجماعت گزارد مکروه بود زیرا که جمعه جامع جماعت است پس غیر آن
یکجماعت دو جا جایز نبود از آنست که نزدیک امام ابو یوسف در یک شهر دو جا جمعه جایز نیست مگر آنکه شهر را دو جانب باشد که حائل
آن بمنزل شهر بود چون بغداد و نزدیک امام محمد در یک شهر دو جامع یا سه جامع جایز بود اگرچه آن شهر را دو جانب نباشد
و گفته است مفتی الثقلین که قول صحیح از امام اعظم و امام محمد آنست که در یک شهر در مواضع کثیر جایز بود کذا فی حاشیة الچلبی بدانکه
چون بروز جمعه ظهر معذور بجماعت مکروه باشد ظهر غیر معذور بطریق اولی مکروه بود مسئله اگر غیر معذور در روز جمعه نماز ظهر را در خانه
گزارده باشد پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود سعی کرد که بجمعه برسد نزدیک امام ظهر باطل شود اگرچه جمعه نیابد نزد صاحبین
باطل نشود مگر آنکه جمعه بیابد مسئله هرکه بروی جمعه فرض باشد واجب است که بشنیدن اذان اول بیع را و آنچه از آن مانع
از رسیدن بنماز مانع باشد ترک کند و بسوی جمعه سعی نماید کذا فی جامع الرموز مسئله چون امام بر منبر سوار شود نماز گزاردن
و سخن کردن بر مردم حرام شود کذا فی حاشیة الچلبی و در جامع الرموز میگوید چون امام از مکان خود برای خطبه بیرون آید بر مردم
نماز و کلام حرام گردد مگر وقتیکه خطبه را تمام کند مسئله چون امام برای خواندن خطبه بر منبر سوار شود باید که طاهر باشد و رو بر قوم
و قوم بجانب امام روآرند و در جامع الرموز میگوید احسن آنست که بجانب قبله رو آرند و موذن مقابل امام ایستاده اذان دوم بگوید
بعد از آن امام بالای منبر ایستاده دو خطبه بخواند و در میان هر دو خطبه بجلسه فرق کند چون امام از خطبه فارغ شود موذن اقامت
بگوید بعد از آن امام با قوم دو رکعت فرض جمعه ادا کند **باب العیدین** مسئله در روز فطر مستحب است که پیش از نماز
چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبویی بمالد و خوب ترین جامهای خود بپوشد و صدقه فطر ادا کرده
بجانب مصلی برآید و در راه تکبیر بلند بگوید و اگر آهسته گفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز نفل نخواند

مسله نماز عید بروایت امام الشرائط نماز جمعه واجب شود هو الاصح مگر آنکه خطبه در نماز عید شرط نباشد و آنکه امام
ست که چون دو عید در یک روز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بنا بر آنست که وجوب آن بسنت ثابت شده
مسله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن تا زوال آفتاب بود مسله نماز عید دو رکعت است
چون امام تحریمه بست در رکعت اول بعد از ثنا سه تکبیر گوید بعد آن فاتحه و سوره جهر اخواند و تکبیر گویان برکوع
رود و باز در رکعت دوم ابتدا بقراءة کند بعد از آن سه تکبیر گوید باز تکبیر گویان برکوع رود و در تکبیرات دستها
برابر گوش ارسال کند کما فی صفة الصلاة و میان دو تکبیر بقدر سه تسبیح فصل نماید چنانکه در کافی است و قوم در تکبیرات
با امام متابعت کنند مسله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود دو خطبه بخواند و در هر دو احکام فطر بیان کند مسله
اگر کسی نماز عید با امام نرسید قضا نکند مسله اگر در روز فطر بسبب عذر نماز نگذارند روز دوم گذارند و اگر در روز دوم نیز
عذر شد روز سیوم جایز نباشد مسله عید اضحی در احکام چون عید فطر است لیکن در عید اضحی تا گذاردن نماز مستحب است که
اگرچه خوردن مکروه نبود و هو المختار و در راه عید اضحی تکبیر بلند گوید و امام در خطبه آن تکبیرات تشریق را و احکام اضحیه را تعلیم کند و گذاردن نماز
عید اضحی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از آن جایز نباشد مسله آنکه بعضی مردم در روز عرفه بمشابهت واقفان عرفات جمع
شوند هیچ نیست یعنی از جنس هر چیزی که بران ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت است و در غیر آن معلوم نیست
که عبادت باشد مسله تکبیرات تشریق از فجر عرفه تا عصر عید بعد هر فرض که بجماعت مستحب گذارند بر مقیم مصر و بر زنی که
مرد اقتدا کرده باشد و مسافر که بمقیم اقتدا کرده باشد واجب شود و بقول صاحبین از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق واجب گردد
و به یعمل مسله موتم تکبیر را فرو نگذارد اگرچه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد باب صلوة الخوف مسله چون خوف دشمن یا درنده سخت شود باید که امام قوم را
دو طایفه کند یک طایفه را بجانب دشمن ایستاده کند و با طایفه دوم اگر مسافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
دو رکعت ادا کند بعد از آن این طایفه بجانب دشمن رود و آن طایفه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام
سلام دهد طایفه دوم مقابل دشمن شود و طایفه اول آمده باقی نماز خود را بی قراءة تمام کند بعد از آن طایفه اول بجانب
دشمن رود و طایفه دوم بیاید و نماز خود را با قراءة تمام نماید و در نماز مغرب امام با طایفه اول دو رکعت بخواند و با طایفه
دوم یک رکعت و حکم نماز فجر چون حکم نماز مسافر باشد و چون خوف سخت تر شود و مردم از توجه بقبله عاجز شوند

۴۸

هر کدام تنها در سواری بهر جانب که تواند باشارت بخواند مسئله نقل اقبال کردن و مشی نمودن و سوار شدن نماز فاسد شود
باب الجنایز جنایز جمع جنازه است و جنازه بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم سریر را گویند کذا فی شیخ چلپی مسئله چون شخصی
نزدیک بموت شود سنت آنست که روی او بجانب قبله کنند و او را بر پهلوی راست بخوابانند یا بر پشت بخوابانند و ثانی مختار است
و کلمه شهادت تلقین کنند و در جامع الرموز می آرد کلمه شهادت را نزدیک وی بلند گویند چنانکه وی بشنود و او را امر بگفتن آن نکنند
چه در آن خوف لا باشد و چون بمیرد زنخدان او را ببندند چنانکه دهن وی بسته شود و چشمان او را بپوشند مسئله تخت میت را
یعنی آنکه میت را بران غسل دهند و بقول بعضی آنکه او را بران بدفن برند و کفن او را پیش از آنکه او را دران بپیچند سه بار
یا پنج بار یا هفت بار خوشبوی کنند یعنی مجمر را گرد آن بگردانند و از آن زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز و در برهان می آرد در سه
وقت نزدیک میت خوشبوی بسوزند یکی در وقت برآمدن روح او دوم در وقتیکه او را غسل دهند سیوم در وقتیکه او را کفن بپوشانند
و جایز نیست که مجمر را همراه میت بدفن برند یا در قبر او خوشبوی بسوزند مسئله چون مرده را برای غسل بر تخته آورند جامهای او را
از تن وی بکشند و عورت او را بپوشند اول وضو بکنانند و مضمضه و استنشاق نیارند و نزدیک امام شافعی مضمضه و استنشاق
نیز بیارند و به آبیکه برگ کنار یا اشنان جوشیده باشند غسل دهند و اگر برگ کنار و اشنان نباشد آب خالص غسل
دهند و سر و ریش او را بخطمی یعنی بگل خیرو بشویند طریق غسل آنست که اول میت را بپهلوی چپ بغلطانند و بر پهلوی راست وی
آب بریزند چنانکه آب تا تخت او برسد و زیر میت شسته شود و بعد از آن او را بپهلوی راست بغلطانند و همچنان آب
بریزند و آنکه غلطانیدن بر پهلوی چپ را مقدم کرد بنابر آنکه بدایت غسل از پهلوی راست شود و بعد از آن میت را
بنشانند و شکم وی را بنرمی دست مسح کنند و اگر چیزی از شکم بر آید آنرا بشویند و غسل او را اعاده نکنند بعد از آن بدن میت را
بجامه خشک کنند مسئله ناخن میت نگیرند و موی وی را شانه نکنند و نزدیک امام شافعی ناخن بگیرند و موی را شانه کنند
مسئله بر سر و ریش میت حنوط یعنی خوشبوی مرکب کذا فی جامع الرموز و بر مساجد کافور بمالند فصل در تکفین میت
مسئله سنت کفن مردان سه جامه است ازار و پیراهن و لفافه اما ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم
و در پیراهن جیب و آستین نکنند و تریزه بلا قدر نباشد و متاخران دستار را مستحب داشته اند مسئله سنت کفن زنان پنج
جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند و در چلپی است که طول دامنی دو گز باشد و عرض آن بقدر یکدیگر
آنرا بپوشند و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن از بغل زنان تا زانو او بود مسئله کفن کفایت برای مردان

۴۹

دو جامه است ازار و لفافه و برای زنان سه جامه ازار و لفافه و دامنی مسئله طریق پوشانیدن کفن آنست که اول
بر جنازهٔ میت لفافه گسترانند و بالای آن ازار اندازند بعد ازان اگر میت مرد است پیراهن پوشانیده بالای ازار خوابانند و اول
از جانب چپ ازار به پیچند بعد ازان از جانب راست بعد ازان لفافه را نیز انچنان به پیچند و اگر زن است بعد از پوشانیدن
پیراهن مویهای وی را دو گیسو سازند از هر دو طرف بالای سینه بر پیراهن اندازند و بالای پیراهن دامنی پوشانند بعد ازان
ازار و لفافه را بطریق مذکور به پیچند و بالای آن سینه بند به پیچند کذا فهم من جامع الرموز بعد ازان اگر خوف انتشار کفن باشد
کفن را از جانب سر و پای به بندند کذا فی البرهان **فصل در نماز جنازه** مسئله نماز جنازه فرض کفایه است یعنی اگر بعضی
مردم گذارند از دیگران ساقط شود و اگر کسی نگذارد همه گنهگار گردند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است یکی تحریمه و سه دیگر
تحریمه دست بردارند بعد ازان ثنا گوید و در سه دیگر دست نبردارد و بعد از تکبیر دوم درود فرستد و بعد از تکبیر سیوم دعا بخواند
و بعد از تکبیر چهارم سلام دهد مسئله در نماز جنازه قرائت نبود و تشهد نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بعد از
ثنا و بعد از ثنا فاتحه بخواند مسئله برای کودک اگر پسر است بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا و اللهم اجعله لنا
ذخرا و اجرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر است چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا ذخرا و اجرا و اجعلها لنا
شافعة و مشفعة و برای بالغان چنین گوید اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا
اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان مسئله امام در نماز جنازه مقابل سینه میت
ایستاده شود زیرا که سینه محل نور ایمان است مسئله سزاوار بامامت سلطان است و اگر حاضر نباشد قاضی است
و اگر قاضی حاضر نباشد امام محله است و اگر حاضر نباشد ولی میت است بر ترتیب عصبات و اگر باذن ولی دیگری امامت کرد
جایز بود و اگر بی اذن کرد ولی تواند که اعاده کند و اگر ولی امامت کرد غیر ولی را جایز نیست که اعاده کند مسئله اگر میت را
پیش از انکه بروی نماز گذارند دفن کردند جایز است که بر قبر وی نماز گذارند مگر آنکه ظن شود که آماسیده و ریزیده باشد
تا سه روز آنرا مقدر کرده اند مسئله در حالت سواری نماز جنازه روا نبود زیرا که هر چند نظر بر دعا است اما ارکان نماز در آن موجود است
اما در حق تحریمه نماز است پس بغیر ضرورت ترک قیام در حق جایز نباشد مسئله نماز جنازه در مسجد جماعت مکروه بود مگر آنکه میت
در خارج مسجد باشد زیرا که چون میت داخل مسجد باشد احتمال آنست که مسجد آلوده شود و بقول بعضی اگرچه میت خارج مسجد بود
نماز جنازه در مسجد مکروه باشد زیرا که بنای مسجد از برای پنج نماز است مسئله چون بچه زاد و بمرد اگر بعد از زادن گریست

باشد او را نام نهند و غسل دهند و کفن پوشانند و بر وی نماز گذارند و اگر بعد از زائیدن نگریسته است غسل داده و در جامه
پیچیده دفن کنند و بر وی نماز نگذارند و هو المختار و در تسمیه وی اختلاف است لیکن مختار آنست که نام نهند کما فی حاشیة الچلپی
مسئله اگر کودک از دار حرب در غنیمت آمد و کسی از مادر و پدر وی همراه نیست به تبعیت دار اسلام مسلمان شود و اگر با وی مادر
و پدر است یا یکی از ایشان چون یکی مسلمان شود وی نیز به تبعیت آن مسلمان گردد و اگر وی تنها اسلام آورد اگر عاقل است
اسلام وی مقبول باشد پس در هر سه صورت چون وی بمیرد بر وی نماز گذارند مسئله چون کافری بمیرد اگر ولی وی مسلمانست
او را چون شستن نجاسات بشوید یعنی ابتدا از وضو و تیامن نکند و بخرقه پیچیده در مغاک تنگ بیندازند مسئله سنت است
که جنازه را چهار کس بردارند و آنکه بهی تو مقدم جنازه را بعد از آن موخر آن را بر کتف راست خود باز مقدم جنازه را
بعد از آن موخر آن را بر کتف چپ خود و جنازه را بسرعت برند نه بدویه مسئله مستحب است که روندگان با جنازه در
عقب جنازه روند و مکروه است که پیش از نهادن جنازه بنشینند مسئله در قبر لحد کنند و میت را از جانب قبله در لحد
فرود آرند و در وقت نهادن واضع بگوید بسم الله و علی ملة رسول الله و روی میت را جانب قبله کنند و گره که
برای خوف انتشار کفن بود باز کنند بعد از آن بخشت خام یا قصب سر لحد را بپوشند و قبر زن را در وقت دفن کردن
پرده کنند چون سر لحد را بپوشند قبر را بخاک پر کنند و بمقدار یک وجب یا چیزی زیاده از زمین بلند سازند و مربع
نکنند و لا یجصص از عالمگیری باب الشهید مسئله شهید کسی است که طاهر باشد و بالغ بود و بچیزی تیز او را بظلم کشته باشد
و بکشتن وی مال واجب نشده باشد یا مرده او را مجروح یافته باشند یا مشرکان یا اهل بغی یا قطاع طریق او را کشته باشند اگر
مجروح نشده باشد پس جنب و حائض و نفسا و کودک شهید نباشد و کسی که بچیزی ثقیل کشته باشد شهید نشود دیگر مقتول
مشرکان یا اهل بغی و قطاع طریق که مقتول ایشان بهر طریق که کشته باشد شهید است و بکشتن بجا و وقصاص شهید نگردد
و کسیکه بسبب قتل آن بر قاتل دیه واجب شده باشد شهید نبود اما اگر پدر پسر خود را بشیء تیز بظلم بکشد بر پدر مال واجب شود
و پسر شهید باشد زیرا که مال بر پدر از برای زجر و عبرت واجب شده است نه از برای قتل پسر و نزدیک صاحبین بکشتن بچیزی
ثقیل قصاص واجب شود و مقتول شهید باشد مسئله چیزیکه خاص بمیت نیست چون پوستین و قبا و کلاه و سلاح و موزه
از شهید جدا کنند و آنچه از جنس کفن کم باشد زیاده کنند و آنچه زاید بود کم کنند چنانکه از کفن مسنون کم و زیاده نشود
شهید را غسل ندهند و نماز جنازه را بر وی خوانده با خون او دفن کنند و کودک و جنب و حائض و نفسا را غسل دهند مسئله شخصی که در شهر مقتول

٥١

وقاتل او معلوم نیست اگر در جایی است که بر اهل آن دیت وقسامت لازم شود او را غسل دهند لیکن اگر زیر کشته شده باشد یا
بسنجر آن دا اگر در جایی است که بر اهل قصاص و دیت واجب نباید چون شارع عام و مسجد جامع او را غسل ندهند زیرا که شهید است مگر آنکه
بچیزی تیز او را کشته باشند چه وی نزدیک امام شهید نیست پس او را غسل دهند اگر چه بعضا گیر کشته شده باشند و نزد صاحبین
اگر معلوم شود که بعضا گیر کشته از شهید باشد پس نزدیک ایشان او را غسل ندهند و اگر معلوم شود که بعضی صغیر
کشته اند شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده است دیه را و عدم وجوب دیه
بعارضه جهل قاتل مقتول را شهید نمیگرداند و اگر هیچ معلوم نشود که بچه چیز کشته اند واجب است که او را غسل دهند
زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بالفعل واجب است دیت است پس همان معتبر باشد
مسئله کسیکه در معرکه مجروح شد بعد از آن خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را معالج کردند یا از معرکه
زنده را بخیمه بردند یا تمام یک وقت نماز باقوت ادای نماز باشارت قائل ماند چنانکه در حاشیه چلپی آمده است
یا بچیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزدیک امام محمد بمجرد وصیت غسل ندهند مسئله اگر باغی یا قطاع
طریق کشته باشد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند باب الصلوة فی الکعبة مسئله در درون کعبه نماز گذاردن
از فرض و نفل همه جایز است و نیز در آن جماعت روا است اگر چه پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت مقتدی
بجانب روی امام باشد روا نبود زیرا که بر امام مقدم خواهد شد و آن جایز نیست مسئله از برای تعظیم کعبه نماز بر بام
آن مکروه بود و نزدیک امام شافعی درون کعبه و بر بام آن نماز روا نبود مگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه بمقدار چوب
پسین پالان شتر بلند باشد مسئله اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدا کردند چنانکه گرد کعبه را حلقه نمودند هر که
در جانب امام از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر هر چند از
امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است کتاب الزکوة مسئله در طلا و نقره
و در سوائم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود بگذشتن یک سال زکوة واجب شود
تا آنکه بقدر نصاب نباشد یا زاید از حاجت اصلی نبود زیرا که آنچه بآن حاجت اصلی است در آن زکوة واجب نشود
چون غله برای خوردن و جامهای پوشیدنی و رخت خانه و دواب سواری و بندگان خدمت و سلاح استعمال
و آلات حرفت و کتب مر اهل کتب را مسئله بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که ملک مکاتب

مالک وی نیست اگرچه او را تصرف دران جایز است مسئله بر قرضدار بقدر وی زکوة واجب نبود مگر آنکه قرض
حق تعالی باشد چون نذر و کفارت یا زکوة پس برین تقدیر اگر مال وی بقدر نصاب باشد یا زیاده ازان بر تمام
مال زکوة واجب شود زیراکه مرد وجوب زکوة را از انواع ازین قرض شرط است مسئله در مال ضمار یعنی در مالی که از
مالک غایب است و امید حصول آن نیست زکوة واجب نشود چون مال مفقود و ساقط در بحر و مغصوب که بران گواه نباشد
و مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مال قرض که قرضدار بعد از سالها پیش قومی بآن
اقرار کند و مالیکه ظالم از راه ظلم گرفته باشد و بعد از سالهای بمالک آن برسد زیراکه در مال ضمار ملک تصرف نمی‌ماند
و ملک ذات بی ملک تصرف در وجوب زکوة نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی در مال ضمار بعد از رسیدن بمالک
ادا کردن زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله مال قرض که قرضداران بران مقر است اگرچه مفلس بود
یا قاضی بافلاس او را حکم کرده باشد یا قرضدار منکر است و مالک بران گواهان دارد یا قاضی بران واقف
باشد چون آن مال بمالک آن برسد زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله اگر چیزی برای تجارت خرید بعد
ازان نیت خدمت کرد دران زکوة واجب نشود و اگر چیزی بنیت تجارت کرده باشد فاما اگر او را بفروشد در بهای آن
زکوة لازم شود مسئله اگر شخصی مالی را که ورای طلا و نقره و ورای سوائم باشد بملک اختیاری مالک شود
چون به بیع و هبه و وصیت و نکاح و خلع و صلح از خون و در وقت مالک شدن نیت تجارت کند نزدیک امام ابو یوسف
در همه آن زکوة واجب شود و نزدیک امام محمد در آنچه به بیع مالک شود زکوة لازم گردد و نزدیک بعضی خلاف ابو حنیفه
بر عکس مذکور است اما اگر بعد از مالک شدن نیت تجارت کند یا بملک غیر اختیاری مالک شود چنانکه بارث مالک گردد
زکوة لازم نشود اگرچه در وقت مالک شدن نیت تجارت کرده باشد مسئله اگر شخصی هزاران مال را
بفقرا خیرات میکند و در وقت دادن یا در وقت جدا کردن نیت زکوة نمیکند از زکوة محسوب نگردد مسئله
اگر شخصی تمام مال خود را بفقرا تصدق کرد زکوة از ذمه وی ساقط گردد اگرچه بی نیت ادای زکوة تصدق
کرده باشد و اگر بعض مال را بی نیت تصدق کرده است نزدیک امام محمد آنچه تصدق کرده است زکوة آن ساقط شود
و نزدیک امام ابو یوسف چیزیکه خیرات کرده است زکوة آن نیز بر ذمه وی باقی ماند چنانکه اگر شخصی
دو صد درم دارد بعد از گذشتن سال تمام یکصد را بنیت زکوة بفقرا خیرات کند نزدیک امام

محمد زکوة آن صد درم که آنرا خیرات کرده ست از ذمه وی ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف واجب باشد
که زکوة دو صد را ازین صد که باقیمانده ست ادا نماید **باب الزکوة الانعام** مسئله نصاب شتر پنج ست
و نصاب بقر سی و نصاب غنم چهل پس هرچه ازین اموال بقدر نصاب رسد اگر سائم باشد بعد از سالی دران زکوة
واجب شود چنانکه مذکور شود و سائم آنست که در اکثر سال بچراگاه رود مسئله در پنج شتر بختی باشند یا عربی یک بز
واجب شود و در ده دو بز و در پانزده سه بز و در بیست چهار بز و در بیست و پنج بنت مخاض واجب شود یعنی بچه شتر
که یک سال برو گذشته باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی بچه شتر که بران دو سال گذشته باشد و در چهل و
شش حقه یعنی بچه شتر که برو سه سال گذشته باشد و در شصت و یک شتر چهار ساله واجب گردد و در هفتاد و
شش دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست دو حقه لازم شود باز در هر پنج یک بز دیگر لازم آید
و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه واجب گردد و در یکصد و پنجاه سه حقه باز از سر گرفته شود پس در هر پنج
یک بز دیگر واجب شود و در بیست و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در چهل و شش که جمله یکصد و نود و
شش شود تا دویست چهار حقه واجب گردد باز همیشه از سر گیرد چنانکه بعد از یکصد و پنجاه گفته شد و بعد هر پنجاه
یک حقه زیاده کند مسئله در سی بقر باشد یا جاموش یک تبیعه واجب شود یعنی بچه گاو یا جاموش که بران یک سال
گذشته باشد و در چهل یک مسنه واجب گردد یعنی بچه مذکور که بران دو سال گذشته باشد و آنچه زیاده شود تا شصت
از حساب کند و در شصت دو چند سی واجب گردد باز در هر سی یک تبیعه و در هر چهل یک مسن لازم شود
و در شصت دو تبیعه و در هفتاد یک تبیعه و یک مسنه و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیعه و در صد دو تبیعه
و یک مسنه و در یکصد و ده یک تبیعه و دو مسنه و در یکصد و بیست چهار تبیعه یا سه مسنه همچنین الی غیر النهایة
مسئله در چهل میش باشد یا بز بود یکی از جنس آن واجب شود باز در یکصد و بیست و یک دو از جنس آن
باز در دو صد و یک سه از جنس آن باز در چهار صد چهار از جنس آن لازم شود باز در هر صد یک زیاده کند
مسئله در استر و خر هر قدر که باشد زکوة لازم نشود مگر آنکه برای تجارت باشند مسئله در عوامل و حوامل
و آنکه علف در خانه خورند زکوة لازم نشود مسئله در بره گوسفند و بچه شتر و گوساله هر قدر که باشند زکوة لازم
نیاید مگر بتبعیت کبیر زیرا که اگر در چهل بره گوسفند یا در پنج بچه شتر یا در سی گوساله یا بچه جاموش یکی کبیر باشد

به قیمت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله در اسپان نر که با آن مادیان بود زکوة لازم شود
و نیز در مادیان که با آن نر نباشد و بیک روایت زکوة لازم نیاید مسئله در خیل اسپان که نر و مادیان با هم مختلط باشند و هم سائم
بوند از هر اسپ یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از صاحب اسپان است زیرا که قیمت آن قریب
همدیگر باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نیز درست گو زکوة مذکور در اسپان مختلط نزدیک امام است و نزدیک صاحبین در اسپان
زکوة واجب نشود مختلط باشند یا منفرد بوند و فتوی بر قول صاحبین است و بقول بعضی نزدیک امام در اسپان نصابست
و بقول بعضی نصاب هشت اما در تعیین عدد نصاب اختلاف است و بقول ابوجعفر طحاوی نصاب آن پنج است
پس اگر کم از پنج باشد زکوة واجب نشود و بقول بعضی سه است و بقول زیلعی دو مختلط مسئله انچه از زکوة و کفارت
و عشر و نذر واجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدهد روا باشد مسئله بر مصدق واجب است که وسط بگیرد
چنانکه نه نیک فربه باشد و نه نیک نزار و اگر وسط نیابد بگیرد ادنی را یا زیادتی یا اعلی را و رد بکند زیادتی را
مسئله انچه در میان سال زیاده شود با اصل نصاب ملحق گردد چنانکه مر شخصی را که در اول سال دو صد درم
باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود در آخر سال اگرچه صد باقیمانده است از همه زکوة لازم آید اگرچه برین
صد تمام سال نگذشته باشد زیرا که این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله وجوب زکوة بنصاب متعلق شود
و انچه عفو است آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود واجب بر او بنت مخاض است که
در بیست و پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر از ان بعد از یک سال هلاک شود واجب بحال خود ماند مسئله اگر بعد از
یک سال تمام نصاب هلاک شود انچه واجب شده بود ساقط گردد و اگر بعض نصاب هلاک شود همان قدر از زکوة
ساقط گردد مسئله انچه از بعض نصاب هلاک شود اول آنرا العفو صرف کنند بعد از ان بنصابی که متصل عفو است
بعد از ان بنصابی متصل آن نصاب است همین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت شاة هلاک شود
یا از شش شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة بر پنج شتر واجب بود بحال خود واجب ماند همچنان
اگر پانزده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را العفو صرف کنند و یازده را الی بیست و شش که متصل بنت
باقیماند بیست و پنج که واجب در ان بنت مخاض است و اگر از چهل شتر بیست شتر هلاک شود و چهار را العفو صرف کنند
و یازده را الی بیست و شش و پنج را به بیست و پنج باقی میماند بیست شتر که واجب در ان چهار شاة است و همچنین اگر هلاک

بیست و پنج باقی میماند پانزده که واجب دران سه شاة ست و اگر هلاک شود سی باقی میماند ده که واجب دران
دو شاة ست و اگر هلاک شود سی و پنج باقی میماند پنج و واجب دران یک شاة ست آنچه مذکور شد وقتیکه شتر و بقر
و غنم و جز آن سائم باشند و معنی سائم مذکور شده ست مسئله اگر باغیان یا سلاطین این زمانه زکوة سوائم
یا عشر خارج زمین را یا خراج آنرا یا زکوة اموال تجارت را گرفته در مصرف آن خرج نمود ندر روا باشد زیرا که مصرف
خراج مقاتله اند و ایشان نیز از مقاتله اند بنابر آنکه با کفار محاربه میکنند و زکوة مذکور را در مصرف زکوة صرف
کرده اند پس بر خداوندان اموال اعاده آن لازم نیاید و اگر زکوة را در مصرف زکوة صرف نکرده اند بر خداوندان
اموال واجب است که زکوة اموال را بمستحقان آن در خفیه اعاده کنند و بیفتی و آنکه بعضی علما گفته اند که اعاده واجب
نشود زیرا که چون ایشان بر مسلمانان مسلط شده اند حکم ایشان حکم امام باشد و لهذا التفویض قضا و اقامت
جمعه و اعیاد از ایشان جایز بود جوابش آنست که نصب قضات و اقامت جمعه انچه از شعار اسلام است ضرورت
و انچه بضرورت ثابت شود بقدر ضرورت جایز باشد و زکوة بر خلاف انست زیرا که اصل در زکوة انست که بخفیه دهند
لقوله تعالی وان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم و آنکه بعضی فضلا گفته اند چون خداوندان اموال نیت زکوة آن
اموال را به نیت صدقه و ادای زکوة بباغیان و سلاطین این زمانه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود و اعاده
لازم نیاید زیرا که باغیان و سلاطین این زمان بسبب حقوق مردم که بر ایشانست فقرا اند شیخ ابو منصور
ماتریدی این را قبول ندارد و میگوید که اعلام مصدق علیه در ادای زکوة ضروریست و زکوة چون صلوة عبادت محضه است
پس بی نیت خالص نیت خالصا لله تعالی ادا نشود و درین صورت نیت خالص موجود نیست و در هدایه میگوید
مصرف زکوة فقرا اند و باغیان و سلاطین این زمانه بفقرا صرف نمیکنند پس اگر ایشان از خداوندان
اموال زکوة را بظلم گرفتند خداوندان اموال در خفیه بفقرا اعاده کنند و نیز دران است که اگر در وقت گرفتن
از ایشان بظلم به نیت ادای زکوة و دفع صدقه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود زیرا که باغیان و سلاطین
ظالم بسبب حقوق مردم که بر ایشانست فقرا اند و الاول احوط احتیاطا تر بدانکه از روایت ثانی معلوم میشود
که سقوط زکوة از مظلوم برای شفقت بروی و دفع حرج از وی است آنکه نظام الدین تسلیمی که از علماء هرات بود
باین روایت تمسک کرده بوالیان هرات بگرفتن عشر و زکوة فتوی داده ست و گرفتن آن را بصفت

بصفت معلومه بر ایشان فرض گردانیده است و منکر از این حکم نموده محض خطاست زیرا که روایت هدایه هرگز بر این دلالت
نیست و صفت معاهده که مذکور شد آن زاید در ترجمه بیان نموده ام **مسئله** در اموال کودک تغلبی است زکوة واجب نشود و در اموال زن تغلبی واجب شود
زیرا که تغلبی قومی است از مشرکان عرب چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از ایشان جزیه طلب کرد ایشان از آن ابا آوردند
و گفتند ما از زکوة مسلمانان دو چند میدهیم اما جزیه نمیدهیم حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بهمان صلح کرد و گفت همین جزیه
شماست شما هر چه نام نهید پس چون بر دو چند آن از زکوة مسلمانان صلح شد از کودکان ایشان نباید گرفت چنانکه از کودکان
مسلمانان نمیگیرند و از زنان ایشان باید گرفت چنانکه از زنان مسلمانان میگیرند **مسئله** مالک نصاب را جایز است که
پیش از گذشتن سال زکوة یک ساله یا زیاده از آن ادا کند زیرا که مال نامی سبب است مر وجوب زکوة را و گذشتن سال شرط
وجوب ادای زکوة است پس چون سبب وجوب یافته شود ادای زکوة صحیح باشد و اگر چه وجوب ادا نشده باشد و نیز مالک
یک نصاب را جایز است که زکوة چند نصاب ادا کند چنانکه صاحب دویست درم را جایز است که زکوة زیاده از دویست درم را
ادا نماید بعد از آن اگر مالک آن قدر زیادتی شود همانکه ادا کرده بود کفایت کند اما هر که مالک نصاب نیست ادای زکوة از وی جایز نبود یعنی
اگر بعد ادا کردن مالک نصاب شود آن ادا کفایت نکند و زکوة این نصاب از ذمه وی ساقط نگردد مگر آنکه از سر نو ادا کند **مسئله** نصاب
زر بیست مثقال است و نصاب نقره دویست درم که ده درم از آن هفت مثقال باشد چنانکه از ده درم هفت مثقال یکدرم هفت خمس
شود و از آنست که این وزن را وزن سبعه گویند پس یکدرم نصف مثقال و خمس مثقال باشد و مثقال بیست قیراط است
و درم چهارده قیراط است و قیراط پنج جو ست **مسئله** در زر و نقره معمول باشد یا غیر معمول چون بقدر نصاب رسد ربع عشر
واجب شود و همچنان در کالای تجارت که قیمت آن نصاب بزر یا نقره باشد بقیمتی که مر فقرا را انفع بود یعنی اگر قیمت آن بدرم
انفع است مر فقرا را بدرم قیمت کنند و اگر بدینار انفع است بدینار قیمت نمایند بعد از آن در هر خمس که از نصاب زیاده شود
ربع عشر واجب گردد زیرا که در کمتر از خمس نصاب کسر لازم آید و در کسور نزد امام زکوة واجب نشود پس چون بر دویست
درم چهل درم زیاده شود یکدرم در زکوة زیاده گردد و اگر هشتاد زیاده شود دو درم زیاده گردد همچنان در هر چهل درم یکدرم
زیاده شود و آنچه کمتر باشد عفو بود **مسئله** اگر در درمها نقره غالب است اعتبار مر نقره راست و اگر غش غالب است
آن درمها را قیمت کنند اگر بنصاب رسد زکوة واجب شود **مسئله** اگر در میان سال در نصاب نقصان شود آن را اعتبار نبود زیرا که
معتبر اول سال و آخر سال است چنانکه اگر مر شخصی را در اول سال بیست دینار یا دویست درم باشد بعد از آن در میان سال

٥٧

ازان کمتر شود یا در آخر سال نصاب کامل گردد زکوة تمام سال واجب شود مسئله نقره را نزدیک امام با زر
بقیمت ضم کنند و نزدیک صاحبیه باجزا ضم نمایند چنانکه اگر شخصی را ده دینار بود و نود درم که قیمت آن
نود درم ده دینار باشد نزدیک امام زکوة واجب شود و نزدیک صاحبیه واجب نشود واگر ده دینار و صد درم باشد باتفاق زکوة واجب گردد بانکه نزد
صاحبیه چون نیمه نصاب زر را با نیمه نصاب نقره ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة واجب شود و نزدیک امام چون قیمت
صد درم ده دینار بود یا زیاده ازان نصاب زر ثابت شود واگر کمتر از ده دینار بود قیمت ده دینار یا زیاده از صد درم
خواهد بود پس نصاب نقره موجود گردد پس بهر تقدیر نزدیک امام نیز زکوة واجب شود

باب العاشر

عاشر کسی است که حاکم
وی را برای گرفتن صدقه تجار بر راه گذر تجارت نشاند مسئله اگر تاجری به عاشر گفت که تمام سال بر وی نگذشته است
یا گفت از قرض فارغ نیستم یا در زکوة غیر سوائم دعوی کرد که در شهر بفقرا ادا کرده ام عاشر قول وی را با سوگند
قبول کند و در زکوة سوائم بسوگند نیز قبول نکند زیرا که جائز نیست که زکوة سوائم را بفقرا دهد بلکه برسلطان است که از
زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید واگر دعوی کرد که زکوة این سال به عاشر دیگر ادا کرده ام اگر آن عاشر دران سال
عاشر بوده است نیز قول وی را به سوگند قبول کنند بی آنکه ازان عاشر از وی برائت طلب نماید مسئله هرچه قول
مسلم را دران بسوگند قبول کنند قول ذمی است نیز دران بسوگند قبول نمایند اما قول حربی را قبول نکنند مگر در کنیزک که وی
گفت این کنیزک ام ولد من است پس اگر حربی در کنیزکی که با وی همراه است دعوی کرد که این کنیزک ام ولد منست
عاشر قول وی را قبول دارد و از وی از زکوة آن کنیزک چیزی نگیرد مسئله اگر تاجر مسلم است عاشر از مال وی ربع عشر
بگیرد واگر ذمی است نصف عشر واگر حربی است و مال وی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حربیان از تاجر
ما چه میگیرند عشر بگیرد واگر قدر گرفتن حربیان معلوم باشد عاشر ما نیز از حربی همانقدر بگیرد که ایشان از
تاجر ما میگیرند مگر آنکه حربیان از تاجر ما تمام مال میگرفته باشند پس عاشر ما از تاجر ایشان تمام نگیرد
بلکه بگیرد عشر مال او را واگر حربیان از تاجر ما هیچ نمیگیرند عاشر ما نیز از تاجر ایشان هیچ نگیرد مسئله اگر مالی
که با حربیست بقدر نصاب نباشد از وی چیزی نگیرند اگرچه اقرار بکند که در خانه من قدر نصاب است
مسئله چون از حربی عشر گرفتند و پیش از گذشتن سال باز بر عاشر گذر کرد اگر از دار حرب آمده است باز عشر
بگیرند واگر از دار اسلام بدار حرب رجوع کرده است هیچ نگیرند مسئله در خمر ذمی نزدیک امام عشر است و در

۵۸

ودر خنزير وى هيچ نيست اگرچه بادى هردو باشد يا يكى ازان هردو بخلاف امام شافعى كه نزد ايشان وى در هيچ كدام
عشر نيست ونزد امام زفر در هردو عشر است ونزد امام ابو يوسف اگر بادى هردو است در هردو عشر است زيراكه
خنزير را چون با خمر باشد در حق عشر تابع خمر ميكند واگر يكى ازان هردو است در خمر عشر است ودر خنزير هيچ نيست
زيراكه خنزير از ذوات قيم نيست پس گرفتن قيمت آن چون گرفتن عين آن باشد وخمر از ذوات امثال است
پس گرفتن قيمت آن چون گرفتن عين آن نخواهد بود مسئله اگر با شخصى مال بضاعت يا مال مضاربت باشد جايز نيست
عاشر را كه ازان مال از وى چيزى طلب كند زيراكه آن مال نزد وى امانت است مگر آنكه در مال مضاربت حصه آن
منفعت بقدر نصاب برسد پس بقدر حصه آن بر وى زكوة واجب شود كذا فى جامع الرموز مسئله اگر بنده مأذون
مال تجارت باشد ووى مديون بود عاشر را جايز نيست كه از مال وى زكوة بگيرد واگر مديون نباشد ومولاى وى
با وى همراه نبود نيز از مال وى زكوة نگيرند زيراكه كسب ملك مولاى وى است اما اگر مولاى وى همراه وى
بود عاشر از مال وى زكوة بگيرد باب الركاز مسئله ركاز مال را گويند كه زير زمين بود مخلوق باشد
يا موضوع ومعدن آنكه در همان زمين مخلوق بود وكنز آنكه در زمين موضوع باشد مسئله در معدن زر يا مانند آن در زمين
خراجى باشد يا عشرى خمس لازم شود وانچه باقى ماند مر مالك زمين راست واگر آن زمين را مالك نباشد باقى مر يابنده
راست مسئله اگر در خانه كسى معدن برآمد در آن هيچ لازم نشود ودر زمين وى در روايت اصل هيچ لازم نشود
وبروايت جامع الصغير خمس لازم گردد كذا فى جامع الرموز مسئله در مرواريد زكوة واجب نشود زيراكه مرواريد بقول بعضى
باران است كه در صدف افتد وبقول بعضى صدف حيوانيست كه مرواريد دران خلق شود ودران هر دو زكوة نيست كذا
فى حاشية الچلپى مسئله در عنبر زكوة لازم نشود زيراكه عنبر بقول بعضى سرگين دابه بحرى است وبقول بعضى در بحر چون
گياه در برميرويد ودر اين هر دو زكوة نيست چنانكه در حاشيه چلپى است ونيز در لغت است كه حكيم طوسى در رساله خود آورده است
كه در دريا چشمه است كه ازان مثل قير عنبر مى برآيد ونيز در فيروزه وجز آن از جواهر كه در جبل يافته شود زكوة لازم نشود
بخلاف انچه از جواهر كه از خزانه كفار بغلبه بدست آمده باشد ازان خمس واجب شود كذا فى حاشية الچلپى مسئله
كنزى كه بر وى نشان سكه اسلام باشد حكم لقطه دارد وآنكه بر وى سكه كفر بود ازان خمس لازم شود وباقى مالك خطه را است
كه در اول فتح اسلام مالك خطه شده است واگر مالك خطه نباشد يعنى در اول فتح اسلام آن خطه را مالك كسى

نکرده باشد باقی مر یابنده راست مسئله اگر شخصی به امان در دار الحرب رفت و در صحرای دار الحرب رکاز یافت
تمام آن مر یابنده را باشد و اگر در خانهٔ حربی یافت تمام مر صاحب خانه را بود و اگر در زمین دار الحرب که ملک کسی
نباشد رکاز متاع یافت از آن خمس بگیرند باقی مر یابنده را بود باب الزکوة الخارج مسئله در شهد زمین عشر
و در شهد جبل و در میوهٔ جبل و در آنچه از زمین بر آید و آنرا از آب روان و یا از آب باران آب داده باشند نزدیک امام
عشر لازم شود پیش از آنکه اجرت درویدن کشت و جز آن بر آورده باشند و اگر چه پنج اوسق نرسد و تا یک سال
نه پاید و نزدیک صاحبین و امام شافعی در کم از پنج اوسق هیچ لازم نیاید و اوسق شصت صاع است و صاع هشت رطل
است و در آنچه یک سال نه ایستد چون خضراوات مانند سیب و تره نزدیک ایشان صدقه واجب نگردد و نزدیک امام
واجب است که مالک خضراوات صدقهٔ خضراوات را بفقرا دهند نه آنکه از و سلطان بگیرد مسئله در حطب و غیر آن چون نی و گیاه
صدقه واجب نشود مسئله هرچه از زمین بر آید و آنرا بدلو و یا بدولاب آب داده باشند دران نصف عشر واجب شود
پیش از آنکه مؤنت زرع چون اجرت حصاد و جز آن بر آورده باشند مسئله در خارج از زمین عشری تغلبی خمس لازم شود
اگر چه تغلبی مسلمان شود یا آن زمین از ذمی یا مسلم خریده باشد مرد و زن و خورد و بزرگ درین حکم برابر است
زیرا که عشر است در خارج از زمین اطفال ایشان دو چندان باشد در خارج از زمین اطفال تغلبی و نزدیک امام ابو یوسف
چون تغلبی مسلمان شود در خارج از زمین وی عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری مسلم را ذمی خرید خراجی شود و اگر
از ان مسلم آنرا از و بشفعه گرفت یا بسبب فساد بیع بر بایع آن رد شد باز عشری گردد مسئله اگر ذمی خانه خود را
باغ ساخت خراجی شود و اگر مسلم خانه خود را باغ کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خراجی است خراجی
شود و اگر آب آن آب عشر است عشری گردد مسئله آب آسمان و چاه و چشمه عشری است و جویها را اهل عجم چون نهر
برد و جرد و مانند آن خراجی است و سیحون و جیحون و دجله و فرات نزدیک امام ابو یوسف خراجی است و نزدیک
امام محمد عشری است مسئله در چشمهٔ قیر و نفط که در زمین عشری یا خراجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خراجی اگر
در گرد چشمه زمین لایق زراعت باشد دران خراج لازم شود باب المصارف مسئله مالک نصاب را جایز است
که زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعض آن صرف نماید و نزدیک امام شافعی واجب است که در
جمیع صرف کند و از هر مصرف سه کس را دهد زیرا که اقل جمیع سه است مسئله جمیع انواع مصارف

مصارف زکوة هفت است یکی فقیر که در ملک او بقدر نصاب نباشد دوم مسکین که در ملک وی هیچ نباشد سیوم عامل
صدقات او را بقدر عمل وی داده بود چهارم مکاتب زیرا که در خلاص کردن رقبه وی از مال زکوة مدد کردن جایز است پنجم
مدیون که زیاده از قرض خود مالک نصاب نباشد ششم فی سبیل الله نزدیک امام ابو یوسف مراد از آن در مانده از غزاة
و نزدیک امام محمد رحمه الله باز مانده از حج هفتم ابن السبیل که مال وی در سفر همراه وی نباشد مسئله جایز نیست که از مال زکوة
مسجد بنا کند یا میت را کفن دهد یا قرض میت ادا کند یا از مال زکوة غلام یا کنیزک خریده آزاد گرداند زیرا که در مال
زکوة واجب است که یکی از مستحقان زکوة تملیک کنند و در صورتهای مذکور تملیک مستحقان نمی شود مسئله جایز نیست که مال
زکوة را باصل خود یا بفرع خود بدهد اصل و فرع قریب باشد یا بعید بود و نیز جایز نیست که زوج بزوجه خود دهد یا زوجه
بزوج خود دهد یا مولی به بنده خود دهد و نیز جایز نیست که زکوة بدهد بغلامی که بعض آن آزاد باشد مسئله جایز نیست که
زکوة را بغنی دهد یا بطفل غنی یا به بنده غنی که مکاتب نباشد و نیز جایز نیست زکوة دادن به بنی هاشم که آل علی و آل
عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب اند و نه به بندگان ایشان اگرچه آزاد شده مسئله بذمی زکوة
دادن روا نبود و اگر و را جز زکوة صدقه دیگر داد روا باشد مسئله اگر مالک نصاب شخصی را زکوة داد بگمان آنکه مصرف
زکوة است بعد از آن ظاهر شد که بنده یا مکاتب اوست اعاده کند و اگر ظاهر شد که پدر یا پسر اوست یا ظاهر شد
که غنی است یا ذمی است یا هاشمی است یا بنده هاشمی است اعاده نکند و نزدیک امام ابو یوسف اعاده کند مسئله
مستحب است زکوة دادن بقدری که از سوال یک روز بی نیاز کند و بیک کس دویست درم دادن مکروه بود مگر آنکه مدیون باشد
مسئله مکروه است که مال زکوة را به شهر دیگر فرستد مگر بقریبان خود یا بکسانی که از اهل شهر وی محتاج تر باشند

باب الصدقة الفطر

مسئله صدقه فطر از گندم یا آرد گندم یا سویق گندم یا از مویز نصف صاع است و از خرما یا جو
یکصاع مراد از صاع نزدیک ما صاع عراقی است که هشت رطل است که بوزن چهار من باشد هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم
مثقال است پس یکمن یکصد و هشتاد مثقال باشد و وزن مثقال در کتاب الصرف معلوم گردد و نزدیک امام شافعی صدقه فطر از گندم
یکصاع حجازی است که پنج رطل است مسئله اگر در صدقه فطر دو من گندم داد بی آنکه کیل گندم کند روا باشد و نزدیک امام محمد بکیل
روا نبود مسئله در صدقه فطر گندم دادن مستحب است در جایی که بیشتر بگندم بخرند و نزدیک امام ابو یوسف در همه جا
درم مستحب است مسئله آزاد مسلم که مالک نصاب بود بر وی صدقه فطر واجب شود اگرچه نصاب

وی نامی نصاب بنا شد وچنانکه سال تمام بروی نگذشته باشد یا خانه بود و فاضل از سکونت وی که قیمت آن
بقدر نصاب باشد اگرچه برای تجارت نبود وانچه بدان صدقه فطر واجب شود حرمان زکوة بدان ثابت گردد یعنی مالک آن نصاب را
زکوة گرفتن حرام بود مسئله صدقه فطر واجب میشود از نفس خود واز طفل خود که فقیر باشد واز بنده خود اگرچه کافر بود
یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود یا برای تجارت باشد و واجب نمی شود از زوجه خود و ولد کبیر خود واز
طفل خود که غنی باشد مگر از مال طفل و واجب نمی شود از بنده خود که گریخته باشد مگر بعد از عود او مسئله در عبید
مشترکه نزدیک امام صدقه فطر واجب نشود ونزد صاحبین واجب شود ودر عبد مشترکه بالاتفاق واجب نشود
پس اگر یک بنده در دو کس مشترک باشند نزد امام بر هیچ کدام صدقه واجب نشود ونزد صاحبین بر هر یک صدقه
یک بنده واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر بنده را بشرط خیار فروختند صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت
طلوع فجر عید بنده در ملک وی باشد پس اگر بیع رد شد بر بایع واجب شود واگر نه بر مشتری واجب گردد کذا
فی حاشیة الچلپی مسئله هر که پیش از طلوع فجر عید مسلمان شد یا متولد شد بر وی صدقه فطر واجب شود وآنکه
شب عید مرد یا در روز عید بعد از طلوع فجر مسلمان شد یا متولد گشت بر وی واجب نگردد زیرا که سبب وجوب طلوع فجر است
نزدیک ما وآن را نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وی صدقه واجب شود زیرا که نزد وی
سبب وجوب صدقه غروب آفتاب است از اخیر صوم رمضان و وی آن را نیافته است و هر که دران شب بمیرد بر وی واجب شود زیرا که
سبب وجوب را یافته است مسئله اگر صدقه فطر را پیش از روز عید ادا کند روا باشد اگرچه پیش از ماه رمضان داده باشد
و بقول بعضی دران اختلاف است چنانکه در ترجمه از حاشیه چلپی نقل کردم مسئله تعجیل در صدقه فطر مستحب است واگر تاخیر
کرد ساقط نگردد کتاب الصوم مسئله صوم آنست که از صبح تا مغرب به نیت روزه از خوردن و نوشیدن و جماع کردن
پرهیز کند مسئله صوم رمضان فرض است باید که در آن ماه ادا کند واگر عذر باشد در ماه دیگر قضا بدارد لقوله تعالی
کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع منعقد است ولهذا منکر آن کافر میشود وصوم نذر واجب است زیرا که ثبوت آن
بنص قطعی نیست بنابر آنکه قوله تعالی ولیوفوا نذورهم مخصوص البعض است زیرا که نذر معصیت و نذر طهارت و نذر عیادت
مریض و نذر الصلوة جنازه ازین حکم مخصوص است چنانچه در ترجمه این التحقیق نموده ام وصوم کفارت مثل صوم نذر است ودلیل
جز آن همه نقل است واین مضمون هدایه است وآنچه شارح بر هدایه بحث کرده است نیز در ترجمه مسطور است مسئله

٦٤

وقت نیت صوم رمضان وصوم نذر معین در مذهب اصح از غروب آفتاب روز سابق تا ضحوة کبری روز صوم ست پس اگر در ضحوة کبری نیت کرد روا نباشد زیرا که شرط ست که در اکثر روز نیت موجود شود وآن وقتی که پیش از ضحوة کبری باشد ومراد از ضحوة کبری نصف نهار شرعی ست ونهار شرعی از صبح صادق تا غروب آفتابست وبروایت قدوری نیت روزه مذکور تا زوال آفتاب جایزست واول اصح ست مسئله جایزست صوم رمضان ونذر معین به نیت صوم مطلق وبه نیت صوم نفل نیز جایزست صوم رمضان به نیت واجب دیگر مگر در سفر یا مرض که در سفر ومرض واقع میشود ولهذا همان واجب بخلاف صوم نفل ونذر معین که آن به نیت واجب دیگر ادا نمیشود بلکه واقع میشود از واجبی که آنرا نیت کرده ست مسئله جایزست روزه نفل به نیت صوم نفل وبه نیت صوم مطلق ووقت نیت روزه نفل قبل زوال آفتابست مسئله شرط ست در صوم قضا وصوم کفارت وصوم نذر مطلق که در شب نیت کند وتعیین نماید که قضا را یا کفارت را تا نذر را نیت میکنم کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در شب شک یعنی شب سلخ شعبان که شب سی‌ام باشد ابر یا غبار باشد چنانکه در هلال شک افتاد نیت روزه غیر از نفل مکروه بود واگر از واجب دیگر نیت کرد ورمضانیة آن روز ظاهر شد در مذهب اصح همان واجب ادا شود اگرچه مکروه باشد وبقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل در آن روز منهی عنه است واگر ظاهر شد رمضانیة آن روزه از رمضان بود زیرا که روزه ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا می شود مسئله اگر روز شک بصوم معتاد او موافق افتاد روزه نفل بالاجماع در آن روز مستحب بود واگر نه مردم خواص چون قاضی ومفتی روزه نفل بدارند وغیر از ایشان بعد از زوال افطار کنند ودر جامع الرموز می آرد که مراد از خواص علما اند کذا فی التمرتاشی یا کسانیکه نیت روزه را میدانند چنانکه بی قصد رمضان نیت کنند کذا فی النهایة مسئله اگر در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزه رمضان خواهم داشت واگر نه روزه نخواهم داشت روزه او روا نبود مسئله مکروه ست که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضانست روزه من از رمضان باشد واگر نه از واجب دیگر باشد یا گفت وگرنه از نفل بود اما اگر رمضانیة فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق نیت روزه موجود ست ودر صوم رمضان همان کفایت کند واگر ظاهر نشد در هر دو صورت روزه نفل جایز باشد زیرا که مطلق نیت در هر دو صورت موجود ست در روزه نفل همان کفایت کند ودر صورت اول ذمه بری ودر دیگر مکروه است

واجب ابدا نشود مسئله هرکه تنها هلال رمضان دید روزه بدارد اگرچه قول او را رد کرده باشند و هرکه تنها هلال شوال
دیده است نیز روزه بدارد زیراکه در هلال فطر گواهی یک کس معتبر نیست اگر کسی ازین هر دو افطار کرد قضا بدارد لیکن کفارت لازم نشود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی کفارت نیز لازم شود مسئله روزه ابر و غبار از برای صوم بی دعوی بی لفظ شهد گواهی
یک کس عدل معتبر باشد اگرچه بنده باشد یا زن باشد یا محدود فی القذف بود که تائب شده باشد مسئله از برای فطر شرط است
که در روز ابر و غبار دو مرد یا یک مرد و دو زن بلفظ اشهد گواهی بدهند بی آنکه کسی دعوی کند مسئله اگر در آسمان ابر و غبار
نباشد شرط است که جمعی عظیم گواهی دهند چنانکه بخبر ایشان یقین شود و عقل تجویز نکند بر توافق ایشان بر کذب حکم کنند هلال
فطر بود یا هلال صوم باشد مسئله اگر روز ابر بگواهی دو عادل رمضانیت رمضان ظاهر شد چنانکه بر آن گواهی سی روز
روزه داشتند روز سی و یکم باز ابر شد حلال است که بی رویت هلال افطار کنند اگر بگواهی یک عدل رمضانیت ظاهر شده
است بی رویت هلال افطار حلال نبود زیراکه بگواهی یک عدل فطر ثابت نمیشود و بقول امام محمد بتبعیت صوم فطر نیز
ثابت شود پس بی رویت هلال افطار حلال بود زیراکه بسا چیز است که بتبعیت ثابت می شود و باصالت ثابت
نمی شوند مسئله در احکام مذکوره اضحی همچو فطر است پس لفظ شهادت و تعداد شاهدان در اضحی نیز شرط باشد
کذا فی حاشیة الچلبی

باب ما یوجب القضا

مسئله یعنی در بیان آنچه بفاسد کردن روزه واجب شود چون قضا
و کفارت مسئله هرکه در ماه رمضان بعذر دانسته در روز در قبل یا در دبر جماع کرد یا جماع کنانید یا آنچه
غذا یا دوا شود بخورد یا بنوشید یا خون کشید بگمان آنکه روزه فاسد شد افطار کرد روزه قضا بدارد
و کفارت دهد کفارت روزه چون کفارت ظهار باشد یعنی برده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه متوالی روزه دارد
و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد هر واحد را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو مسئله اگر در غیر ماه رمضان
دانسته روزه فاسد کرد یا در ماه رمضان نادانسته افطار کرد یا بخطا آب فرو رفت چنانکه در وقت مضمضه در حلق
داخل شد یا باکراه افطار شود یا حقنه کرد یا در بینی دارو انداخت چنانکه تا استخوان بینی رسید یا در گوش دارو انداخت
یا در جراحت سر دارو کرد چنانکه بدماغ رسید یا در جراحت شکم دارو انداخت چنانکه بشکم درآمد یا سنگریزه را
فرو برد یا بزور قی کرد چنانکه به پر دهن رسید یا بگمان شب بعد از دمیدن صبح صادق طعام سحر خورد
یا پیش از غروب بگمان غروب افطار کرد یا بفراموشی خورد بگمان آنکه افطار شد دانسته خورد

یا زیادتی روزه دار را در خواب جماع کرده بشد یا در تمام رمضان نیت روزه یا نیت افطار نکرد یا نیت صبح کرد
در روز پیش از نیت بخورد در همه این صورتها بی کفارت قضا لازم شود مسئله اگر بفراموشی طعام خورد یا آب نوشید یا جماع کرد
یا در روز محتلم شد یا بجانب زنی یا امردی بشهوت نگاه کرد چنانکه انزال شد یا روغن مالید یا سرمه انداخت یا غیبت کرد یا
بری دهن از خود آب یا قی قلیل فرو کرد یا با جنابت صبح کرد یا در سوراخ ذکر روغن انداخت یا در گوش آب در آمد یا در حلق
غبار یا دود یا مگس در آمد در همه این صورتها روزه باقیست پس پیش از وقت افطار نکند مسئله اگر باران یا برف در حلق رفت
بمذهب صحیح روزه فاسد شود مسئله اگر به بهیمه یا میت یا در غیر فرج چنانچه در ران یا در دست وطی کرد یا بوسه گرفت یا مساس
کرد در همه این صورتها اگر انزال شد روزه فاسد شد و قضا لازم آید بغیر کفاره مسئله اگر گوشت را که در دندانها مانده بود
فرو برد روزه فاسد شود و قضا لازم آید مگر آنکه از نخود کمتر باشد اگر بدست یا بخلال یا نوک زبان از دهن بیرون آورده
فرو برده است اگر کمتر از نخود نیز قضا لازم شود مسئله اگر یک دانه کنجد را درست کرده فرو برد روزه فاسد شود و اگر خاییده
هیچ لازم نیاید زیرا که در دهن ناچیز میگردد مسئله اگر قی کثیر فرو رفت یا آنرا فرو برد روزه فاسد شود و در قلیل
هر دو حال فاسد نشود و نزدیک امام محمد بفرو بردن فاسد میشود و بفرو رفتن فاسد نمیشود قلیل باشد یا کثیر و
پس اگر کثیر را فرو برد باتفاق فاسد شود و اگر قلیل فرو رفت باتفاق فاسد نشود و اگر قلیل را فرو برد نزدیک امام
ابو یوسف روزه فاسد نشود و نزدیک امام محمد فاسد شود و اگر کثیر فرو رفت نزدیک امام محمد روزه فاسد و نزدیک امام
ابو یوسف فاسد نشود زیرا که معتبر نزدیک امام ابو یوسف کثرت است و نزدیک امام محمد صنع فعل خود مسئله روزه دار را
چشیدن مکروه بود عذرا باشد یا دا لو بود و نیز خاییدن مکروه باشد مگر طعام کودک که در وقت ضرورت بود و نیز مکروه است
بوسه گرفتن اگر از وقاع و انزال ایمن نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله روزه دار را سرمه کردن و بر سبلت روغن
مالیدن و مسواک کردن اگرچه بعد از زوال بود مکروه نباشد و بقول امام شافعی مسواک کردن بعد از زوال مکروه بود
زیرا که بوی دهن را دور میکند ما میگوییم که بوی دهن که نزدیک خدای تعالی از مشک خوشبوتر است بمسواک کردن زایل نشود مسئله
شیخ فانی که از روزه داشتن عاجز بود افطار کند و بدله هر روزه مقدار صدقه فطر یک مسکین را طعام دهد چون قادر شود
قضا بدارد مسئله زن باردار و زن شیرده که بر نفس خود یا بر نفس ولد خود خوف دارد جایز است که افطار کند
قضا بدارد و بقول بعضی شیرده را افطار وقتی جایز است که بشیر دادن خود را اجیر گرفته باشد

ام والده را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بروی واجب نیست مگر آنکه متعین بود چنانکه غیر آن نباشد
یا غیر آن شیر نه دهد یا بچه شیر غیر نخورد شارح میگوید اگر جواز افطار شیر ده برای آنست که شیر دادن بروی واجب است
پس اگر پیش از رمضان بشیر دادن خود را اجیر گرفته است جایز باشد و در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر
شدن بروی واجب نیست مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد مسئله مریض که از زیادتی مرض می ترسد او را افطار
روا بود و مسافر را جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر مشقت نباشد مستحب است که روزه بدارد مسئله اگر مسافر
در سفر یا مریض در مرض بمیرد فدیه آنچه در سفر یا مرض افطار کرده بود واجب نشود مسئله چون مریض بعد از صحت یا مسافر
بعد از اقامت بقدر آنچه در سفر و مرض افطار کرده بود و بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد و بعد از آن بمرد اگر وصیت کرده است
بر وارث او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او آنرا فدیه دهد و اگر نه بقدر یکه بعد از رمضان بصحت
یا باقامت زنده مانده است چنانکه ده روز مثلا فوت شده بود و بعد از صحت و یا باقامت پنج روز بعد از رمضان
زنده ماند و قضا نکرد فدیه همان پنج روز از ثلث مال میت واجب شود و در جامع الرموز می آرد که بهر که روزه و نماز
قضا باشد اگر مال دارد واجب است بروی که در وقت مردن وصیت کند کذا فی المنیه وغیرها مسئله فدیه یک نماز چون فدیه 66

فصل

یک روزه است و هو الصحیح و بقول بعضی فدیه نمازهای یکروز چون فدیه روزه یک روز است مسئله هر که از وی
روزهای رمضان فوت شد مختار است که متصل قضا کند یا منفصل و اگر پیش از آنکه قضای سابق توفیق یابد رمضان
دیگر آمد اول این رمضان را ادا کند بعد از آن بی فدیه آنرا قضا نماید و نزد امام شافعی فدیه نیز واجب شود
مسئله جایز نیست که ولی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز گذارد مسئله بشروع کردن در روزه نفل
اتمام آن لازم شود اگر بعد از شروع شکست قضای آن واجب آید مسئله در تمام سال پنج روز روزه داشتن ممنوع است
روز عید فطر و روز عید اضحی و سه روز متصل بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند هر که درین پنج روز روزه شروع کند
اتمام آن بروی لازم نشود و لیکن قضای آن بدارد مسئله هر که در روزه نفل شروع کرد جایز نیست که بی عذر افطار کند زیرا که
در افطار بی عذر ابطال عمل است و بیک روایت جایز است زیرا که قضا خلف این افطار است مسئله بعذر ضیافت
جایز است که روزه افطار کند مضیف بود یا ضیف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ شد یا کافر
اسلام آورد یا حائض پاک گردید یا مسافری مقیم گشت واجب است بروی که در باقی روز از برای حرمت رمضان امساک کند

وبر کودکی که بالغ شده است و کافری که مسلمان گشته است اگر افطار کردند قضا لازم نباید اگرچه بعد از نیت افطار
کرده باشند زیرا که در اول روز اهل روزه نبوده اند که ادای واجب شود و با افطار کردن قضا لازم آید مسئله اگر مسافری
در ماه رمضان در روز پیش از نصف نهار شرعی نیت اقامت کرد اگر افطار نکرده است واجبست بروی که نیت روزه کند
اگر مقیم در ماه رمضان در روز مسافر شد اتمام آن روز بروی واجب گردد و با افطار کردن بر هیچ یکی از ایشان کفارت
لازم نباید مسئله اگر شخصی در ماه رمضان بیهوش شد چنانکه چند روز بیهوش ماند غیر از روز اول همه روزها را قضا
کند مگر آنکه یاد داشته باشد که در روز اول نیت نکرده بود زیرا که ظاهر از حال مسلم این است که نیت کرده باشد و بعد
علم بعدم نیت در روز اول یا در شب آن روز آن را نیز قضا کند مسئله اگر شخصی در تمام ماه رمضان مجنون ماند بروی قضا
لازم نشود و اگر در بعضی آن بشعور آید آنچه بعد از بلوغ گذشته است واجبست که آن را قضا کند پیش از بلوغ مجنون شده باشد
یا بعد از بلوغ کذا فی ظاهر الروایة زیرا که چون جنون مستغرق تمام ماه رمضان باشد روزه ساقط شود و اگر نه ساقط
نمی شود و نزدیک امام محمد اگر پیش از بلوغ مجنون شده است روزه واجب نشود اگرچه جنون مستغرق تمام
رمضان نباشد زیرا که جنون در وقت کودکی جنون عارض شد برای منع روزه با وجود ضعف کفایت کند
بنا بر آنکه جنونی که در کودکی عارض شود مانع صوم باشد نه رافع آن بخلاف جنونی که بعد از بلوغ عارض شده باشد
آن بی استغراق روزه را منع نمیکند زیرا که رافع صوم است نه مانع آن و رافع چون قوی نباشد روزه را منع نمیکند
مسئله اگر شخصی نذر کرد در روزهای عید یا در ایام تشریق روزه دارد یا نذر کرد که تمام سال روزه گیرد نذر وی صحیح شد
و در روزهای عید و در ایام تشریق افطار کند روزه داشتن در این پنج روز ممنوع است بعد از آن بجای آن قضا بدارد و اگر
در همان روزها روزه داشت روا باشد و هیچ از قضا و کفارت لازم نباید بدانکه علما در نذر و شروع فرق کرده اند زیرا که
در روزهای منهی عنه شروع در روزه کردن گناه است و نذر کردن روزه برآن روزها گناه نیست پس شروع در روزه آن
روز روزه لازم نشود و به نذر کردن نذر لازم گردد مسئله اگر شخصی بزبان گفت لله علی صوم یوم کذا و در دل هیچ
نیت نکرد یا نیت کرد محض نذر را یا نیت کرد که نذر باشد و یمین نباشد در هر سه صورت نذر لازم شود و اگر نیت کرد
که یمین باشد و نذر نباشد یمین لازم گردد و با افطار کردن کفارت یمین واجب شود و اگر نیت کرد هر دو را یا نیت کرد محض
یمین را هر دو لازم شود پس اگر افطار کند برای نذر قضا لازم شود و برای یمین کفارت واجب گردد و نزد یک

٦٧

باب النذر

امام ابو یوسف در نیت هر دو نذر لازم شود و در نیت یمین محض یمین واجب گردد مسئله شش روزه شوال را متفرق
داشتن از کراهیت بعید بود و از مشابهه نصاری دور باشد باب الاعتکاف مسئله اعتکاف سنت موکده
است و آن عبارت است از آنکه روزه دارد در مسجد جماعت به نیت اعتکاف درنگ کند و اقل آن یک شبانه روز
است پس هر که بعد شروع پیش از تمام شدن یک شبانه روز قطع کند قضای آن بروی لازم شود و نزدیک امام محمد
هیچ لازم نیاید زیرا که نزدیک او اقل اعتکاف یک ساعت است و آن اندک درنگ حاصل شود مسئله هر که معتکف شده باشد
از مسجد بر نیاید مگر برای حاجت انسانی یا از برای نماز جمعه در وقت زوال یا دیر وقتیکه چهار رکعت یا شش رکعت
پیش از نماز جمعه تواند گذارد و دو از برای تحیت مسجد چهار از سنت جمعه و بعد جمعه نزدیک امام چهار رکعت است
و نزدیک صاحبین شش رکعت مسئله اگر در مسجد جمعه بعد از ادای فرض و نفل درنگ کند اعتکاف فاسد نمی شود
مسئله اگر معتکف بعذر یک ساعت از مسجد برآمد اعتکاف فاسد شود مسئله معتکف را جایز است که در مسجد بخورد
و بنوشد و بخوابد و غیر از تجارت برای حاجت خرید کند و بفروشد بی آنکه مبیع را در مسجد حاضر کند کذا فی جامع الرموز
و غیر معتکف را هیچ یک از این چیزها جایز نیست مسئله معتکف در مسجد خاموش نباشد و بجز خیر سخن نکند
یعنی سخنی نگوید که در آن گناهگار شود کذا فی جامع الرموز مسئله وطی اعتکاف را باطل کند اگرچه در شب بود یا بفراموشی
باشد اما وطی در غیر فرج و بوسه و مساس بی انزال اعتکاف را باطل نمیکند اگرچه حرام است چنانکه در جماع
جایی است مسئله زن در مسجد خانه خود اعتکاف نشیند مسئله هر که بر خود اعتکاف چند روز را نذر کند
با شبهای آن روزها متوالی بروی اعتکاف واجب شود اگرچه متوالی را در نذر شرط کرده نباشد
چه اگر اعتکاف دو روز را نذر کرد دو شب آن دو روز نیز به ترتیب لازم شود و در جامع الرموز میگوید مراد
از شبها شبهایی است که پیش از روزها باشد مسئله در صحت اعتکاف نیت روزها کفایت کند و اعتکاف
شبها بتبعیت روزها لازم گردد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز است اگر نیت شبها کرد روزها از آن در آن نیز
داخل شود زیرا که هر واحد از روز و شب مستتبع یکدیگر است مسئله صحیح است اگر نیت روز بی شب یعنی اگر در نذر ایام
یا یومین نیت کرد روز را بی شب لازم شود اعتکاف روز بی شب کذا فهم من جامع الرموز کتاب الحج
مسئله حج فریضه است منکر آن کافر شود مسئله حج فریضه است بر آزاد مسلم که مکلف

۶۸

مکلف باشد و صحیح و بینا بود و زاد و راحله زیاده از حاجت اصلی و نفقه عیال تا باز آمدن داشته باشد و در راه
غالب امن و سلامت بود و اگر غالب خلاف آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله زنیکه دور از مکه در حد
سفر باشد بی زوج یا محرم که با وی حج زود و بر وی حج فرض نشود جوان باشد یا پیر بود چنانکه در حاشیه چلپی است
اگرچه شرائط مذکوره ایشان یافته باشد مسئله اگر شرائط وجوب حج موجود شد در تمام عمر یکبار حج فرض شود بقول امام
ابو یوسف بالفور فرض شود و بقول امام محمد بتراخی فرض گردد چنانکه اگر در سال آینده گذارد نزدیک امام ابو یوسف
گنهگار شود و نزدیک امام محمد گنهگار نشود و اگرچه قضا نمی شود بقول هر دو مسئله اگر نابالغ احرام بست
بعد از ان بالغ شد بآن احرام فرض وی ادا نشود زیرا که از برای عدم اهلیت احرام وی لازم نشده بود مگر آنکه بعد از
بلوغ از سر نو احرام بندد و باقی احکام از وقوف و جز آن بجا آرد مسئله اگر بنده احرام بست بعد از ان آزاد شد فرض
وی ادا نشود اگرچه بعد از آزاد شدن از سر احرام بسته باشد زیرا که در وقت احرام اهل احرام بوده است پس شروع کردن
بر ذمه وی لازم شود و خروج از ان بی اتمام آن ممکن نباشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز نبود مسئله در حج سه چیز
فرض است یکی احرام دوم وقوف بعرفه سیوم طواف زیارت و واجب پنج چیز است یکی آنکه وقوف مزدلفه دوم سعی میان صفا
و مروه سیوم رمی جمار چهارم طواف صدر مر آفاقی را یعنی کسی که از خارج مواقیت است پنجم سر تراشیدن و باقی سنت است
یا ادب است مسئله ماه حج شوال و ذی القعده و عشره ذی الحجه است و اگر پیش از این احرام بست مکروه باشد مسئله عمره سنت
موکد است و آن عبارت است از طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه بی وقوف بعرفات مسئله عمره در تمام سال جایز است
هر قدر که بیارد مگر پنج روز که در ان عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد است مسئله میقات مدنی یعنی
موضع احرام اهل مدینه ذو الحلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی جحفه و میقات نجدی قرن و میقات
یمنی یلملم در ترجمه این مواقیت را نیک تحقیق نموده ام مسئله هر که در آمدن مکه را قصد کرده است حرام است که
بی احرام از مواقیت تجاوز کند و اگر پیش از رسیدن بمواقیت احرام بست روا باشد اگرچه از خانه خود بسته باشد
مسئله هر که داخل مواقیت سکونت دارد جایز است او را که برای حاجتی و برای احکام حج بی احرام در مکه
در آید و برای احکام حج او را نیز دخول مکه بی احرام جایز نیست مسئله میقات کسیکه داخل مواقیت است خارج
از مکه زمین حل است و میقات کسیکه ساکن مکه است برای حج حرم است و برای عمره حل زیرا که حل در عرفات است

وعرفات در حل پس احرام آن از حرم باشد و عمره در حرم است پس احرام آن از حل بود تا یکنوع سفر متحقق شود

مسئله هر که خواهد احرام حج بندد اول وضو کند و غسل مستحب است و میزره پاک در زیر بندد لیکن آنکه بالای آن ریسمان بندد زیرا که آن مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا بگیرد و خوشبوی بمالد و در جای احرام دوگانه نفل ادا کند اگر اراده حج افراد کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی بعد ازان به نیت حج تلبیه بگوید و آن لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لاشریک لک و ازین کلمات کم نکند و اگر زیاده کرد روا باشد مسئله هر که به نیت حج تلبیه گفت محرم شود و چون محرم شد از رفث و فسوق و جدال پرهیز کند رفث چون جماع و کلام فحش و ذکر جماع در حضور زنان و فسوق معاصی خروج از حدود شرع و جدال شدت با رفیق یا جنگ با مشرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج مسئله محرم را جایز نیست که صید بری را شکار کند یا بجانب آن اشارت نماید یا بر آن دلالت کند و نیز جایز نیست که خوشبوی بمالد یا ناخن بگیرد یا سر و روی بپوشد یا سر و ریش را بخطمی بشوید یا ریش را قطع کند یا موی سر را بتراشد یا از باقی بدن موی بگیرد یا پیراهن یا سراویل یا قبا را بطریق معتاد بپوشد یا دستار به بندد و یا کلاه بر سر نهد یا موزه بپوشد یا جامه که آن را بچیزی خوشبوی رنگ کرده باشند بپوشد مگر آنکه بوی خوش آن دور شده و اگر صید بحری را شکار کرد روا بود مسئله محرم را جایز است که بحمام رود و در سایه نشیند و همیان بر کمر بندد مسئله سنت است که محرم تلبیه بسیار گوید هر گاه از نماز فارغ شود و در جامع الرموز می آرد اگرچه نماز نفل باشد هذا ظاهر الروایة ویقول ابوجعفر بلبیة بعد الصلوة المکتوبة نه بعد غیر آن اگرچه فائته باشد کذا فی شرح الطحاوی و یا بر بلندی سوار شود یا در پستی فرود آید یا بسواران ملاقات کند و در جامع الرموز میگوید چون بعضی حجاج با بعضی حجاج ملاقات کنند تلبیه گویند و اگرچه پیاده باشند یا سحرگاه بیدار شوند مسئله چون محرم در مکه داخل شود اول بمسجد حرام رود و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و بحجر اسود روی آورد و چون نزدیک بحجر اسود شود تکبیر و تهلیل گوید و در تکبیر هر دو دست چون تکبیر نماز بردارد و استلام حجر الاسود نماید یعنی آن را بدست یا بوسه یا بکف مساس کند و آن را ببوسد اگر بسبب انبوهی مردم در آن ایذاء مسلمانان داند و آنچه از عصا و جز آن در دست وی باشد آن مساس کند و آن را ببوسد و اگر ازان نیز عاجز شود مستقبل حجر اسود ایستاده تکبیر و تهلیل و تحمید بگوید و بر نبی علیه السلام درود بفرستد بعد ازان طواف قدوم کند و این طواف سنت است مر آفاقی را نه مر مکی را مسئله در طواف از حجر اسود بجانب ملتزم شروع کند و چادر را از زیر بغل بدست راست در آورده هر دو طرف آن را بر کتف چپ بیندازد و هفت بار

٧١

از بیرون حطیم طواف کند از حجر اسود تا حجر اسود یکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیز رود و هر دو کتف خود را

در حین رفتن بجنباند چنانکه مبارزان در میان صف می جنبانند و هر مرتبه که بحجر اسود آید آنچه از استقبال و استلام

که اول مرتبه کرده بود باز کند و مستحب است که هر بار که برکن یمانی آید آنرا بوسه دهد چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را

بوسد و در مقام ابراهیم یا جای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط واجب است بگذارد و چون ازین مذکور

فارغ شود بر حجر اسود بوسه دهد و بر صفا برود و بالای صفا روی بکعبه کرده تکبیر و تهلیل بگوید و بر نبی علیه السلام درود

بفرستد و هر دو دست بردارد از خدای تعالی حاجت خواهد و از انجا بر مروه رود و در اثنای راه میان دو میل از آنچه میرفت تیز رود

و آنچه بر صفا کرده بود بر مروه کند همچنین هفت بار بگردد و از صفا شروع کند و بر مروه ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن در میان

دو میل تیز رود و بعد ازان در مکه باحرام سکونت کند و طواف نفل هر قدر که بخواهد میکرده باشد مسئله هفتم ذی الحجه امام خطبه

بخواند چنانکه در میان خطبه ننشیند و احکام حج را چون خروج بمنا و جمع در ظهر و عصر در عرفات و نزول از عرفات در خطبه مردم را

تعلیم کند و باز نهم ذی الحجه در عرفات دو خطبه بخواند باز یازدهم در منا یک خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویه است

بیگاه از مکه بجانب منا بر آید و شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گذارده بعرفات رود و غیر از بطن عرفه

هر جا که خواهد در عرفات بایستد چه در آن همه موقف است بعد از زوال امام دو خطبه مثل خطبه جمعه بخواند و در آن احکام

حج را چون وقوف بعرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر

بیک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هر که در یکی از نماز ظهر و عصر محرم نباشد یا با امام نرسد عصر وی

جایز نباشد مگر در وقت عصر زیرا که ادای عصر را در وقت ظهر احرام و جماعت شرط است مسئله سنت است که بعد از

جمع میان ظهر و عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة المفتین روایت میکند که پیش از جمعه غسل کند

مسئله نزدیک جبل رحمت بر ناقه سوار شود و مستقبل قبله بجهر تمام حاجت خواهد و احکام حج را بمردم تعلیم کند و مردم

عقب امام قریب او مستقبل قبله وقوف کنند و بر مقوله امام گوش دارند و چون آفتاب غروب شود امام با قوم

بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محسر تمام مزدلفه موقف است و امام نزدیک جبل قزح فرود آید و مغرب

و عشا را در وقت عشا بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هر که نماز مغرب را در عرفات یا در راه مزدلفه

خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد بعد از طلوع فجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم بعدم جواز

است برای دریافتن فضیلت جمع بود و بعد از طلوع فجر جمع ممکن نیست پس اعاده نماید بود مسئله امام در مزدلفه فجر یوم النحر را
در غلس بخواند و بعد از نماز توقف کند که آن واجب است تا آنکه نیک روشن شود و دران حمد و صلوة و تهلیل و تکبیر بخواند کذا
فی جامع الرموز و دست برداشته از خدا تعالی حاجت بخواهد بعد ازان قوم در منا بیایند و از بطن وادی هفت سنگریزه را
بر جمرهٔ عقبه بسر انگشتان بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید و با اول انداختن تلبیه ساقط شود مسئله چون اول روز بر جمرهٔ العقبه
سنگریزه انداخت در برای دعا توقف نکند و برود به منزل خود و اگر بخواهد بعد ازان ذبح کند زیرا که بر حج افراد ذبح واجب نیست
بعد ازان قصر کند و حلق افضل بود مسئله چون قصر کرد هر چه با احرام حرام شده بود حلال شود مگر زنان بعد ازان در چهار روز
یا در روز دوم یا در روز سیوم که هر سه ایام نحر است طواف زیارت کند یعنی هفت بار گرد کعبه بگردد چنانکه در طواف قدوم
مذکور شد و اگر در طواف قدوم رمل و سعی کرده است در طواف زیارت نکند و افضل است که طواف زیارت را در اول روز
نحر کند و وقت آن از فجر اول روز نحر است که آن دهم ذی الحجه است مسئله چون از طواف زیارت فارغ شود زنان نیز
بر وی حلال گردد مسئله مکروه است که طواف زیارت را از ایام نحر تاخیر کند و بدین تاخیر دم واجب شود مسئله بعد از طواف
شب در منا کند زیرا که در ایام نحر شب غیر منا مکروه باشد کذا فی جامع الرموز مسئله روز دوم که یازدهم ذی الحجه است
بعد از زوال آفتاب در هر سه مکان رمی جمار کند و شروع بکند از آنکه در جانب مسجد خیف است بعد ازان بر جمرهٔ
که قریب آنست بعد ازان بر جمرهٔ عقبه که جمرهٔ سیوم است و در هر مکان هفت سنگریزه بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید
و در دو مکان بعد از رمی آن مکان مقدار بیست آیه توقف کند و دست برداشته بعد حمد و صلوة از خدا تعالی حاجت خواهد
کذا فی جامع الرموز و بعد از رمی جمرهٔ عقبه که رمی سیومی است توقف نکند باز روز سیوم وقت مذکور بهمان طریق در هر سه
مکان تا آخر شب رمی جمار کند کذا فی جامع الرموز مسئله مستحب است که روز چهارم نیز در منا باشد و بعد از زوال در هر مکان
بطریق مذکور رمی کند و درین روز پیش از زوال نیز جایز باشد و اگر پیش از طلوع از منا بر آید رمی این روز واجب نشود
و اگر تا طلوع فجر توقف کرد رمی واجب شود مسئله رمی جمار در سواری جایز بود و در دو مکان اول که جمرهٔ اولی
و جمرهٔ وسطی است مستحب است که در وقت رمی جمار پیاده باشد مسئله مکروه است که اسباب خود را بمکه فرستد
و خود برای رمی جمار در منا باشد مسئله چون از رمی فارغ شده از منا بمکه رود و در محصب فرود آید بعد ازان
بمکه در آید مسئله هر که خواهد بمکه در آمده بوطن خود برود واجب است بروی که بی رمل و سعی طواف صدر بکند

٧٣

آنرا طواف وداع گویند و در جامع الرموز میگوید اگر بعد از این طواف تا نماز عشا در مکه ماند تردد یا اقام مستحب است که طواف دیگر کند
و اگر پیش از زوال دوازدهم ذی الحجه بمکان مسکن خود گرفت طواف صدر ساقط شود و بعد از زوال نزد امام ساقط نشود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر پیش از شروع در طواف صدر در مکه مقیم شد طواف صدر ساقط شود و نیز در اینست که اگر بنفس خود
قدرت دارد که افعال نیکی چون طواف و نماز و صدقه خواهم کرد و از افعال بد چون شعرخوانی و کلام فحش و لایعنی اجتناب
خواهم نمود بالاجماع افضل است که در مکه اقامت کند و اگر قدرت بر آن ندارد اقامت در آن مکروه باشد زیرا که در حدیث
است ان الحسنة فیها بمائة الف کالسیئة الی مائة الف **مسئله** چون از هفت شوط طواف صدر فارغ شود دو رکعت نماز
که بعد هر طواف واجب است در مسجد حرام ادا کند بعد از آن مستحب است که بر آب زمزم رود و از آن سیر بخورد و بر روی و سر و باقی بدن
بریزد زیرا که برای هر درد دواست کذا فی جامع الرموز بعد از آن بر آستانه کعبه بوسه دهد و روی و سینه خود را
بر ملتزم نهد که در میان حجر اسود و باب است و ساعتی باستار کعبه چنگ زند و آنرا محکم بگیرد چنانکه بنده خوار دامن مولی بزرگوار را
بقصد عجز و انکسار بجهت استعانت برامر دشوار میگیرد و بجهد تمام حاجت خواهد و بر فراق کعبه بزار بگرید و بجانب پشت از
مسجد بیرون شود تا آنکه از مسجد برآید جانب کعبه پشت نکند **مسئله** هر که پیش از آنکه در مکه درآید بعرفات حاضر شد
و وقوف بعرفات نمود طواف قدوم از وی ساقط شود و بر وی هیچ لازم نیاید زیرا که ترک سنت چیزی را لازم نمی شود
مسئله هر که بعد از زوال روز عرفه تا طلوع فجر عید ساعتی در عرفات حاضر شد یا در میان عرفات شده براه رفت و خبر دار نشد
که این عرفات است چنانکه عرفات را ندانست یا در خواب بود یا بیهوش بود بهر تقدیر حج وی تمام شود و هر که بهیچ وجه در عرفات
حاضر نشد حج وی فوت شود پس بطواف و سعی از احرام برآید و سال آینده آنرا قضا کند **مسئله** زن در احکام حج مثل
مرد است مگر آنکه سر خود را برهنه نکند اما جایز است که بر روی خود چیزی بیاویزد چنانکه از روی وی جدا باشد و تلبیه
بلند نگوید و میان دو میل سعی نکند و سر خود را حلق نکند و بتقصیر ربع سر کفایت کند و افضل است که تمام سر را قصر کند
کذا فی جامع الرموز و جامه دوخته بپوشد و در انبوهی مردان نزدیک حجر اسود نرود **مسئله** حیض زن احکام حج را
منع نمیکند مگر طواف را زیرا که طواف در مسجد باشد و زن حایض را در مسجد درآمدن جایز نیست **مسئله**
اگر بعد از دو رکن حج که وقوف بعرفه و طواف زیارت است حیض آمد طواف صدر که آن طواف وداع است ساقط شود
مسئله اگر بنیت حج در گردن بدنه نعل یا نذر یا جز آن قلاده انداخت یا بدنه متعه بنیت احرام روان شد

محرم شود چنانکه بتلبیه محرم گردد مسئله اشعار کردن یعنی کوهان بدنه را بشکافتن تا بدانند که هدیه است یا بر پشت بدنه

جل انداخت یا بگردن شاة قلاده آویخت محرم نشود و نیز اگر بدنه را پیش فرستاد بعد از آن خود متوجه شد محرم نگردد مگر آنکه بدنه

ملحق شد مسئله بدنه نزدیک ما از شتر باشد یا از بقر بود و نزد شافعی بدنه نمی باشد مگر از شتر

باب القران والتمتع

مسئله قران از تمتع افضل و تمتع از افراد مسئله قران آنست که از میقات برای حج و عمره تلبیه را بلند بگوید و دو رکعت

نماز که برای احرام میگذارند بعد از آن بگوید اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی و هفت شوط طواف

عمره بکند و در سه شوط اول رمل کند و بعد طواف سعی کند و بعد سعی حلق نکند بعد از آن بطریق مذکور حج کند و مکروه است

که دو طواف کند بعد از آن دو سعی کند یعنی اگر چهارده شوط طواف کند هفت برای عمره و هفت برای طواف قدوم بعد از آن

هر دو سعی کند مکروه بود زیرا که طواف قدوم بر سعی عمره مقدم کرده باشد مسئله بر قارن واجبست که بعد از رمی یوم النحر ذبح کند

و اگر از ذبح عاجز آید سه روز روزه دارد که آخر آن عرفه باشد و بعد از ایام تشریق هر جا که خواهد هفت روز دیگر روزه دارد

و اگر سه روز اول از و فوت شد دم متعین شود مسئله اگر پیش از عمره وقوف بعرفات کرد عمره باطل شود و قضای آن

لازم آید و برای ترک عمره دم واجب گردد و دم قران ساقط شود مسئله تمتع آنست که در اشهر حج از میقات

احرام عمره بندد و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و در اول شود از طواف عمره تلبیه را ترک آرد و در روز ترویه

احرام بحج کند و پیش از روز ترویه افضل باشد و مانند حج افراد حج نماید مگر آنکه در طواف زیارت رمل کند

و بعد از آن سعی نماید زیرا که این اول طواف حج است بخلاف مفرد بالحج که وی در طواف قدوم رمل و سعی کرده است

و اگر بعد از احرام بحج طواف و سعی کرده بعرفات رفته است در طواف زیارت رمل و سعی نکند زیرا که یکبار کرده است

مسئله برای شکرانه تمتع ذبح کند و اضحیه بجای آن کفایت نکند و اگر از ذبح عاجز آید مثل قران روزه دارد سه روز

اول را بعد از احرام عمره بدارد و پیش از احرام جایز نباشد مسئله سه روزه تمتع و قران که پیش از حج است وقت آن

اشهر حج است بشرط آنکه محرم بود لیکن تاخیر افضل است چنانکه آخر آن عرفه باشد مسئله متمتع را افضل است که سوق

هدی نماید بعد از احرام کند از آنکه سوق هدی تقلید بدنه نماید کذا فی شرح التجلی و سوق هدی از قود آن اولی بود و تقلید آن

از تجلیل اولی باشد و بدانکه محرم را از تلبیه یا تقلید چاره نبود مسئله مکروه است اشعار و آن پاره کردن کوهان بدنه است

از جانب یسار و آن اقرب بصواب است از آنکه در جانب یمین باشد چنانکه در ترجمه این مختصر ذکر کرده ام مسئله متمتع

که سوق هدی کرده است پیش از حج از عمره خود حلال نشود و در روز ترویه احرام حج بندد و پیش از ترویه افضل بود
و در روز نحر حلق کند و باین از هر دو احرام بیرون آید مسئله مکی حج افراد کند زیرا که قران و تمتع از وی جایز نباشد
مسئله هرکه بی سوق هدی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره حلق یا قصر کرده بوطن خود رفت و باهل خود
ملحق شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع آنست که عمره و حج را در یک سفر بکند چنانکه بعد از عمره بی احرام باهل خود
ملحق نشود و اما اگر با احرام باهل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بوطن خود رفت
گویا که باهل خود ملحق نشده است و هرکه بسوق هدی تمتع کرده است برفتن بوطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا که
باهل خود ملحق نشود بنابر آنکه او را از عمره خود حلال شدن جائز نباشد و از وطن خود باز بمکه رفتن بروی
واجب شود چون بمکه رفته احرام حج بندد متمتع گردد مسئله اگر متمتع کم از چهار شوط از عمره پیش از اشهر حج کرد
و باقی در اشهر حج بجا آورد تمتع وی جایز بود و اگر چهار شوط پیش از اشهر حج کرده است تمتع وی روا نبود
زیرا معتبر ادا افعال است پس اگر اکثر افعال در اشهر حج باشد متمتع شود و اگر نه متمتع نشود بنابر آنکه مر اکثر را
حکم کل است و احرام چون نزدیک ما شرط است تقدیم آن بر اشهر حج جائز باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر کوفی
در اشهر حج از عمره خود حلال شده بصره یا بمکه ساکن شد و حج کرد متمتع شود زیرا که سفر اول منقطع نشده است
مسئله اگر کوفی عمره خود را فاسد کرد چنانکه پیش از اتمام افعال عمره بزن خود جماع نمود و بعد از آن
افعال عمره را تمام کرد و رفته بصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد متمتع نشود زیرا که
چون حکم سفر اول باقی ماند گویا که وی از مکه نه برآمده است و ساکن مکه را تمتع نباشد اما اگر رفته
باهل خود ملحق شد و از آنجا برگشته عمره و حج کرد متمتع شود زیرا که بملحق شدن باهل خود سفر اول تمام شده است
پس هر دو نسک مکه در یک سفر باشد مسئله هرکه در اشهر حج عمره کرد و باز در همان سال حج کرد که یکی ازین را فاسد
کند و افعال آن را تمام بکند زیرا که برآمدن از عهده احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دم تمتع ساقط
شود زیرا که در یک سفر بهره دو نسک منتفع نشده است باب الجنایات مسئله اگر محرم عضوی را خوشبوی
مالید یا سر خود را بحنا خضاب کرد یا بر عضوی از اعضا روغن خوشبوی چون روغن بنفشه و جز آن مالید
دم واجب شود و در روغن زیت خالص یا کنجد خالص نزد امام دم لازم شود و نزد صاحبین

صدقه واجب گردد و نزدیک امام شافعی اگر از سه موی استعمال کرده است دم لازم شود و در عشر موی هیچ لازم
نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا پوشید سر خود را تمام روز یا ربع سر خود یعنی سترد یا موضع حجامت
یا یکی از دو بغل را یا زانوی خود را حلق کرد یا موی عانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن هر دو دست را یا هر دو پای
یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع الرموز است یا طواف قدوم را یا طواف صدر را به جنابت کرد یا طواف زیارت را
بحدث کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شوط از طواف زیارت ترک نمود یا آنکه ترک کردن چهار شوط
یا زیاده از آن از احرام نمی‌برآید تا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شوط را از طواف صدر یا ترک کرد سعی
میان صفا و مروه یا ترک کرد وقوف مزدلفه را یا ترک کرد رمی هر چهار روز را یا رمی یک روز را یا ترک کرد رمی اول را
که آن رمی جمرة العقبه است در روز نحر یا چهار سنگریزه را از رمی اول را یا حلق کرد برای حج یا عمره در زمین حل
زیرا که حلق مخصوص است بمنا و آن از حرم است یا قبله گرفت یا مس کرد بشهوت و انزال نشده باشد یا در حلق یا در طواف
زیارت از ایام نحر تاخیر کرد یا یک نسکه را بر نسکه دیگر تقدیم داد چنانکه حلق یا نحر قارن کرد پیش از رمی یا حلق کرد
پیش از ذبح در هر کدام از صورتهای مذکوره یک دم واجب شود مسئله در حلق پیش از ذبح بر قارن دو دم لازم آید
یکی برای تقدیم حلق دوم از برای تاخیر ذبح و نزد صاحبین یک دم برای تقدیم حلق است و جز آن واجب شود
لازم نیاید مسئله اگر محرم در کم از عضو خوشبوئی مالید یا در کم از یک روز سر خود پوشیده یا در کم از یک روز جامه
دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود تراشید یا از یک دست یا از یک پای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق برید
یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بی وضو کرد یا از طواف صدر سه شوط ترک نمود یا در یکی از چهار ثلث رمی نکرد
یا سر کسی تراشید در یکی از این صورتها نصف صاع از گندم صدقه بدهد مسئله اگر بعذر خوشبوئی مالید
یا ربع سر خود را تراشید ذبح کند یا شش مسکین سه صاع طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر
پیش از وقوف فرض وطی کرد اگرچه بفراموشی باشد حج فاسد باشد لیکن جمیع احکام آن را بجا آرد و ذبح کند و در دو سال
آینده قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا نسازد و نزد امام مالک ابتدای قضا هر دو از خانه جدا برآیند
و نزد امام شافعی از مکان وطی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطی کرد حج درست شود و بدنه
لازم گردد و اگر بعد از حلق وطی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شوط از طواف

عمره وطی کرد عمره فاسد شود و آنرا تمام کند و ذبح و قضا لازم آید و بعد از چهار شوط عمره تمام شود ذبح لازم گردد مسئله
بکشتن محرم صید یا بدلالت کردن بر آن یا باراه نمودن یا یاری دادن دیگری بر آن جزای صید لازم شود اگرچه صید مرده باشد یا مستأنس بود یا کبوتر برج باشد
یا محرم بخوردن آن مضطر بود بدانکه جزای صید قیمت صید باشد چنانکه دو عادل در مکان کشتن صید آنرا قیمت کنند و اگر در مکان کشتن
قیمت ندارد در مکانیکه قریب آن باشد که در آن قیمت باشد قیمت نمایند و بآن قیمت جزا آن صید باشد لیکن در درنده از قیمت شاة
زیاده نکند و جایز است که او را که بآن جزا هدی بخرد و آنرا در مکه ذبح کند یا طعام بخرد و آنرا بهر مسکین نصف صاع از گندم یا
از خرما یا جو صدقه دهد و از این کم نکند یا مقابله طعام هر مسکین روزه دارد و آنچه کم از طعام مسکین باقی ماند آنرا تصدق کند یا مقابله
آن روزه دارد و نزدیک امام محمد و شافعی اگر صید در صورت مثل باشد همان واجب شود پس در آهو و کفتار گوسفند واجب شود و در خرگوش
بزغاله و در موش دشتی بزغاله چهار ماهه و در شترمرغ بدنه و در حمار وحشی گاو و در کبوتر گوسفند لازم آید مسئله اگر محرم
صید را مجروح کرد یا موی صید کند یا عضو را از وی جدا کرد آنچه بآن از قیمت صید کم شود بر محرم واجب گردد مسئله اگر محرم
پرهای باز و صید بر کند یا پایهای صید قطع نمود قیمت صید واجب شود و اگر بیضه صید را شکست قیمت بیضه لازم آید و اگر از
بیضه بچه مرده بیرون آمد قیمت بچه واجب شود و در جامع الرموز می آرد اگر معلوم است که در آن بچه مرده است یا بیضه فاسد شد هیچ لازم
نیاید اگر معلوم نیست که در آن بچه زنده است یا هیچ معلوم نیست قیمت بچه واجب شود مسئله اگر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت صید
واجب شود و اگر شیر آن دوشید قیمت شیر لازم آید و اگر گیاه یا درخت حرم را برید قیمت آن واجب گردد مگر آنکه خشک شده باشد
و اگر در ملک کسی باشد قیمت دیگر برای مالک لازم آید اگرچه خشک شده باشد و اگر از جنس خودرو نباشد و در ملک کسی بود
هیچ لازم نشود زیرا که درختی که از جنس خودرو نباشد حرمت حرم بآن متعلق نمیشود اگرچه خودروئیده باشد مسئله
در ذبح کردن و دوشیدن صید حرم و در بریدن گیاه و درخت حرم صوم کفایت نکند مسئله جایز نیست گیاه حرم بچرانیدن
یا ببرند مگر اذخر مسئله بکشتن شپش یا ملخ صدقه واجب شود اگرچه پر چندان یا یک خرما بود کذا فی جامع الرموز مسئله
بکشتن زاغ و موش خورد زغن و کژدم و مار و موش و سگ گزنده و پشه و کیک و کنه و باخه و حیوانیکه حمله کرده باشد
هیچ لازم نشود مسئله محرم را جایز است که گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان خانگی را یا بط خانگی را ذبح کند مسئله
اگر غیر محرم بی دلالت و بی امر محرم شکار کرده ذبح نمود خوردن محرم را روا بود مسئله هر که با صید حرم در آمد یا محرم شد باید که
صید را رها کند و اگر آنرا فروخته است بیع آنرا نقض کند و بیان مشتری داده آنرا از مشتری خلاص کناند و اگر در دست

مشتری هلاک شده است جزا صید لازم شود مسئله هر که محرم شود و در خانه او صید باشد واجب نیست که آنرا رها
واگر با وی در قفص باشد تا آنکه در خارج حرم است رها کردن آن واجب نیست زیرا که احرام مالکیه صید را و محافظت آنرا منع نمیکند
لیکن چون در حرم درآمد حرمت بصید متعلق شود پس تعرض آن جایز نباشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست
رها کرد و غیر محرم آنرا گرفت رها کننده آنرا ضامن شود و اگر محرم گرفت هیچ لازم نیاید مسئله اگر محرم صید محرم را
کشت بر هر واحد تمام قیمت واجب شود و آخذ بر قاتل رجوع نماید زیرا که قاتل آنرا از رها کردن منع کرده است و در حاشیه
چلبی می آرد رجوع در کفارت بمال است اما در کفارت بصوم رجوع نباشد مسئله هر چه بر مفرد بآن یک دم است بر
قارن بآن دو دم است یکی برای حج و یکی برای عمره مگر تجاوز کردن از میقات بی احرام زیرا که واجب میقات یک
احرام است پس بترک آن واجب نشود مگر یک دم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند دو قیمت واجب شود و اگر صید حرم را دو حلال
کشتند یک قیمت واجب گردد زیرا که در صورت اول جزا فعل محرم است و فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد
و در صورت ثانی جزا صید حرم است و آن جزا محل است و محل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن
محرم صید حرم را باطل باشد مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد حرام شود بعد از آن که چیزی از آن بخورد قیمت آن قدر را
ضامن شود و مستغفر باشد و اگر محرم دیگر خورد ضمان لازم نیاید لیکن استغفار کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی
آهو ماده حرم را از حرم برآورد و آن در بیرون حرم بچه آورد و هر دو هلاک شدند جزا هر دو بر برآرنده واجب شود مگر آنکه پیش
از زادن جزا آنرا داده باشد مسئله اگر آفاقی باراده حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود و اگر داخل
میقات رفته احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بندد برگشت و در میقات احرام بست بالاتفاق
دم ساقط شود و اگر بعد از احرام پیش از آنکه در احکام حج شروع کند تلبیه گویان بمیقات رفت نزد امام
ساقط شود و نزد یک امام زفر ساقط نشود و نزد صاحبین اگر بی تلبیه رفت هم ساقط شود و اگر بعد شروع
کردن در احکام حج برای احرام بمیقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر مکی باراده حج
بی احرام از حرم برآمد و در خارج حرم احرام بست بروی دم واجب شود و متمتع که از عمره فارغ شده در مکه
مقیم شده است در حکم مکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند مکی گردد و احرام مکی از
حرم است پس تجاوز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی ببستان بنی عامر رفت

۷۸

که آن موضعی است داخل میقات و خارج از حرم باهل آن ملحق شود و اهل آنرا دخول مکه برای حاجت بی احرام روا بود
پس وی را نیز روا باشد و اگر اراده حج کند میقات او چون اهل بستان باشد و نیز زمین که در میان بستان و حرم است
احرام وی چون بستان است و در آن جا جایز بود و هیچ لازم نیاید زیرا که احرام او از میقات خویش است مسئله هرکه
بی احرام در مکه داخل شود حج یا عمره بروی واجب گردد پس اگر در سال دخول حجی که بر ذمه او واجب بود ادا کرد یا حج عمره
که بسبب دخول واجب شده است ساقط شود و اگر بعد از سال دخول کرد ساقط نشود مگر آنکه باحرام جدا بجا آرد مسئله هرکه
از میقات گذشته احرام بعمره بست او را اتمام باید و باز قضا کند چون قضا کرد دم ساقط شود زیرا که چون قضا از میقات
احرام بست حق میقات ادا کرد مسئله اگر مکی احرام عمره بست چهار شوط آنرا ادا کرد بعد از آن احرام حج بست احرام حج را
ترک کند و دم و حج و عمره بروی واجب گردد و دم از برای ترک کردن احرام حج و عمره از برای فوت کردن حج و نزدیک امام
اگر ادا کرد یک شوط عمره را نیز همین حکم است و نزدیک صاحبیه اگر ادا کرده است یک شوط عمره را ترک بکند عمره را و اگر
هر دو را تمام کرد بالاتفاق روا بود و دم لازم شود زیرا که جمع میان حج و عمره در حق مکی منع است و منع از افعال
شرعیه واجب میکند مشروعیه الکن چون مرتکب منع شد خیر را که منع بود دم لازم شود مسئله هرکه احرام حج بست
احکام آنرا ادا نمود و باز روز نحر برای سال آینده احرام حج بست اگر بعد از حلق بسته است بی دم حج واجب گردد و اگر پیش
از حلق بسته است حج و دم لازم شود بعد از آن مختار است که در این سال حلق کند یا در سال آینده کذا فی شرح الطحاوی
مسئله هرکه احرام عمره بست و پیش از حلق احرام بسته است مر عمره دیگر را دم لازم شود زیرا که جمع کردن در دو احرام
و عمره مکروه است مسئله اگر آفاقی احرام بست بعد از آن احرام عمره بست هر دو لازم شود زیرا که آفاقی را جمع
در هر دو جایز است پس باین جمع قارن گردد اگرچه ترک سنت لازم آید زیرا که سنت در قران است که برای حج
و عمره یک احرام بندد یا احرام عمره را بر احرام حج مقدم کند کذا فی الهدایه و اگر بعد از احرام عمره و پیش از افعال آن وقوف
بعرفات کرد عمره باطل شود و به متوجه شدن بجانب عرفات باطل نگردد مسئله اگر آفاقی باحرام حج طواف قدوم کرد بعد
از آن احرام عمره بست و هر دو را تمام کرد جایز بود و دم لازم آید زیرا که افعال عمره را با افعال حج جمع کرده است و مستحب است
که عمره را ترک کند و قضا نماید و دم ترک بدهد مسئله هرکه حج کرده در روز نحر یا در سه روز بعد از آن احرام بعمره بست عمره
لازم شود و ترک آن واجب گردد و قضا با دم لازم آید و اگر ادا کرد روا بود و دم جبر لازم شود مسئله هرکه

۷۹

احرام حج بسته است حج را فوت کرد بعد از آن احرام حج دیگر بست یا احرام عمره بست واجب است که احرام اخیر را
ترک کند و با فعال عمره حلال شود زیرا که هر که حج را فوت کند واجب است با فعال عمره حلال شود پس اگر احرام اخیر را
ترک نکند و در احرام حج جمع میان دو حج و در احرام عمره جمع میان دو عمره لازم آید و آن جایز نیست لیکن اخیر را
قضا کند زیرا که شروع آن صحیح شده است و دم واجب شود زیرا که پیش از وقت ترک کردن حلال شده است

باب الاحصار مسئله اگر محرم بسبب دشمن یا مرض در بند شد اگر مفرد بحج است یک دم بفرستد و اگر قارن است دو دم
نزدیک امام روز ذبح را معین کند اگر چه پیش از یوم نحر باشد و نزدیک صاحبیه اگر محرم بعمره است چنین کند و اگر محرم
بحج است ذبح پیش از یوم نحر روا نبود مسئله محصر را جایز نیست که در خارج حرم ذبح کند مسئله چون محصر ذبح کند
بی قصر و حلق حلال شود پس اگر از حج حلال شده است یک حج و یک عمره لازم آید و از عمره یک عمره و از قران یک حج
و دو عمره واجب گردد مسئله چون احصار زائل شود و دریافتن حج ممکن باشد برای حج متوجه شود و نزدیک امام
اگر دریافتن حج و هدی هر دو ممکن باشد متوجه شود و اگر نه جایز است که حلال شود زیرا که نزدیک امام ممکن است
که بی هدی حج را دریابد و نزدیک صاحبیه هر که حج را دریابد هدی را نیز خواهد یافت زیرا که ذبح کردن هدی
نزدیک ایشان پیش از روز نحر جایز نیست و نزدیک امام جایز است چنانکه گذشت مسئله اگر محرم را دشمن یا مرض
از دو رکن حج که طواف زیارة و وقوف بعرفات است منع کرد محصر گردد و اگر چه در مکه بود و اگر از یکی منع کرد محصر نگردد

باب الحج عن الغیر مسئله هر که از حج کردن عاجز باشد جایز است که از دیگری حج بکناند و اگر عجز وی تا موت او باقی ماند
و مامور به نیت وی حج کرد از حج فرض واقع شود مسئله اگر مامور دو آمر و به نیت هر دو یک حج کرد از مامور واقع شود
و مال هر دو را مامور ضامن گردد و بعد از آن که ادا کرد جایز نیست که بنام یکی کند مسئله هر که یک حج به نیت
ابوین کرد بعد از آن بنام یکی گرداند اگر ثواب عمل خود حاصل کرده است روا باشد مسئله دم احصار بر آمر است
اگر زنده است و در مال اوست اگر مرده است و دم قران بر مامور است اگر چه آمر او را به قران امر کرده باشد
مسئله اگر مامور پیش از وقوف بعرفات جماع کرد نفقه آمر را ضامن شود و اگر بعد از وقوف کرده است
ضمان لازم نیاید مسئله شخصی وصیت کرده بود که از وی حج بکنانند و بعد از مردن وی وصی او از وی
حج کنانید و مامور در راه بمرد نزدیک امام از منزل موصی از ثلث باقی حج بکنانند زیرا که چون

۸۰

چون مالی را که وصی بامور داده بود ضایع شد وصیت وصی نافذ نشد پس آنچه باقیمانده است وصیت او را از ثلث آن نافذ
کنند و نزدیک امام ابو یوسف از ثلث جمیع مال نافذ کنند و نزدیک امام محمد اگر از مالیکه بامور داده بود چیزی باقیمانده است
بآن حج توان کرد بهمان حج کناند و اگر نه وصیت باطل شود فصل هدی مسئله هدی از سه نوع جایز باشد از شتر و گاو و
غنم مسئله تعریف هدی یعنی رفتن بآن بعرفات واجب نیست و بقول بعضی تعریف یعنی شهره دادن است چون تقلید هدی
آن واجب نیست مسئله در هدی جایز نیست بجز بکره در ضحیه جایز است چنانکه در کتاب ضحیه معلوم شود مسئله از هر جنایتیکه
روا بود مگر در طواف فرض بجنابت و در وطی بعد وقوف مسئله از هدی نفل و از هدی تمتع و از هدی قران صاحب هدی را خوردن
روا بود و هدیهای دیگر غیر از این سه هدی باشد خوردن از آن او را روا نبود مسئله هدی تمتع و قران را در روز نحر ذبح کند و غیر آنرا
هر گاه که بخواهد لیکن ذبح کردن هیچ هدی در خارج حرم روا نبود و تصدق آن بفقرا حرم مختص نباشد مسئله جل هدی و زمام
آنرا تصدق کند و اجرت ذبح را از هدی ندهد و بضرورت بر هدی سوار شود و شیر هدی را ندوشد و چون شیر غلبه کند و حاجت شود آب
سرد بر پستان هدی پاشد که بند شود و بماند مسئله اگر هدی در راه نزدیک بهلاک شد یا بعیبی فاحش معیب گشت چنانکه از دیت یا گوش
آن زیاده از ثلث بریده شد یا چشم آن زیاده از ثلث کور گشت در هدی واجب بجای آن هدی دیگر بدل کند و آن هدی را اورا
باشد هر چه خواهد بکند و در هدی نفل معیب پس از آن هیچ لازم نیاید مسئله چون هدی نفل در راه قریب بهلاک شود آنرا
ذبح کند و قلاده آنرا بخون آن تر کرده بر کوهان آن بزند تا اعلام شود بر آنکه حق فقرا است غنی آنرا نخورد فصل وقوف در
مسئله چون حاجیان وقوف بعرفات کردند قومی گواهی داد که بعد از روز عرفه وقوف کرده اند گواهی ایشان
مقبول نباشد زیرا که تدارک آن ممکن نیست و اگر مقبول باشد در مردم فتنه واقع بود و نیز اگر بیگاه روز نهم مردم آنرا روز
روز ترویه گمان میکنند گواهی دادند که این روز عرفه است قبول کرده نشود زیرا که اجتماع مردم درین شب دشوار است
پس بقبول کردن شهادت فتنه واقع شود مسئله اگر مردم وقوف بعرفات کردند بعد از آن معلوم شد که در حساب
غلط کرده در روز ترویه وقوف کرده اند اگر تدارک وقوف ممکن باشد امام مردم را بوقوف عرفات امر کند و اگر
نباشد باعتبار آنکه تدارک آن ممکن نیست غلطی ایشانرا اعتبار نبود حج تمام شود و باعتبار آنکه جواز مقدم را
در شرع نظیر جایز نیست حج صحیح نباشد و غلطی معتبر بود مسئله هر که روز دوم از ایام نحر جمرة الاولی را ترک داد و در
جمرة الوسطی و جمرة العقبه سنگریزه انداخت چون خواهد که سنگریزه جمرة الاولی را قضا کند حسن است که

۸۱

هرد و اخیر را نیز اعاده کند و اگر بهمان اکتفا کرد جایز بود مسئله هر که نذر کرد که پیاده حج گذارد تا طواف زیارت
پیاده باشد بعد از آن اگر سوار شد روا بود مسئله اگر شخصی کنیزک محرمه خرید که باذن مالک خود احرام بسته است
جایز است که او را بجماع حلال کند و آن چنانست که تقصیر موی یا بچیدن ناخن حلال کرده باوی جماع کند و اگر بی اذن مولی
احرام بسته است آن احرام را اعتبار نباشد کتاب النکاح مسئله نکاح موضوع است از برای ملک متعه یعنی از برای
حلیه انتفاع مرد از زن بخلاف غیر آن چون بیع و هبه که آن برای ملک متعه موضوع نیست اگرچه با آن نیز ملک متعه ثابت
شود مسئله بارتباط ایجاب و قبول نکاح منعقد شود و باید که لفظ هر دو ماضی باشد چون زوجت و تزوجت یا یکی
ماضی بود و دیگر مستقبل باشد چون زوجنی و زوجت اگر عاقدین معنی الفاظ را ندانند بدانکه زوجنی توکیل است
و زوجت در جواب آن هم ایجاب است و هم قبول زیرا که در نکاح یک کس متولی هر دو طرف میشود بخلاف بیع که در آن
یک کس متولی دو طرف نمیشود بنا بر آنکه در بیع حقوق عقد بسوی عاقدین راجع شود در نکاح بسوی موکلین گردد
و اگر عاقدین غیر از ایشان است سفیر محض بود مسئله اگر شخصی زن را گفت خویشتن را بفلان بزنی دادی وی جواب
گفت دادم بعد از آن مرد را گفت پذیرفتی وی گفت پذیرفت نکاح منعقد شود چنانکه اگر گفت مر بایع را که فروختی وی گفت
فروختم بعد از آن گفت مر مشتری را که خریدی وی گفت خریدم بیع منعقد گردد مسئله اگر زنی و مردی بحضور گواهان
گفتند ما زن و شوهریم نکاح منعقد نشود مسئله نکاح جایز است بلفظ نکاح و تزویج و هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا
نه بلفظ اجاره و اعاره و وصیت مسئله شرط است در جواز عقد نکاح که هر واحد لفظ یکدیگر را بشنود و نیز شرط است
که عقد نکاح بحضور دو مرد حر یا یک مرد حر و دو زن آزاده منعقد شود و نزد امام شافعی بحضور دو مرد آزاد نکاح
منعقد نشود و نیز شرط است که گواهان عاقل و بالغ باشند و مسلم بوند و لفظ هر دو عاقد را در یکوقت بشنوند اگر
متفرق شنیده شد چنانکه هر دو عاقد بحضور یک گواه عقد بستند چون وی غایب شد بحضور دیگر بستند نکاح منعقد
نشود مسئله بحضور دو فاسق یا دو محدود در قذف یا دو نابینا نکاح روا بود و نیز روا بود بحضور دو ابن زوج
یا زوجه یا بحضور دو ابن که یکی ابن زوج باشد و یکی ابن زوجه بود یا هر دو ابن آن هر دو بودند چنانکه در میان زوج
و زوجه فرقت واقع شود چنانکه در مشتهیات جلیبی است لیکن اگر قریب گواهان دعوی نکاح کنند بگواهی ایشان نکاح
ثابت نشود چنانکه اگر بحضور دو ابن زوج نکاح کرده باشند چون زوج دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح

۸۲

ثابت شود و همچنین اگر بحضور دو ابن زوجه نکاح بستند چون زوجه دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت نشود
مسئله نکاح مسلم با ذمیه که کتابیه باشد بحضور دو ذمی روا بود لیکن اگر مسلم منکر شود بگواهی دو ذمی نکاح ثابت نشود
چه گواهی کافر بر ضرر مسلم مقبول نیست اما اگر مسلم دعوی نکاح کند بگواهی ایشان مقبول باشد چه گواهی کافر بنفع مسلم
مقبول بود مسئله اگر پدر مردی دیگر را برای نکاح صغیره خود امر کرد و وی او را بحضور یک کس شخصی تزویج نمود نکاح روا نبود
و اگر در وقت نکاح پدر نیز حاضر باشد روا بود زیرا که چون پدر حاضر باشد عبارت وکیل بسوی پدر راجع شود و وکیل او
هر دو گواه شوند مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بحضور یک کس شخصی تزویج کرد نکاح روا نبود و اگر در وقت نکاح دختر حاضر
است روا بود زیرا که چون بالغه حاضر باشد عبارت پدر بسوی وی راجع گردد گویا که وی خود عقد کرده است لیکن پدر
و آن کس را دیگر هر دو گواه باشند **فصل در محرمات** مسئله حرام است بر مرد اصل او و فرع او و خواهر او و دختر خواهر او
و دختر برادر و عمه او و خاله او و دختر موطوءه او و مادر منکوحه او اگرچه موطوءه نباشد و زوجه اصل او و فرع او و اینهمه
این از روی رضاع بدانکه رضاع هر قسم شامل است چند قسم را چنانکه دختر خواهر مثلا شامل است دختر رضاعی خواهر
نسبی را و دختر نسبی مر خواهر رضاعی را و دختر رضاعی مر خواهر رضاعی را مسئله حرام است بر مرد فرع مزنیه او و ممسوسه او
که بشهوة باشد و ماسه او که بشهوة بود کذا فی جامع الرموز بدانکه مراد از مس بشهوت نزدیک بعضی اشتهای قلب است
و التذاذ بآن و در زنان نیست مگر همین و در مردان نزدیک بعضی انتشار آلت است یا زیادتی انتشار هو الصحیح مسئله
حرام است بر مرد فرع منظوره او که بفرج داخل او بشهوت نظر کرده باشد مسئله حرام است مر او را اصول موطوءه او و ممسوسه او
و منظوره او که مس بآن یا نظر بفرج داخل آن بشهوت کرده باشد مسئله دختر نه ساله که مشتهاة باشد و گاه
نباشد این خلاف بعظم جثه است و بصغر آن اما کم از نه ساله فتوی آنست که مشتهاة نباشد مسئله جمع کردن
دو خواهر را در نکاح یکمرد حرام است و نیز حرام است که در عدة طلاق یک خواهر دیگر خواهر را نکاح کند اگرچه طلاق بائن
باشد و نیز حرام است وطی کردن دو خواهر را بملک یمین و نیز حرام است جمع کردن در وطی بنکاح یا بملک یمین میان دو زنی
که هر کدام ایشان را اگر مرد فرض کنیم دیگری بروی حرام باشد مسئله اگر خواهر کنیزک خود را که موطوءه اوست نکاح کرد
هیچکدام را وطی نکند تا یکی را بر خود حرام نگرداند بدانکه بآزاد کردن یا بفروختن کل یا بعض کنیزک را یا تزویج کردن آنرا
بشخصی کنیزک بروی حرام شود پس خواهر وی که آنرا نکاح کرده است بروی حلال گردد مسئله اگر شخصی دو خواهر را بیک عقد

زوج کرده معلوم نیست که اول کدام تزویج کرده است میان ایشان تفریق کند و بنصف مهر یکی برای هر دو خواهر باید
زیرا که نکاح اخیر باطل است بآن مهر ثابت نشود و اول را پیش از وطی جدا کرده اند پس برای وی نصف مهر باشد و چون
معلوم نیست که اول کدام است آن نصف را در میان هر دو قسمت کنند و اگر هر دو را بیک عقد تزویج کرده است نکاح باطل شود
و هیچ لازم نیاید مسئله جمع کردن میان زن و دختر زوج آن زن که از زنان دیگر باشد حرام نیست زیرا که اگر زن را مرد
فرض کنیم دختر زوج بر وی حرام نمیشود بنا بر آنکه میان ایشان قرابتی نخواهد بود و اگر چه فرض کردن دختر را پسر
بر وی حرام میشود زیرا که پسر زوج زن بر زن حرام است مسئله جایز است نکاح کردن کافره اگر کتابیه باشد و صابیه را
اگر کتابیه بوده و عابده کواکب نباشد مسئله محرم و محرمه را جایز است که خود را تزویج کند مسئله آزاد را جایز است که کنیز
مسلمه یا کتابیه نکاح کند اگر چه با طول حره باشد یعنی بر مهر و نفقه حره قدرت داشته باشد نزدیک امام شافعی جایز نیست
کتابیه را نکاح کند اگر چه بی طول حره باشد زیرا که قول الله تعالی من فتیاتکم المؤمنات بمفهوم مخالف منع میکند جواز نکاح
کتابیه را با طول حره نزدیک وی جایز نیست که آزاد کنیز را نکاح کند اگر چه مسلمه باشد زیرا که قول الله تعالی ومن لم یستطع
منکم طولا دلالت میکند بر آنکه با وجود طول حره نکاح کنیز روا نبود ما میگوئیم که اصل در هر شی حل است و چون منع
طول حره را حکم نکاح کتابیه بیان نفرمود پس آن بر حل اصلی باشد یا آنکه مفهوم مخالف نزدیک ما معتبر نیست مسئله
هر که در نکاح او کنیز باشد جایز است که با وجود آن حره را نکاح کند بخلاف اگر حره در نکاح او بود یا در عدت او باشد اگر چه عدت
از طلاق بائن بود جایز نیست که کنیز را نکاح کند مسئله آزاد را جایز است که چهار زن را نکاح کند و هر چهار را در نقص
خود آزاد حره شوند یا مملوک بوند زیاده از چهار روا نبود و بنده را زیاده از دو زن روا نباشد مسئله جایز است نکاح
کردن زنیکه حامل است از زنا و لیکن وطی او جایز نیست تا آنکه از حمل خلاص شود مسئله جایز است نکاح کردن کنیز را که
موطوره سید خود است و لیکن استبرا واجب نیست بر زوج استبراء آن و نیز جایز است نکاح کردن موطوره بزنا و بر زوج استبراء
آن واجب نیست مسئله اگر دو زن را بیک عقد نکاح کرد و یکی از آن هر دو بر وی حرام است نکاح دیگر جایز باشد مسئله
جایز نیست نکاح سید با کنیز خود و نکاح بنده با خاتون خود و نکاح مسلم با مجوسیه یا وثنیه و نکاح آزاد با پنجم در عدت
چهارم و نکاح بنده با سیوم در عدت دوم مسئله جایز نیست نکاح زن حامله که نسب حمل او ثابت باشد اگر چه از حربی
بود یا از بندیان دار حرب بود مسئله نکاح متعه و نکاح موقت روا نبود و صورت متعه آنکه مردی بزنی بگوید بقصد

۸۴

اینقدر مدت با انعقاد بال از تو تمتع میگیرم و وی قبول کند و صورت موقت آنکه مردی زنی را گوید که معین القدر بمی مال
بحضور دو کس نکاح کند کذا فی حاشیة الجلبی **باب الولی فی الکفو** مسئله اگر زن آزاد که مکلفه بود یعنی عاقله بالغه
باشد بحضور ولی با غیر کفو نکاح کند روا بود و ولی را جایز ست که از قاضی فسخ بکناند و نزد حسن بن زیاد روا نباشد
امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضیخان و نزدیک امام محمد بر اجازت ولی موقوف باشد و نزدیک
امام مالک و امام شافعی بعبارت زنان نکاح روا نبود مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضای وی
تزویج کند اگرچه بالغه بکر باشد زیرا که نزدیک ما بر بالغه جبر نبود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی بر ثیبه جبر نباشد
اگرچه نابالغه بود و بس بکر را اگر صغیره باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که ثیبه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد
نزدیک ما ولی را جایز ست که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر را و جد را مسئله اگر بکر بالغه را
خبر نکاح وی کرده اند یا ولی وی طلب کرد از وی اذن نکاح وی را و در هر دو صورت زوج را معین ساختند
و وی خاموش ماند یا بخندید یا اشک روان کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهزل خندیده باشد یا بآواز گریسته
باشد زیرا که بخندیدن بهزل و گریستن بآواز اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و صحیح آنست که در ثبوت اذن
مذکور ذکر مهر شرط نبود و در جامع الرموز میگوید که این وقتی ست که مزوج وی پدر بود یا پدر پدر بکلان باشد و در غیر آن شرط
ست که مهر مذکور باشد مسئله اگر غیر ولی اقرب از بکر بالغه برای تزویج او دستوری خواست تا آنکه بزبان نگوید اذن
ثابت نشود و در ثیبه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن بزبان اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و بروایت
کرخی در حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی الشرح مسئله زنیکه بکارت وی بجستن یا بحیض یا بجراحت
یا بکلان سالی یا بزنا زائل شود در حق ثبوت اذن حکم بکر دارد یعنی سکوت او رضا باشد مسئله اگر مردی
بر بکر بالغه دعوی کرد که چون خبر نکاح من بتو رسید تو سکوت کردی و وی گفت من آن خبر را رد کرده ام قول این معتبر
بود مگر آنکه مرد بر سکوت وی گواه بیارد و اگر مرد گواه ندارد نزدیک امام بر زن سوگند لازم نیاید زیرا که نزدیک
ایشان در نکاح سوگند نیست مسئله ولی را جایز ست که صغیر و صغیره خود را بکسی تزویج کند اگرچه صغیره ثیبه باشد
و نزدیک امام شافعی در ثیبه روا نبود زیرا که نزدیک وی بر ثیبه جبر نیست و اگر ولی غیر پدر یا جد بود صغیر و صغیره را
جایز ست که چون بالغ شوند یا بعد از بلوغ ایشان از علم نکاح خود شوند نکاح را فسخ کنند و نزدیک امام شافعی

٨٥

غیر از پدر و جد را جایز نیست که صغیر و صغیره را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن کرده ام مسئله در وقت بلوغ
یا در وقت علم بنکاح سکوت بکر رضا باشد و تا آخر مجلس اختیار بود و اگرچه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل وی عذر
نیست بخلاف کنیزکی که در نکاح کسی باشد چون آزاد شود او را خیار است که نکاح را فسخ کند و اگر از خیار خود جاهل بود
جهل وی عذر باشد زیرا که کنیزک از خدمت مالک فارغ نیست تا که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ است
و طلب علم فریضه است لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و به تقصیر عذر نمیشود و گفته شود
که کلام یا در وقت بلوغ است و نگر اینکه پیش از بلوغ تکلیف باحکام شرع نیست بنابر آنکه گوییم که چون کودک
مراهق شود یعنی قریب ببلوغ رسد بروی واجب میشود که احکام شرع از ایمان و جز آن بیاموزد یا ولی او را
میگوید که او را بیاموزاند چه وی را جهل گذاشتن لایق نیست قال علیه السلام مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا
واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا مسئله خیار کودک که بالغ شود و خیار ثیبه که بالغه گردد بی رضای صریح یا دلالت
بران ساقط نشود و با ستادن از مجلس باطل نگردد و رضای صریح آنکه بگوید راضی شدم و دلالت بر آن آنکه
روی وی ببوسد یا مساس کند یا بزن مهر دهد یا زن مهر زوج قبول کند مسئله چون صغیر و صغیره بالغ شوند برای
فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط است زیرا که در فسخ نکاح لازم کردن ضرر است بر زوج و آن بی حکم قاضی ممکن نیست بخلاف
کنیزکی که آزاد شود برای فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط نیست زیرا که منع میکند زیادتی ملک را بر خود بنابر آنکه
زوج وی پیش از آزاد شدن وی مالک دو طلاق بود اکنون مالک سه طلاق میشود برای منع کردن ضرر را
از خود حکم قاضی در کار نیست کذا فی الهدایه مسئله اگر یکی از صغیر و صغیره که غیر از پدر و یا جد او را با غیر کفو تزویج
کرده باشد پیش از بلوغ بمرد دیگر او را وارث میشود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بتفریق نکاح وی حکم کرده باشد
زیرا که پیش از تفریق قاضی نکاح وی صحیح بود مسئله ولایت نکاح صغیر و صغیره مر عصبه راست که منتسب باشد یعنی
مردی بود که بی توسط زن بوی نسبت داشته باشد بخلاف عصبه بالغیر و عصبه با غیر که ایشان را ولایت
تزویج نیست چنانکه دختر مجنونه یا پسر او عصبه مجنونه است و او را بران مجنون ولایت تزویج نیست و همچنین خواهر مجنونه
یا دختر او عصبه مجنونه است و او را بدان ولایت تزویج نیست مسئله ولایت عصبه که آزاد باشد و مسلم و مکلف بود
در تزویج ولد مسلم بر ترتیب ارث است یعنی اول جزء است هر چند پایان رود و اگر نباشد اصل است هر چند

بالا رود و اگر نباشد جزء اصل قریب ست چون برادر و اگر نباشد جزء او هر چند بپایان رود و اگر نباشد

جزء اصل بعید ست چون اولاد جد ست و اگر نباشد جزء او الاقرب فالاقرب بعد از آن اعتبار مر قوت قرابت

راست پس عیانی بر علاتی مقدم باشد مراد از اعیانی برادر حقیقی ست و از علاتی برادر پدری کذا فی شرح الچلپی

مسئله در کافر مسلم را ولایت نباشد اگرچه مسلم عصبه او بود چنانکه در مسلم کافر را ولایت نبود اگرچه کافر عصبه او باشد

مسئله اگر از عصبه کسی نباشد ولایت تزویج مر مادر را بود و اگر مادر نباشد مر ذو رحم را باشد یعنی قریب را بود

که غیر ایشان ست که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب اگر از خویشان کسی نباشد ولایت تزویج مر مولای

موالات را باشد یعنی کسی که با وی عهد کرده ست که اگر از من جنایت شود دارث جنایت من بر تو باشد و اگر

بمیرم ارث من ترا باشد و اگر مولای موالات نباشد ولایت تزویج مر سلطان راست و اگر نباشد مر قاضی را

که سلطان در منشور او تزویج صغار نوشته باشد مسئله ولی البعید را جایز ست که در غیبت منقطعه ولی اقرب

تزویج صغار نماید بدانکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف ست بقول بعضی مدتی ست که ناکح در آن مدت

انتظار ولی اقرب نکند و علیه الاکثر و نزدیک بعضی از متاخران مدت سفر ست مسئله ولایت تزویج زن

مجنونه مر ابن او راست اگرچه پدر موجود باشد زیرا که ابن در عصبه از پدر مقدم ست چنانکه مذکور شد مسئله

کفایت در نکاح اهل عرب از روی نسب باشد یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش

باشند بدانکه هر که از اولاد نضر بن کنانه ست قریش ست و هر که بالای نضر ست قریش نیست و آنکه کفارت نسب

خاص بعرب شد بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفارة ایشان باسلام بود یعنی هر که پدر و پدر کلان

وی مسلم ست کفو باشد مر کسی را که چند کرسی وی مسلم ست و هر که خود مسلمان شده ست کفو نیست مر کسی را که پدر کلان

وی مسلمان شده ست و نیز کفارت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده معتق کفو نیست مر حره را و هر که پدر وی

آزاد شده ست کفو نیست مر کسی را که پدر و پدر کلان وی آزاد ست و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق

اگرچه معلن نباشد کفو نیست دختر مرد صالح را و بقول بعضی اگر معلن نباشد کفو ست و در شرح چلپی می آرد

این دقیق ست که دختر مرد صالح صالحه بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو وی باشد کما اختاره ابن

الساعاتی و نیز از روی مال بود یعنی هر که در وقت تزویج از مهر معجل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مر صبیه

٨٧

زن را اگرچه فقیره بود و هر که در وقت تزویج بر مهر و نفقه قادر باشد کفو است مر زنی را که خداوند اموال عظیمه
و هو الصحیح زیرا که مال آینده و رونده است پس زیادتی را از قدر وجوب اعتبار نباشد و نیز معتبر است نزد وی حرفه یعنی
بافنده و حجام و کناس و دباغ کفو نیست مر عطار یا بزاز یا صراف را و به یفتی مسئله اگر زنی مکلفه آزاده کمتر از مهر
مثل کفو خود نکاح کرد ولی او را جایز است که برای فسخ نکاح بر قاضی مرافعه کند تا وی در مهر زیادتی کند یا قاضی
در میان ایشان تفریق نماید فصل در نکاح فضولی مسئله نکاح فضولی موقوف است بر اجازت کسی که از جانب وی فضولی
است یعنی اگر شخصی زنی را با مردی بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و همچنین اگر دو فضولی
دو زن و مردی بی اذن ایشان نکاح کردند بر اجازت ایشان موقوف بود مسئله یک کس اگر از هیچ جانب فضولی
باشد هر دو طرف نکاح را متولی می‌شود یعنی مالک می‌شود ایجاب و قبول را و در کار نیست که هر دو تکلم کند زیرا که
گفتن وی که فلان زن را به فلان مرد تزویج کردم کافی است یعنی احتیاج نیست که بعد از آن بگوید قبول کردم
و آنکه یک کس متولی می‌شود بر چند قسم است یکی آنکه اصیل و ولی باشد چنانکه ابن عم بنت عم را که صغیره بود با خود
تزویج کند دوم آنکه اصیل و وکیل باشد چنانکه زنی مردی را وکیل کرد که وی او را با خود تزویج کند سیوم آنکه از هر دو جانب
ولی باشد چنانکه بنت صغیره خود را با ابن برادر خود که صغیر بود یا ابن صغیر خود را با بنت برادر خود که صغیره باشد
تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی را برای نکاح خود وکیل کند و مردی همان شخص را
برای نکاح خود وکیل سازد پنجم آنکه ولی و وکیل باشد چنانکه ابن عم بنت عم خود را که صغیره است با کسی که او را
برای نکاح خود وکیل کرده است تزویج کند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که یک فضولی از هر دو جانب
متولی شود خواه از هر دو جانب متولی شود خواه از هر دو جانب فضولی باشد خواه از یک جانب فضولی بود
چنانکه اصیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل و فضولی باشد مسئله هرگاه شخصی برای نکاح
خود به زنی غیر معین وکیل کرد و وی او را به کنیز کسی شخصی تزویج نمود روا باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان
نابالغ صغیر یا صغیره را به غبن فاحش یا به غیر کفو تزویج کرد نزد امام روا باشد پس بعد بلوغ ایشان را حق فسخ
نماند و نزد صاحبین روا نبود کذا فی الهدایه و اگر غیر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کرده است بعد
بلوغ بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی مر دیگری را امر کرد که با [illegible] وی [illegible] تزویج کند

۸۸

کنذا و برای وی دو زن بیک عقد تزویج کرد نکاح هر دو روا بود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول جایز بود و ثانی جایز نباشد **باب المهر** **مسئله** اقل مهر نزدیک ما ده درم است و نزدیک امام شافعی هر چه صالح بود بها بودن صالح بود مهر بودن را اگرچه کم از ده درم باشد **مسئله** اگر کم از ده درم مهر بست ده درم واجب شود و اگر ده درم یا زیاده از آن مهر بست بعد از وطی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه تمام مسمی واجب گردد و اگر پیش از وطی و پیش از خلوت صحیحه طلاق داد نصف آن لازم آید **مسئله** اگر در عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد کذا فی جامع الرموز یا شراب یا خوک را مهر بستند یا خمّ معین را مهر بستند و گفتند که این پر از سرکه است و آن پر از شراب بود یا شخصی معین را مهر ساختند و گفتند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دابه غیر معین یعنی بی بیان جنس آن مهر نمودند یا مقابله تعلیم قران یا مقابله آنکه یک سال زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج دختر یا خواهر یکی را با تزویج دختر یا خواهر دیگر در همه این صورتها نکاح روا بود بعد از وطی یا خلوت یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطی یا خلوت طلاق داد متعه واجب شود یعنی سه جامه پیراهن و دامنی و چادر لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از پنج درم کم نبود و نزدیک امام کرخی بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنابر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح مقابله خدمت بود همان خدمت واجب شود **مسئله** مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقداری راضی شده اند بوطی کردن یا بمردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطی طلاق داد متعه لازم آید و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد **مسئله** اگر زوج بر مهر مسمی چیزی افزود بر ذمه زوج واجب شود و بطلاق پیش از وطی زیادتی ساقط گردد **مسئله** زوجه را جایز است که بعض مهر را یا کل آن را از ذمه زوج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر مسمی زیاده کرده باشد زیادتی را ساقط کردیم روا بود **مسئله** خلوتیکه بی مانع باشد واجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطی سه قسم است یکی حسّی چون مرض یکی از زوج و زوجه کذا فی جامع الرموز دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سیوم طبعی چون حیض و نفاس بدانکه مراد از خلوت آنست که زوج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ یکی بی اذن ایشان بر ایشان مطلع نتواند شد یا بسبب تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

بداند که این زوجه من است اگرچه زوج مجبوب باشد یا عنین بود یا خصی باشد یا روزه دار باشد بروزه قضا فی الاجر
یا بروزه نذر بیک روایت بدانکه مجبوب آلت و خصیتین بریده را گویند کذا فی شیخ چلپی و عنین آنکه بر زن قدرت نداشته باشد
و خصی آنکه خصیتین او برآورده شده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله یا روزه ماه رمضان که قضا باشد کذا فی جامع الرموز
و با احرام فرض یا نفل و یا حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت نشود
و با نماز نفل ثابت شود و عدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود اگرچه مانع از وطی چون مرض و جز آن موجود
باشد مسئله زنی را که پیش از وطی طلاق داده است و مهر مسمی ازدر برای وی بر زوج متعه واجب شود و مر غیر آن را متعه
مستحب باشد مگر آنکه مهر وی مسمی بود و پیش از وطی او را طلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از وطی طلاق داده
برای وی متعه مستحب بود و مهر وی مسمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن او معقود علیه را بزوج او را به طلاق
در وحشت انداخته است پس مستحب است که داده شود او را چیزی که از واجب زیاده باشد و واجب در صورت تسمیه مسمی
و در غیر آن مهر مثل و اگر پیش از وطی طلاق داده است در صورت تسمیه مسمی است متعه مستحب نباشد زیرا که وی بمقابله
بضعه نصف مسمی را خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نبود و در صورت غیر تسمیه متعه واجب شود
زیرا که زن چیزی را نگرفته است پس طلب تقطیع بی مال نباشد مسئله اگر زنی هزار دینار را که مهر وی بود از زوج
گرفته باز بزوج بخشید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد پانصد دینار را از زن دیگر نگیرد زیرا که زن قبض کرده است
تمام مسمی را و واجب نشده است بر زوج مگر نصف آن پس پانصد را بزوج رد بکند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعضی
تمام را بخشید یا باقی را ساقط کرد بعد از آن زوج پیش از وطی طلاق داد هیچ چیز بر زن رجوع نکند زیرا که
زن در صورتیکه تمام را بخشید از زوج چیزی نگرفته است که رد بکند و در صورتیکه باقی را ساقط کرد زیاده از حق
خود نگرفته است که رد نماید و اگر مهر زن متاع باشد و زن آن را از زوج گرفته باز بزوج هبه نماید و زوج او را پیش
از وطی طلاق دهد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آن را بزوج واپس داد قبض وی نماند بنا بر آنکه متاع
معین او را واپس داده است بخلاف در صورت درهم و دینار که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را بهزار درم نکاح کرد
بر این شرط که او را از شهر نبرآرد یا بر این شرط که بر وی زن دیگر نخواهد یا تبرع کرد که اگر از شهر نبرآرد یکهزار است
و اگر برآرد دو هزار و از شهر برآورد و زن دیگر نخواست هزار درم برای زن بر زوج لازم شود و در عکس آن

41

در صورت اول باتفاق مهر مثل واجب شود و در صورت سیوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط اول
صحیح است و ثانی فاسد اما در صورتیکه شرط کرده است اگر برآورد دو هزار است و از شهر برآورد مهر مثل را از دو هزار زیاده
ندهد و از یکهزار کم نکند زیرا که هر دو متفق اند که مهر از دو هزار زیاده نباشد و از یکهزار کم نشود و نزدیک صاحبین اگر از شهر
برآورد و شرط کرده است که اگر برآورد دو هزار است دو هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام زفر
مهر مثل واجب گردد زیرا که نزدیک وی هر دو شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابله این غلام
یا آن غلام و قیمت یکی هزار است و قیمت دیگر دو هزار و مهر مثل هزار و یا پانصد است مثلا مهر مثل واجب شود و اگر مهر مثل
هزار است یا کم از هزار غلامیکه قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاده از آن غلامیکه
قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او را طلاق داد نصف غلامیکه قیمت آن کمتر باشد
نزدیک همه لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابله دو غلام معین نکاح کرد و یکی از ایشان آزاد بود همان یک غلام مهر شود
و اگر قیمت آن از ده درم کم باشد ده درم را تمام کنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در نکاح بکارت زن را شرط کردند
و زوج او را ثیبه یافت تمام مهر واجب شود مسئله اگر اسپ را یا جامه هروی را مهر بستند صفت آن را بیان نمودند یا مکیل
یا موزون را مهر ساختند و جنس آن را بیان کردند تا آنکه صفت آن را بیان نمایند روا بود و مسمی میانه یا قیمت آن
واجب شود و در مکیل و موزون اگر وصف آن را نیز بیان کرده است همان وصف لازم آید مسئله در نکاح فاسد بی وطی
هیچ واجب نشود اگرچه خلوت کرده باشد و بعد از وطی نسب ثابت شود و مهر مثل لازم آید اگرچه مسمی زیاده از مهر
مثل باشد اما اگر مسمی کم از مهر مثل باشد همان مسمی واجب شود و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد از وقت
دخول تا وقت وضع شش ماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا وقت
وضع شش ماه معتبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل زن
آنست که مهر باشد مر مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه و در سال عمر و در حسن و مال و عقل و دیانت و
صلاح و شهر و زمانه و بکارت و ثیابت در وقت نکاح مثل او باشد و اگر از قوم پدر او بدین صفات یافته
نشود از مردم بیگانه در این صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او باشد
چنانکه دختر عم پدر او را الخ مسئله ولی زن را جایز است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگرچه زن

صغیره باشد وزن را اختیار است که از زوج طلب کند یا از ضامن او که ولی زن است طلب نماید اگر ولی ادا کرد

بر زوج رجوع کند مگر آنکه بی امر زوج ضامن شده باشد و گفته نشود که اگر ولی صغیره ضامن شود باید که یک کس هم مطالب

باشد و هم مطالب بود زیرا که میگوییم که حقوق عقد در نکاح بجانب اصل راجع شود و ولی سفیر محض باشد بخلاف بیع

که حقوق عقد آنجا بسوی عاقدین راجع شود **مسئله** زن را جایز است که پیش از گرفتن مهر معجل اگر در عقد معین است

یا پیش از گرفتن آنچه مثل او را در عرف از قدر مسمی معجل شود زوج را از وطی منع کند و همراه وی بسفر نرود و اگرچه

پیش از منع زوج با وی برضای وی خلوت و وطی کرده باشد و نزدیک صاحبین بعد از وطی یا خلوت برضای

وی او را حق منع نباشد زیرا که چون زوج معقود علیه را برضای وی قبض نمود زن را در آن حق استرداد نماند

و نزدیک امام هر وطی معقود علیه است پس تسلیم بعض واجب نکند تسلیم باقی را **مسئله** اگر زن پیش از گرفتن مهر معجل

یا مهر مثل مهر معجل زوج را از وطی منع کرد یا با وی بسفر نرفت نفقه آن از زوج ساقط نشود **مسئله** زن را جایز است

که پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل بی اذن زوج بسفر رود و یا برای کاری یا برای زیارت اهل خود بی اذن وی

از خانه برآید و بعد از گرفتن روا نبود **مسئله** در صورتیکه مهر معجل و موجل را بیان نکرده باشد زن را برای گرفتن

کل ولایت منع نبود و هو المختار زیرا که متاخران بنابر متعارف همین را اختیار کرده اند اگرچه اصل مذهب آنست که

برای گرفتن کل ولایت منع باشد زیرا که مهر عوض بضع است پس مادام که تمام عوض را قبض نکند تسلیم بضع

واجب نشود **مسئله** اگر تمام مهر موجل باشد زن را ولایت منع نماند زیرا که حق زن ساقط شود **مسئله** اگر زوج

مهر معجل را یا مثل آنرا بزن ادا کرد جایز است که او را بسفر برد کذا فی ظاهر الروایة و بقول بعضی جایز نیست

و به افتی الفقیه ابو اللیث و در کم از مدت سفر جایز بود **مسئله** اگر میان زن و شوی در نفس مهر خلاف

واقع شد چنانکه یکی گفت مهر مذکور نشده است و دیگر گفت اینقدر مذکور شده است هر که گواه آورد قول وی

معتبر باشد و اگر هیچکدام گواه نیاورد نزدیک صاحبین بر منکر سوگند بود و اگر از سوگند نکول دعوی قدر مذکور

ثابت شود و اگر سوگند خورد مهر مثل لازم گردد و نزدیک امام باید که بی سوگند مهر مثل واجب باشد

زیرا که نزدیک وی در نکاح سوگند نبود **مسئله** اگر با وجود نکاح در قدر مهر خلاف واقع شد چنانکه زوج

گفت مهر صد درم است و زوجه گفت دو صد درم است هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر هر دو

۹۲

٩٣

هردو گواه آورده اند و مهر مثل موافق زوج است یا کمتر ازان گواهان زوجه معتبر باشد و اگر مهر مثل موافق زوجه است یا زیاده
ازان گواهان زوجه معتبر نشوند زیرا که گواهان ثابت میکنند خلاف ظاهر را و ظاهر در نکاح آنست که مهر مثل باشد
پس هر که دعوی خلاف مهر مثل میکند گواهان وی اقوی بود و اگر هیچ یکی گواه نیاورد هر که مهر مثل شاهد اوست
قبول وی با سوگند معتبر باشد و اگر مهر مثل در میان دعوی زن و شوی باشد چنانکه زن دعوی کرده بود دو صد درم را
و شوی گفته بود صد درم و مهر مثل صد و پنجاه درم باشد هر که گواه آورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آورند مهر
مثل لازم شود و اگر هیچکدام گواه ندارد بر هر دو سوگند آید هر که سوگند خورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورند
مهر مثل لازم گردد مسئله اگر شوی زن را پیش از وطی طلاق داد بعد ازان در قدر مهر اختلاف واقع شد هر که گواه آورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آورند و متعه مثل موافق مرد است گواهان زن را اعتبار بود و اگر متعه مثل موافق
زن است گواهان مرد را اعتبار باشد و اگر متعه مثل از دعوی زن کم است و از دعوی مرد زیاده هر که سوگند خورد
قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورند متعه مثل واجب شود و نیز اگر هیچکدام گواه ندارد بمتعه مثل حکم کنند مسئله
اگر بعد از مردن یکی از زن و شوی در اصل مهر یا در قدر آن اختلاف واقع شد حکم آن چون حکم در حالت حیات
ایشان باشد چنانکه مذکور شد مسئله اگر بعد از مردن زن و شوی میان وارثان ایشان در قدر مهر اختلاف
واقع شد قول وارثان شوی را اعتبار کنند و اگر در اصل مهر اختلاف باشد نزد یک امام هیچ لازم نیاید و نزد
صاحبین مهر مثل واجب شود و به یفتی مسئله اگر زوج چیزی را بزن فرستاد بعد ازان اختلاف شد زوجه گفت هدیه است
و زوج گفت مهر است قول زوج را بسوگند اعتبار کنند کذا فی جامع الرموز مگر در چیزی که از ذخیره نمیتوانند کرد
یا برای خوردن ساخته شده و در عادت ذخیره نکنند چون نان و گوشت و بعضی میوها کذا فی شرح الچلپی

فصل در نکاح اهل ذمی مسئله اگر ذمی ذمیه را بر میته یا بر غیر مهر نکاح کرد یا حربی حربیه را در دار حرب
بران نکاح نمود و آن در دین ایشان جایز بود نزد یک امام بر زوج هیچ لازم نشود اگرچه زوج او را
وطی کرده باشد یا پیش از وطی طلاق داده باشد یا زوج مرده باشد و نزد یک صاحبین بر ذمی بعد از وطی
یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و بطلاق پیش از وطی متعه لازم گردد و نزد یک امام زفر در حربی نیز
مهر مثل واجب شود کذا فی الهدایه مسئله اگر ذمی ذمیه را بخمر معین یا بخنزیر معین نکاح کرد و بعد ازان

هر دو مسلمان شدند یا یکی از ایشان مسلمان شد بر زوج همان معین لازم شود و در خمر و خنزیر معین قیمت آن لازم گردد و در خنزیر غیر معین مهر مثل وجب شود زیرا که خمر نزدیک ایشان چون سرکه نزدیک ما مثلی است و گرفتن خمر حلال است پس جبر اعراض از خمر قیمت آن واجب شود و خنزیر نزدیک ایشان چون شاة نزدیک ما از ذوات القیمه است پس برای اعراض از خنزیر مهر مثل لازم گردد زیرا که گرفتن قیمت خنزیر اعراض از خنزیر نباشد

باب النکاح الرقیق والکافر

مسئله اگر داده غلام یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد بی اذن سید نکاح کرد بر اذن موقوف باشد اگر اذن کرد روا بود و اگر نه باطل گردد مسئله اگر غلام با اذن سید نکاح کرد مهر زن بر غلام باشد و جایز است که برای ادای مهر او را بفروشند مگر آنکه مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان را بیع نکنند مسئله اگر بنده بی اذن مولا نکاح کرد و بعد از آن مولا گفت منکوحه را طلاق رجعی بده اجازت ثابت شود و نکاح روا بود زیرا که طلاق رجعی بی جواز نکاح معین ندارد و اگر گفت طلاق بده اجازت نبود زیرا که لایق غلام متمرد است که طلاق معین رد باشد اگرچه معین قبول را نیز احتمال دارد و اگر گفت جدا بکن نکاح باطل شود زیرا که این گفتن احتمال قبول ندارد مسئله اگر مولی بنده را بنکاح اذن نمود و وی زنی را بنکاح کرده وطی کرد در مهر آن وی را بفروشند اگرچه نکاح فاسد کرده باشد و همچنین از وطی در نکاح فاسد مهر واجب نشود و اگر بار دیگر همان زن را بنکاح صحیح کرد یا بنکاح صحیح زن دیگر خواست بر اجازت مولی موقوف بود زیرا که اجازت اول بنکاح فاسد تمام شده است مسئله اگر بنده ماذون مدیون شده بعد از آن مولی برای وی زنی خواست نکاح روا بود و زن با قرضداران دیگر بقدر مهر مثل خود شریک باشد و زیادت از آن لازم نشود پس اگر بنده را بفروشند زن موافق مهر مثل حصه خود را از بهای وی بگیرد و اگر مسمی کم از مهر مثل باشد بقدر مسمی حصه را از بهای وی طلب کند مسئله اگر مولی کنیزک خود را بشخصی به زنی داد کنیزک از ملک مولی برنیاید پس جایز است که او را خدمت فرماید و بیتوتت آن بر مولی واجب نشود اگرچه بر زوج بی بیتوتت نفقه لازم نیاید و پیش از بیتوتت هرگاه که زوج فرصت یابد او را وطی کند و مراد از بیتوتت آن است که در منزل خود برای وی جایی معین کند چنانکه زوج را کسی از آمدن در آنجا منع نکند و کنیزک را خدمت نفرماید و مولی را جایز است که از بیتوتت رجوع کند و بعد از رجوع نفقه از زوج ساقط شود و اگر بی طلب مولی کنیزک خدمت وی کند بیتوتت زائل نشود و نفقه آن

از زوج ساقط نگردد مسئله مولی را جایز است که بی اذن ده و غلام خود ایشانرا بکسی تزویج کند مسئله اگر زنی آزاد
پیش از آنکه زوج او را وطی کند خود را بکشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولی کنیزک پیش از آنکه زوج کنیزک او را
وطی کند کنیزک را بکشت بر زوج هیچ لازم نیاید زیرا که چون مولی خواسته است که پیش از سپردن کنیزک معقود علیه را
بزوج خود مهر را از زوج بگیرد مولی را از مهر محروم کند بخلاف در صورت اول زیرا که زن بی آنکه از زوج چیزی
بخواهد جان خود را برباد داده است و اگر بعد از وطی کردن زوج کنیزک مولی کنیزک را کشته است بر زوج کنیزک نیز
مهر واجب شود مسئله زوج کنیزک را جایز نیست که بی اذن سید او عزل کند زیرا که عزل منع از ولد است و ولد
کنیزک ملک سید است مسئله اگر کنیزک یا مکاتبه در نکاح شخصی باشد و مولی او را آزاد کند اختیار است ایشانرا
که نکاح را جایز دارند و یا فسخ کنند تا که آزاد بود یا بنده باشد زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است
یعنی اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق بود و اگرچه بنده باشد و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زوج ایشان که پیش از آزاد شدن ایشان مالک دو طلاق بود بعد از آزاد شدن مالک سه
طلاق خواهد شد پس ایشانرا جایز است که زیادتی قید را از خود منع کنند مع‌ذلک اگر زوج بنده باشد چون ایشان
آزاد شدند عار است ایشانرا که فراش وی شوند و نزدیک امام شافعی اگر زوج آزاد باشد ایشانرا خیار نیست
که نکاح را فسخ کنند زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ایشان بمردان است پس علت فسخ موجود نباشد مسئله
اگر کنیزک بی اذن سید خود کسی را بنکاح کرد بعد از آن سید او را آزاد نمود نکاح روا بود و خیار نمی ماند زیرا که کنیزک
خود راضی شده است و اگر پیش از آزاد کردن سید زوج او را وطی کرده است مهر او مر سید او را بود اگرچه از مهر مثل
زیاده باشد و اگر بعد از آزاد کردن وطی کرده است مهر همان کنیزک را باشد مسئله اگر مردی کنیزک ولد خود را
وطی کرد و چون کنیزک زاید دعوی کرد نسب آن ولد از آن پسر ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد و قیمت آن بروی
لازم آید زیرا که دلیل قول رسول علیه السلام انت و مالک لابیک پدر را جایز است که در مال ولد خود بقدر حاجت
مالک شود پس پیش از وطی کردن کنیزک ملک پدر گردد تا وطی حرام نشود و مهر لازم نیاید و قیمت مولود واجب
نگردد مسئله بعد از مردن پدر جد صحیح را حکم پدر باشد و اگر پدر کافر باشد در حکم مرده بود پس جد را که مسلم باشد
جایز است که بعد از وطی کنیزک ولد ابن خود را دعوی نسب مولود آن کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی کنیزک خود را به پدر

خود بزنی داد نکاح روا بود و مهر کنیزک بر پدر واجب شود و کنیزک ام ولد آن نگردد و قیمت آن لازم نیاید
و مولود به قرابت برادری آزاد شود مسئله اگر زن غلام آزاد باشد و سید غلام را بگوید که زوج مرا بهزار درم
از جانب من آزاد کن و سید چنان کند که غلام از جانب زن آزاد شود و نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک زن
می در آید بعد از آن آزاد میگردد دلیل ولاء غلام زن را باشد و اگر به نیت کفارت گفته است از کفارت وی واقع شود
و اگر بگوید از جانب من آزاد کن و بدل را ذکر نکند و سید آزاد کند نزدیک طرفین نکاح فاسد نشود و ولاء مر سید را باشد
و نزدیک امام ابو یوسف اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولای زن را باشد زیرا که اینجا ملک زن بهبه ثابت شود اگرچه قبض نبود
زیرا که هبه اینجا از قبض مستغنی باشد جواب این در ترجمه مذکور است مسئله اگر ذمی ذمیه را بی شهود نکاح کرد یا در عدت
کافر تزویج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد از آن هر دو مسلمان شدند نکاح باقی باشد و اگر محرم خود را چون
دختر یا خواهر را تزویج کرده است بعد از آن هر دو اسلام آوردند تفریق کرده شود اگرچه در دین ایشان جایز بوده است
مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان باشد و دیگر کتابی بود ولد صغیر ایشان به تبعیه مسلمان شود همچنین اگر هر دو کافر
باشند بعد از آن یکی از ایشان اسلام آورد ولد مذکور به تبعیه آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی و کتابی بود ۹۶
کتابی باشد زیرا که ولد صغیر از مادر و پدر تابع میشود کسی را که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان شد قاضی
بر دیگر اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آورد نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام مسلمان شد همین حکم دارد
مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود تفریق
قاضی طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق نبود زیرا که از زن طلاق نباشد بدانکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از
اسلام زن عرض اسلام بر وی لازم بود بخلاف زن اگر کتابیه باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بر وی اسلام عرض
کنند زیرا که مسلم را کتابیه جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان شد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد بر زوج مهر
لازم نشود مگر آنکه زن موطوءه او بود و موطوءه را تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان شد و زوج اسلام
نیاورد در موطوءه تمام واجب شود و در غیر موطوءه نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد
تفریق اینجا طلاق باشد و در طلاق پیش از وطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در دار حرب یکی از زوجین اسلام
آورد پیش دیگر اسلام عرض نکنند تا سه حیض یا سه ماه نگذرد فرقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج

۹۷

زوج کتابیه مسلمان شود کتابیه مر او را هنوز باشد مسئله اگر یکی از زوجین که هر دو کافر بودند از دار حرب بدار اسلام

آمد در میان ایشان فرقت واقع شود اگرچه در بند آمده باشد و بآن فرقت عدت لازم نشود دیگر آنکه زن بیاید در

دار اسلام آمده حامله بود پس پیش از وضع حمل تزویج او برای احتیاط روا نبود مسئله اگر یکی از زوجین

مرتد شد والعیاذ بالله بحکم قاضی نکاح برطرف شود اگرچه زن موطوءه زوج باشد و نزدیک امام محمد اگر زوج مرتد شده

است طلاق واقع شود و نزدیک مشایخ بلخ و سمرقند و نزدیک حاکم شهید اگر زن مرتد شده است نکاح

فاسد نشود و قاضی او را برای اسلام آوردن در بند دارد تا باب معصیت مفتوح نشود زیرا که اگر چنین نباشد

بسیار زنان برغبت شوی دیگر مرتد شوند و از آن شوی اول اعراض نمایند و بقول عامه علما نکاح

فاسد شود و او را بر نکاح با زوج اول جبر کنند و بفتوی اهل خوارزم هر قاضی را جایز است که میان ایشان

قلیل اگرچه یک دینار باشد برضا زوجه نکاح کنند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر یکی از زوجین مرتد شد

و زن موطوءه زوج است بر زوج تمام مهر لازم شود اگرچه زن مرتد شده باشد و اگر زن موطوءه زوج نیست

و زوج مرتد شده است نصف مهر بر زوج لازم شود و اگر زن مرتد شده غیر از سکنی از مهر و نفقه هیچ لازم نباشد

کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زن و شوی هر دو در یک وقت مرتد شدند و باز در یک وقت اسلام آوردند

نکاح فاسد نشود و اگر یکی پیش از دیگری مرتد شد یا اسلام آورد نکاح فاسد شود باب القسم مسئله

در جامع الرموز مے آرد مراد از قسم قسمت کردن زوج است ماکول را و مشروب را و ملبوس را و بیتوتت را

در میان زنان خود مسئله بر زوج واجب است که از زنان خود در بکره و ثیبه و جدیده و قدیمه و عتیقه و مسلمه و

کتابیه قسمت برابر کند مگر در صحبت در وطی واجب نیست که قسمت برابر کند کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است

که اگر قاضی زوج را امر بقسمت کرد و زوج خلاف آن نمود چون زن بقاضی مرافعه کند قاضی زوج را

عقوبت نماید و از سر نو بقسمت امر فرماید اگرچه پیش از خصومت یا بعد از خصومت تا مدتی از یکی

از زنان خود مانده باشد و در تقدیر قسمت و در ابتدا بآن اختیار مر زوج را باشد مسئله کنیزک اگرچه مکاتبه

یا مدبره بود یا ام ولد باشد و در قسمت بیتوتت با حره برابر نکند بلکه آزاد را نصف حره باشد لیکن در ماکول و

مشروب و ملبوس برابر بود کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر شخصی را یک زن باشد برای وی

در ثبوت تقدیر نبود و اگر با وجود آن سیر مهمانتر باشد از چهار روز یک روز برای زن بود و در سه روز باقی از همه زنها
نزد هر کس که داند باشد مسئله در سفر قسمت واجب نبود از جمله زنان با هر که خواهد سفر کند و قرعه اولی بود یعنی بر کاغذ نام سفر
و حضر نویسد و از انجمیر یا بچیزی دیگر پیچیده شود کودکی را امر کند که بدست هر کدام یکی بدهد در قرعه هر که آنهم سفر آید با وی سفر کند
تا دل هر کدام آزرده نشود مسئله اگر یکی از زنان نوبت خود بدیگری بختیار رود باشد و رجوع از آن جایز بود کتاب الرضاع
مسئله مراد از رضاع خوردن کودک است شیر زنی را در مدت رضاع کذا فی جامع الرموز مسئله مدت رضاع نزد امام اعظم دو نیم
سال است و نزد صاحبین دو سال و نزد امام زفر سه سال است و بقول بعضی پانزده سال است و بقول بعضی چهل سال
و بقول بعضی تمام عمر است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد چنانکه بشکم وی رسید اگرچه
یک قطره باشد رضاع ثابت شود کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بسبب نسب حرام شود بسبب رضاع حرام گردد مگر مادر رضاعی
برادر یا خواهر نسبی یا مادر نسبی برادر یا خواهر رضاعی او و مادر رضاعی خواهر یا برادر رضاعی او و خواهر رضاعی ولد نسبی یا
رضاعی او و خواهر نسبی ولد رضاعی او و جده رضاعی ولد نسبی یا رضاعی او و جده نسبی ولد رضاعی او و مادر رضاعی
عم یا عمه یا خال یا خاله رضاعی او چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است بدانکه حرام میشود به رضاع شیر دهنده و زوج او
که شیر از آن است با قوم هر دو بر شیر خوار چنانکه حرام میشود از نسب و حرام میشود فروع شیر خوار و زوجات بر آن
هر دو و ضابطه آن این است مسئله از جانب شیر دهنده همه خویش شوند و از جانب شیر خوار زوجات و فروع یعنی
شیر دهنده و شوهرش با فرزندان و پدران و مادران و برادران و خواهران ایشان خویش شیر خوار شوند و شیر خوار با زنش
یا شوهرش با فرزندان خود خویش شیر دهنده و شوهرش گردد مسئله حلال است خواهر رضاعی برادر نسبی یا رضاعی او و خواهر نسبی
برادر رضاعی او چنانکه حلال است از روی نسب خواهر مادری برادر پدری خود را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر
دو کس در مدت رضاع از پستان یک زن شیر خوردند حرمت رضاع ثابت شود بخلاف اگر از پستان یک بهیمه خوردند چون
گوسپند و شتر و گاو و جز آن حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با آب یا با دارو یا با شیر زن دیگر یا با شیر بهیمه خلط کردند
هر چه غالب باشد آن را اعتبار کنند پس اگر رنگ و مزه شیر آن زن را تغیر داد بخوردن آن در میان آن زن و در میان خورنده رضاع
خورنده رضاع ثابت نشود کذا فی شرح الچلپی و نیز درست است بروایت امام محمد و امام زفر از ابو حنیفه که اگر شیر دو زن را
خلط کردند بخوردن آن در مدت رضاع از هر دو زن حرمت رضاع ثابت شود اگرچه شیر یکی بر شیر دیگری غالب

طلقة واحدة ۱۲

غالب بود و هو الاظهر والاحوط کذا فی غایة الشرجی لقنة ست در مطیبی اگر هر دو شیر برابر باشد برای احتیاط او هر دو
رضاع ثابت شود زیرا که هیچ یک بر دیگر غالب نشده است مسئله اگر شیر زن بالطعام خلط کرده بخورد دادن آن رضاع
ثابت نشود اگرچه شیر از طعام غالب باشد زیرا که اصل غذا الطعام است کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز می آرد تعلیل
صاحبیه اگر طعام غیر مطبوخ باشد و شیر غالب بود رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مردی شیر بر آمد و آن را شخصی در مدت
رضاع خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی را در مدت رضاع بشیر زنی حقنه کردند رضاع ثابت نشود مسئله
اگر از پستان بکر شیر بر آمد بخوردن آن در مدت رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما بزوج آن بکر آن حرمت
تجاوز نکند پس اگر پیش از وطی زوج او را طلاق داد جایز است که دختری را که شیر وی خورده باشد با خود نکاح کند
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زنی انباز خود را که در مدت رضاع بود شیر پستان خود داد چنانکه شکم وی رسید هر دو بر زوج
حرام شوند و اگر شیر دهنده را وطی نکرده است برای او مهر نباشد و اگر وطی کرده است تمام مهر لازم شود اما النفقه نباشد کذا فی
حاشیة الچلپی برای شیرخوار بر زوج نصف مهر لازم شود و زوج با آن بر شیردهنده رجوع کند مگر آنکه شیر دهنده بقصد فساد نکاح
شیر داده باشد چنانکه نکاح را یا فساد امید ندیا برای دفع گرسنگی شیر داد کذا فی الچلپی مسئله رضاع ثابت نشود
مگر بشهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن **کتاب الطلاق** مسئله طلاق بر سه وجه است احسن و حسن و بدعی احسن
که یک طلاق بدهد در طهری که در آن جماع نکرده است و بگذارد تا آنکه عدت وی تمام شود کذا فی الهدایة حسن مر غیر موطوءه را
طلاق است اگرچه در حیض باشد و این وقتی است که با او خلوت نکرده باشد کذا فی جامع الرموز و موطوءه را سه طلاق
در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میان وطی نکرده باشد و این سنی است و نزدیک امام مالک حسن داخل بدعی است
کذا فی الهدایة مسئله زن آیسه را و صغیره را و حامله را عقب وطی طلاق دادن حلال است و بدعی دادن سه طلاق یا دو طلاق
است در یک طهر بی آنکه در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از وطی یا دادن یک طلاق است
در حیض موطوءه و درین رجوع واجب بود زیرا که احتمال است که برای نفرت طلاق داده شد بعد از آنکه پاک
شود اختیار است که طلاق بدهد زیرا که بعد از رجوع در حیض طهری که بعد از حیض است نزدیک امام محل طلاق
سنی گردد مسئله شخصی بزن خود را که موطوءه اوست بی نیت گفت ترا سه طلاق سنی است اگر او از حیض می آید
در هر طهر یک طلاق واقع شود و اگر نه یک طلاق بالفعل واقع شود و بعد از آن در هر ماه یک طلاق واقع شود تا سه طلاق

99

تمام شود زیرا که واقع کرده است طلاق سنی را طلاق سنی نباشد مگر در هر طهر یک طلاق یا در هر ماه یک طلاق
واگر زن او موطوءه نباشد یک طلاق بائن بالفعل واقع شود و همین از زوج جدا گردد زیرا که غیر موطوءه را عدت نبود کذا فی حاشیة
الجلبی اگر گفت ترا سه طلاق سنی است و نیت کرد سه طلاق بالفعل را نیت صحیح بود و سه طلاق بالفعل واقع شود بخلاف
امام زفر که نزدیک او نیت جمع بدعی است جواب آن با تحقیق دیگر در ترجمه مذکور است مسئله اگر از زوج عاقل و بالغ طلاق
واقع شود اگر چه بنده باشد یا مست بود و بیک قول از امام شافعی طلاق مست واقع نشود کذا فی حاشیة الجلبی مسئله
طلاق گنگ باشاره واقع شود بخلاف طلاق کودک و دیوانه و بخلاف طلاق خوابیده و طلاق خواجه بر زن غلام خود را که طلاق
ایشان واقع نشود مسئله اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق باشد اگر چه بنده بود و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک
دو طلاق باشد اگر چه آزاد بود زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اعتبار طلاق بمردان است

باب الایقاع الطلاق

مسئله اگر شخصی زن خود را یکی از الفاظ طلاق که صریح برای طلاق اند طلاق داد یک طلاق
رجعی واقع شود اگر چه هیچ نیت نکرده باشد یا نیت کرده باشد طلاق بائن را یا نیت کرده باشد زیاده را از یک طلاق
رجعی بدانکه صریح الفاظ طلاق لفظی است که آنرا در غیر طلاق استعمال نکنند چون انت طالق و مطلقه بتشدید ۱۰۰
اللام اما بسکون اللام در حکم کنایت است کذا فی جامع الرموز و طلقتک مسئله اگر گفت انت الطلاق یا گفت انت
الطالق الطلاق یا انت طالق طلاقا یا بزبان فارسی گفت تو طلاقی یا گفت تو طلاق طلاق کذا فی جامع الرموز و هیچ
نیت نکرد یا نیت کرد یک طلاق یا دو طلاق را یک طلاق رجعی واقع شود و در حره به نیت سه طلاق سه طلاق واقع شود و در کنیزک
دو طلاق بمنزله سه طلاق حره باشد زیرا که دو طلاق کنیزک چون سه طلاق در حره واحد اعتباری است پس نیت
با وجود واحد حقیقی که آنرا اعتبار نبود مسئله اگر اضافت کرد طلاق را بسوی تمام زن چنانکه گفت که ترا طلاق است
یا اضافت کرد بسوی جزوی که تعبیر کرده میشود به آن از کل آن چون راس و رقبه و عنق و روح و جسد و وجه
و فرج یا بسوی جزوی که در تمام بدن شائع است چون نصف یا ثلث یا ربع یک طلاق واقع شود اما باضافت کردن
بسوی ید یا رجل طلاق واقع نشود همچنین باضافت کردن بسوی ظهر و بطن هو الاظهر زیرا که در کلام عرب باین
الفاظ از تمام بدن تعبیر نمیکنند و نزدیک بعضی باضافت کردن طلاق را بسوی ظهر و بطن طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا نصف طلاق است یا گفت ثلث طلاق است یا گفت ترا یک طلاق است یا دو طلاق یا گفت اینچه

انچه میان یکطلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود و اگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یا گفت انچه میان

یکطلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود و اگر گفت

سه نصف است از یکطلاق دو طلاق واقع شود زیرا که از سه نصف طلاق یک و نیم شود و چون نیم طلاق را

کامل کنیم دو طلاق گردد و بقول بعضی هر نصف را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله اگر گفت

ترا یک طلاق است در دو طلاق یکطلاق واقع شود اگرچه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ نیت نکرده

و اگر نیت کرده است که یک و دو طلاق است در موطوءه سه طلاق واقع شود و در غیر موطوءه یکطلاق

واقع شود چنانکه واقع میشود یکطلاق اگر گفت مر غیر موطوءه را ترا یک و دو طلاق است اما اگر نیت

کرده است که یک طلاق با دو طلاق است سه طلاق واقع شود اگرچه زن غیر موطوءه باشد مسئله

اگر گفت ترا دو طلاق است در دو طلاق و نیت کرد ضرب را دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق

است از اینجا تا شام مثلا یک طلاق رجعی واقع شود و نزد امام زفر یک طلاق بائن واقع شود کذا فی حاشیة الچلپی

مسئله اگر گفت ترا طلاق است بمکه یا گفت ترا طلاق است در مکه یا گفت ترا طلاق است در خانه یکطلاق

بالفعل واقع شود مسئله اگر گفت وقتیکه در مکه درآئی ترا طلاق است یا گفت اگر در خانه درآمدی ترا طلاق است پس در آمدن

طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت فردا ترا طلاق است یا گفت در فردا ترا طلاق است در جزو اول از فردا طلاق

واقع شود و در ثانی نیت تعیین وقت چون ظهر یا عصر روا بود و در اول قاضی نیت او را قبول نکند زیرا که چون گفت

فردا ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف بطلاق باشد پس در اول جزو فردا طلاق واقع شود و در ثانی

باید که در یک جزو از فردا طلاق واقع گردد و چون هیچیکدام از اجزاء فردا اولی از دیگر نیست باید که در جزو اول

از فردا طلاق واقع شود تا ترجیح بمرجح لازم نیاید اما چون نیت جزو معین کرد همان نیت مرجح باشد مسئله اگر گفت ترا

طلاق است امروز فردا امروز طلاق واقع شود و اگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیرا که در صورت

اول امروز مقدم است و در صورت ثانی فردا و انچه مقدم باشد همان معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پیش از انکه

ترا تزویج کنم یا گفت مر زنی را که امروز تزویج کرده است ترا طلاق است دیروز طلاق واقع نشود و گفتن وی لغو

باشد زیرا که نسبت کرده است طلاق را بحالتی که محل طلاق نیست کذا فهم من الهدایة مسئله اگر گفت مر زنی را

زنی را که پیش از دیروز در نکاح وی بود ترا طلاق نیست دیروز لغو قبل طلاق واقع شود زیراکه بر وقوع گردانیدن طلاق
در زمان ماضی قدرت ندارد مسئله اگر گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد ازان بقدر طلاق دادن سکوت کرد
طلاق واقع شود زیراکه در وقت سکوت طلاق نداد اگر بیدا درهمان واقع میشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت ترا
طلاق است اگر ترا طلاق ندهم در آخر عمر یکی از زوج و زوجه طلاق واقع شود زیراکه درالوقت احتمال دادن نمیماند
مسئله اگر گفت ترا طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم یا گفت ترا سه طلاق است وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد ازان
بتفصیل گفت ترا طلاق است یک طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بزن خود گفت امرک بیدک یوم یقدم زید یعنی روزیکه
زید بیاید ترا اختیار است و زید در شب آمد خیار ثابت نشود اگر گفت مر زنی را یوم اتزوجک انت طالق یعنی روزیکه ترا
تزویج کنم ترا طلاق است و در شب تزویج کرد طلاق واقع شود چنانکه در ترجمه آن را بیان نموده ام مسئله اگر مرد
زن خود را که کنیز کسی شخصی بود گفت بعد ازانکه خواجه تو ترا آزاد کند ترا دو طلاق است چون خواجه او را آزاد کند دو طلاق
واقع شود و زوج را رجوع جایز بود زیراکه بعد از آزاد شدن وی رجوع وی مالک سه طلاق گردد مسئله اگر خواجه مر کنیزک
خود را که در نکاح شخصی بود گفت که فردا تو آزادی و زوج او گفت فردا ترا دو طلاق است در اول جزو فردا کنیزک آزاد گردد و دو
طلاق بر وی واقع شود و زوج را رجوع جایز نبود زیراکه طلاق و عتق در یکوقت واقع شده است و نزد امام محمد رجوع او را
رجوع روا بود زیراکه عتق در واقع شدن از طلاق تیزتر است بنابر آنکه رجوع است بحالت اصلی خود و حسن المباحات است
و طلاق ابغض المباحات است و عدت وی برای احتیاط بالاتفاق سه حیض باشد که آن سه حیض یا سه ماه است کذا فی
حاشیة الحلبی مسئله اگر زوج مر زوجه خود را بنیت طلاق گفت من از تو جدا ام یا گفت بر تو حرام ام یک طلاق باین واقع شود
و بگفتن من از تو طالقم هیچ واقع نشود اگرچه بنیت طلاق گفته باشد و نیز هیچ واقع نشود بگفتن زوج ترا طلاق
یا نیست و بگفتن ترا طلاق است با موت تو یا با موت من و بگفتن ترا طلاق است با موت تو مسئله اگر یکی از زوج و زوجه مملوک
بعض دیگر را مالک شود نکاح باطل گردد پس آنکه طلاق واقع شود زیراکه طلاق بی نکاح نمی شود و اینجا ملک رقبه نکاح را منافی
است مسئله اگر زوج بباطن انگشتان اشارت کرد و مر زوجه خود را گفت ترا اینقدر طلاق است بعدد انگشتان استاده
طلاق واقع شود و اگر به پشت انگشتان اشارت کرده است بعدد انگشتان عاقد البته طلاق واقع گردد زیراکه عدد اشارت
بانگشتان ایستاده عادت است که باطن کف جانب مخاطب میباشد در وقت شمردن بانگشتان باطن کف

بجانب خود لبود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق بائن دادم یا گفت اشد الطلاق دادم یا گفت

افحش الطلاق دادم یا گفت اخبث الطلاق دادم یا گفت طلاق الشیطان یا طلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه

یا مثل هزار طلاق یا ملی خانه طلاق دادم یا گفت طلاق شدید یا طویل یا عریض دادم یک طلاق بائن

واقع شود مگر آنکه در حره بنیت سه طلاق و در کنیزک نیت دو طلاق کرده باشد زیرا که در حره به نیت سه طلاق واقع شود

و در کنیزک به نیت دو دو طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را پیش از وطی گفت ترا سه طلاق ست طلاق سه واقع

اما اگر سه بار گفت ترا طلاق طلاق طلاق باول یک طلاق واقع شود و زوجه مذکوره بهمان جدا گردد پس باقی را محل نماند

همچنان اگر گفت ترا طلاق ست یک و یک یک طلاق واقع شود لما ذکر مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق ست

یک یا گفت ترا طلاق ست دو یا گفت ترا طلاق ست سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی دو و در ثالث سه

زیرا که درین صور تنها طلاق واقع نمیشود مگر بعددی که متصل طلاق باشد پس اگر پیش از انکه یک یا دو یا سه گوید

زن بمرد هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق ست یک که پیش از یک ست یا گفت

ترا طلاق ست یک که بعد از ان یک ست در غیر موطوءه یک طلاق واقع شود و در موطوءه دو طلاق لازم گردد زیرا که در غیر

موطوءه چون یک طلاق واقع شود دیگر را محل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق ست که قبل آن یک طلاق دیگر ست یا گفت

ترا طلاق ست بعد یک طلاق یا گفت ترا طلاق ست با یک طلاق یا گفت ترا طلاق ست که بدان یک طلاق دیگر ست

در غیر موطوءه نیز دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق بیکمرتبه واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آن تحقیق نموده ام مسئله

اگر مردی مر زوجه خود را یک گفت ترا یک طلاق ست اگر در خانه در آئی چون زوجه در خانه درآید دو طلاق واقع شود

اگرچه زوجه غیر موطوءه باشد و اگر شرط را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه درآئی ترا یک و یک طلاق نزدیک امام در غیر موطوءه

یک طلاق واقع شود چنانکه ثانی بواسطه اولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محل نماند و نزدیک صاحبین

دو طلاق واقع شود فصل فی الکنایات مسئله کنایت طلاق لفظی ست که موضوع برای طلاق نیست

احتمال دارد طلاق را و غیر طلاق را پس بآن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بران

دلالت کند چنانکه در مذاکره طلاق و یا در حالت غضب بگوید کذا فی الهدایه و در برهان می آرد اگر مردی بجانب زوجه خود

مکتوب فرستاد و دران نوشت که ای خلانه هرگاه که این مکتوب من بتو رسد ترا طلاق ست طلاق واقع شود

١٠٣

...ی کرد که به نیت طلاق ننوشته بودم قاضی آنرا قبول نکند زیرا که حال بر طلاق دلالت کند
... به نیت اعتدی یعنی بر خود بشمار و استبرئی رحمک یعنی رحم خود را پاک کن وانت واحده ...
منفردی وانت بائن بتة بتلة یعنی بر سه توجدا شی وانت حرام یعنی تو حرامی و رسن تو بر پشت تست و باهل خود
لاحق شو و ترا باهل تو بخشیدم و ترا باهل تو گذاشتم و ترا جدا کردم و امر تو بدست تست و تو آزادی و دامن بپوش
و خود را پنهان ساز و بیرون آی و برو و برخیز و طلب کن زوج را در هر واحد از سه اول یعنی اعتدی و استبرئی رحمک
وانت واحدة چون به نیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه بائن یا سه طلاق را نیت کرده باشد زیرا که
رسول علیه السلام بعد از طلاق با عتدی سوده رضی الله تعالی عنها را رجوع کرده است و استبرئی رحمک مثل اعتدی است
و واحدة را صفت بائن واقع نمی شود کذا فی جامع الرموز در هر واحد از باقی الفاظ مذکوره به نیت یک بائن یا دو یا
یک طلاق بائن واقع شود مگر به نیت سه در حره و به نیت دو در امه که در حره سه و در امه دو واقع شود کذا فی حاشیه
الچلپی مسئله اگر شخصی سه بار بر زن خود لفظ اعتدی گفت بعد از آن دعوی کرد که اول را به نیت طلاق گفته بودم
و دو اخیر را به نیت حیض سوگند تصدیق کنند و اگر گفت بدو اخیر هیچ نیت نکرده بودم سه طلاق واقع شود اما اگر
هر سه هیچ نیت نکرده هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه بدانکه الفاظ طلاق بائن بر سه قسم است بعضی احتمال میدارند
رد قول زن را در طلب کردن او طلاق را مثل برو شو و برو و بر خود و بعضی احتمال میدارند دشنام را مثل انت
خلیة و بریة و بتة و بائن معنی هر سه اول تو آزادی یا دو معنی هر چهار ثانی الی احتمال میدارند نکاح او را و حسن ...
و مروت را و نیکو کاری را و مثل انت حرام احتمال میدارند غیر نکاح را و خوردنی را چون خمر و خنزیر و بعضی احتمال میدارند جواب را
و رای رد دشنام چون اعتدی و استبرئی رحمک انت واحدة و انت حرة و اختاری و امرک بیدک و سرحتک
و فارقتک چنانکه معنی همه را در ترجمه بتفصیل بیان نموده ام پس در حالت رضا چنانکه زوج در غضب نبود و مذاکره
طلاق نباشد هیچکدام از الفاظ اقسام مذکوره بی نیت طلاق واقع نشود و در حالت غضب الفاظ دو قسم اول
بر نیت موقوف بود و در مذاکره طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد **باب التفویض** مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خود را طلاق بده یا به نیت طلاق گفته امر تو باختیار تو بدست تست زوجه را
در مجلس علم آن اختیار است که خود را طلاق دهد اگرچه مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجه برخاست

یا کاری که میکرد دیگر آن شروع نمود مجلس مختلف شود و خیار باطل گردد و اگر ایستاده بود بعد از علم نشست
یا نشسته بود تکیه کرد یا پدر خود را برای مشورت طلب نمود یا برای گواه شدن گواهان را طلب کرد یا دابه که زوجه بر آن سوار بود
بعد از علم بایستاد هیچ یکی ازین چیزها مجلس مختلف نشود و خیار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است و
سیر دابه او را حکم سیر اوست پس بروان شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بروان شدن دابه مختلف شود مسئله
اگر مردی به نیت تفویض گفت تو مختار هستی و یا که بآن گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت
نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار میکنم یا گفت اختیار نفس خواهم کرد یکطلاق باین واقع شود بشرط آنکه یکی از زوج
و زوجه لفظ نفس ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کردنی زوجه در جواب
گفت اختیار کردم یک طلاق باین واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را سه بار گفت اختیار هی اختیار هی اختیاری
و زوجه در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیره را نزدیک امام سه طلاق
واقع شود اگر چه نیت سه نگفته باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در ملک زن جمع شده است پس چون در جواب لفظ اولی
مذکور و گفت گو یا گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من
نفس خود را بیک طلاق یکطلاق باین واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی یکطلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه
صریح است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت در یکطلاق امر تو بدست تست یا گفت یکطلاق را اختیار کن
و زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم یکطلاق رجعی طلاق واقع شود و اگر گفت امر تو بدست تست
و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم نفس خود را
یکمرتبه سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را یکطلاق دادم یا گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم
یکطلاق باین واقع شود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت امروز و بعد فردا امر تو بدست تست
شبی که در میان امروز و فردا است در خیار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را اختیار کرد طلاق
واقع نشود و اگر زوجه امر امروز را رد کرد خیار بعد فردا باقی ماند اگر گفت امروز و فردا امر تو بدست تست شب
در خیار داخل شود اگر زوجه امر امروز را رد کند خیار فردا باقی نماند زیرا که چون شب در خیار داخل باشد مجموع
یک خیار گشت پس رد کردن بعض مجموع باطل شود بخلاف صورت اول کما انجلی +

105

١٠٦

دو خیارست پس بر دیگی دیگر باطل نگردد مسئله اگر مردی مر زنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق را و زن در جواب گفت نفس خود را یک طلاق دادم یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت کرد
سه طلاق را و زن نفس خود را سه طلاق داد سه طلاق واقع شود و اگر نیت کرد دو طلاق را و زن نفس خود را
دو طلاق داد یک طلاق واقع شود کذا فی جامع الرموز مگر آنکه زن کنیزک باشد زیرا که دو طلاق در کنیزک بمنزله
سه طلاق در آزاد که واحد است یکی اعتبار نیست مسئله اگر زوج گفت نفس خود را طلاق بده و زوجه در جواب گفت
نفس خود را جدا کردم یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که مطلق طلاق امر کرده است و مطلق رجعی است و اگر در جواب
گفت نفس خود را اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که اختیار از الفاظ طلاق نیست مسئله چون زوج بر زوجه خود
گفت نفس خود را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و بعد از اختلاف مجلس زوجه را جایز نیست که خود را
طلاق دهد زیرا که قول زوج مقید بمجلس زوجه باشد اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اینا خود را طلاق بده یا مردی را
گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور نشود زیرا که توکیل
است و توکیل رجوع از قول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که خواهی نفس خود را طلاق بده
یا مردی را گفت زن مرا طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور
نشود زیرا که توکیل است و توکیل رجوع از قول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که
خواهی نفس خود را طلاق بده مقید بمجلس زوجه نشود هرگاه که زوجه نفس خود را طلاق دهد واقع شود مسئله اگر
مردی شخصی را گفت اگر بخواهی زن مرا طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و خیار آن شخص بمجلس او
مقید باشد پس اگر بعد از مجلس طلاق داد واقع نشود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر شخصی مر زوجه
خود را گفت نفس خود را سه طلاق بده وی یک طلاق داد یک طلاق واقع شود و اگر گفت یک طلاق بده دو
سه طلاق داد نزد یک امام هیچ واقع نشود و نزد صاحبین یک طلاق واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را
گفت نفس خود را یک طلاق بائن بده وی گفت خود را یک طلاق رجعی دادم طلاق بائن واقع شود و اگر
گفت طلاق رجعی بده وی گفت طلاق بائن دادم طلاق رجعی واقع شود زیرا که مخالفت زوجه لغو بود مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بخواهی نفس خود را سه طلاق بده وی خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود

نیز اگر خواهش سه طلاق یافته شد و اگر گفت اگر بخواهی نفس خود را یک طلاق بده و وی خود را سه طلاق داد
نزد یک صاحبیه یک طلاق واقع شود و نزد یک امام هیچ واقع نشود زیرا که مراد از امر زوج یک طلاق قصد است
نه یک طلاق ضمنی مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخواهی و زوجه در جواب گفت خواستم اگر بخواهد
بعد ازان زوج گفت خواستم هیچ واقع نشود اگرچه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که زوج معلق کرده بود طلاق را بر خواهش
زوجه چون زوجه خواهش مطلق کرد بر خواهش زوج موقوف داشت معلوم شد که زوجه را خواهش نبود اما اگر زوج به نیت
طلاق گفت خواستم من طلاق ترا یا گفت خواستم من طلاق را طلاق واقع شود زیرا که به نیت انشاء طلاق
گفته است تفصیل آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلیقی که معدوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق بموجود بود
چنانکه زوجه در جواب زوج بگوید خواستم من اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه
خود را گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخواهی برگردانیدن زوجه رد کردن نشود زیرا که زوج او را مالک طلاق ساخته
است در هر وقتی که بخواهد پس پیش از خواستن ملک او نشود و پیش از ملک رد روا نبود و هر وقتیکه بخواهد طلاق
واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هرگاه که بخواهی هر وقت که
خود را طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق یکبار دهد چنانکه جایز نیست
بعد از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است جائیکه بخواهی
جایز است که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خواستم و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را
طلاق داد واقع نشود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوریکه بخواهی و زوجه در جواب
گفت یک طلاق بائن خواستم یا گفت سه طلاق خواستم نزد یک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید
که من خلاف آنرا نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه هیچ نخواست طلاق رجعی باشد زیرا که
صفت طلاق را بر زوجه سپرده است اصل آنرا چنانکه در ترجمه از مفصل ذکر کرده ام و نزد یک صاحبیه اگر
زوجه هیچ نخواست طلاق واقع نشود زیرا که نزد یک ایشان اصل طلاق نیز بر زوجه مفوض است مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد
واقع شود و برگردانیدن زوجه امر زوج را یا باختلاف مجلس خیار باطل گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه

١٠٧

خود را گفت بده خود را از سه طلاق هر چه بخواهی نزدیک امام اعظم از سه هر چه بخواهد واقع شود و نزدیک صاحبین اگر سه
طلاق خواست نیز واقع گردد **باب الحلف بالطلاق** مسئله اگر شخصی مر اجنبیه را گفت اگر با تو سخن کنم
ترا طلاق است بعد از آن او را نکاح کرده با وی سخن کرد طلاق واقع نشود زیرا که شرط صحت حلف ملک است
یا اضافت بسوی ملک و آن در وقت تعلیق موجود نیست اما اگر زوجه خود را گفت اگر با تو سخن کنم ترا طلاق است
بسخن کردن با وی طلاق واقع شود زیرا که در وقت تعلیق ملک موجود است و اگر گفت اگر ترا نکاح کنم ترا طلاق است
بنکاح کردن با وی او را طلاق واقع شود زیرا که طلاق را بسوی ملک اضافت کرده است یعنی بر ملک معلق نموده است
و نزدیک امام شافعی بر اجنبیه طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر در خانه در آئی یا وقتیکه در خانه
در آئی یا هرگاه که در خانه در آئی ترا طلاق است بعد از در آمدن یک طلاق واقع شود بعد از آن شرط تمام گردد یعنی بدخول ثانی
دیگر طلاق واقع نشود اما اگر گفت هر بار که در خانه در آئی ترا طلاق است هر بار که در خانه در آید طلاق واقع شود و بعد از سه
طلاق شرط تمام گردد پس اگر بعد از سه طلاق حلاله نموده باز او را تزویج نمود بدر آمدن در خانه طلاق واقع نشود بخلاف
اگر گفت هر باری که ترا تزویج کنم بر تو طلاق است شرط باطل نگردد اگرچه بعد از سه طلاق حلاله کرده او را تزویج نموده باشد
مسئله اگر زوجه خود را گفت اگر درینخانه در آئی ترا طلاق است بعد از آن یک طلاق بائن او را داد و ساخت و چون عدت
طلاق مذکور تمام شد او را باز در نکاح خود آورد بعد از آن وی درانخانه در آمد طلاق واقع شود زیرا که زوال ملک یمین را
باطل نمیکند کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر شرط موجود شود یمین باطل گردد اگرچه شرط در غیر ملک موجود شده باشد
اما اگر در ملک موجود شود یمین باطل گردد و جزا لازم آید چنانکه در مسئله سابق گذشت و در غیر ملک یمین باطل شود
بی آنکه جزا لازم آید چنانکه گفت مر زوجه خود را اگر در خانه در آئی ترا طلاق است بعد از آن او را طلاق بائن داد
و بعد از گذشتن عدت وی در خانه در آمد یمین ساقط گردد و جزا لازم نیاید زیرا که در وقت در آمدن در خانه زن
محل جزا نیست مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر درانخانه در آئی ترا سه طلاق است و پیش از در آمدن او را
یک طلاق داد و چون عدت آن تمام شد زوجه در آن خانه در آمد بعد از آن وی او را تزویج کرد باز اگر درانخانه در آید
طلاق واقع نشود زیرا که بدر آمدن پیش از تزویج یمین باطل شده است مسئله اگر در وجود شرط و عدم آن
میان زوج و زوجه اختلاف شد قول زوج معتبر بود مگر آنکه زوجه گواه بیارد و در شرطی که معلوم نمیشود

نمیشود مگر از زوجه در حق زوجه قول زوجه معتبر باشد پس اگر زوج گفت اگر ترا حیض باید ترا و فلان زوجه را طلاق است
یا گفت اگر تو غائط خلا ادوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت مرا حیض آمد و غائط خلا را دوست
میدارم همان زوجه را طلاق واقع شود و بر زوجه دیگر طلاق نیفتد و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر ترا
حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سیوم روز از اول روز طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن این روز سیوم
معلوم خواهد شد که خون بود از اول از حیض بوده و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن طلاق
واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر یک روز
روزه داری ترا طلاق است چون زوجه روزه دارد بعد از غروب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از غروب آفتاب یک روز
نباشد بخلاف اگر گفت اگر روزه داری ترا طلاق است چون روزه دارد طلاق واقع شود اگرچه یک ساعت داشته باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر پسر زائیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر زائیدی دو طلاق و زوجه هر دو را زائید
معلوم نیست که اول کدام زائیده است قاضی بیک طلاق حکم کند و فیما بینه و بین الله دو طلاق واقع شود و بزائیدن ثانی
عدت تمام گردد بدان طلاق دیگر واقع نشود زیرا که زائیدن شرط است مر وقوع طلاق را پس از وقوع طلاق
مقدم باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بزید و به بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک باشد طلاق واقع
اگرچه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او را طلاق دهد چون عدت طلاق تمام شود زوجه بزید سخن کند بعد از آن
وی او را تزویج کند و بعد از تزویج وی به بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع نشود اگرچه اول در ملک
باشد چنانکه بعد از تعلیق بزید سخن کند و بعد از آن زوج او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد به بکر سخن کرد مسئله
اگر شخصی طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد و پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد بعد از حلاله باز او را تزویج نمود
اکنون بیافتن شرط طلاق واقع نشود زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر شخصی سه طلاق زوجه خود را بوطی او معلق
ساخت بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه هر دو ختنه ملاقی شدند عقر واجب نشود اگرچه درنگ کرده باشد مگر آنکه
برآورده باز داخل کند آن زمان عقر واجب شود کذا فی الهدایه بدانکه عقر مهر مثل است و بقول بعضی اجرت وطی است اگر زنا
حلال باشد و همین حکم است اگر خواجه عتق کنیز که خود را بوطی او معلق کرده باوی دخول نمود یعنی بدرنگ کردن عقر واجب
نشود و اگر برآورده باز داخل کرد عقر لازم گردد کذا فی الهدایه و اگر طلاق رجعی زوجه را بوطی او معلق کرد

بعد از دخول بدین گمان کردن رجوع نشود تا آنکه برآورده باز دخول نکند چون برآورده دخول کرد رجوع ثابت شود و عقر
لازم آید مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است ان شاء الله تعالی طلاق واقع نشود اگرچه پیش از گفتن ان شاء الله
زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بمرد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا سه طلاق است
مگر یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یکی دو طلاق واقع شود **باب طلاق المریض** مسئله
هر که غالب حال او هلاک است بسبب مرض باشد یا غیر آن چنانکه مریضی که برای حوائج خود بیرون نمی تواند رفت اگرچه
در خانه بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه از صف قتال برای قتال پیش شود و کسیکه او را برای کشتن برآرند چون
بهمان حالت بمیرد اگرچه بسبب دیگر مرده باشد در غیر ثلث مال تصرف او روا نشود و زوجه او بسبب طلاق او از ارث محروم نگردد
و نزدیک امام شافعی محروم گردد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق داده است نزدیک وی نیز محروم نشود اگرچه بائن داده باشد زیراکه
کنایت نزدیک او حکم رجعی دارد اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از وی وارث نشود اگرچه وی بهمان حال مرده
باشد زیراکه زوجه چون مال داد طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است مسئله اگر زوجه شخصی که غالب حال او هلاک است
از وی طلاق رجعی طلب کرد و وی او را سه طلاق داد و بهمان حال بمرد نزدیک امام زوجه از وی وارث شود و نیز وارث شود زنیکه
زوج او را طلاق بائن داد و وی پیش از گذشتن عدت ابن زوج خود را بوسه بشهوت داد زیراکه زوجه بطلاق بائن جدا
شده است نه ببوسه ابن زوج خود مسئله هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود لعان کرد و بسبب لعان در میان ایشان فرقت
واقع شد و زوج بهمان حال بمرد زوجه وارث شود زیراکه زوجه از برای ضرورت دفع عار لعان کرده است و نیز وارث شود اگر بسبب ایلاء
میان ایشان فرقت شده باشد چنانکه زوجیکه غالب حال او هلاک است سوگند خورد تا چهار ماه با زوجه خود نزدیکی
نکند و تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد در میان ایشان فرقت شود بعد از آن اگر زوج بهمان حال بمرد زوجه وارث گردد مسئله
هر که بیرون خانه برای حوائج برآید اگرچه بالان بود و هر که اتپ قبه باشد و هر که در قلعه بند شود یا در صف قتالی باشد یا برای
قصاص یا رجم او را در بند کرده باشند حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق بائن داد بعد از مردن او
زوجه او از وی وارث نشود اگرچه وی در همان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد مسئله هر که غالب حال او هلاک است
با زوجه خلع نمود یا زوجه خود را اختیار طلاق داد و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه وی را بامر زوجه سه طلاق داد زوجه او
وارث نشود اگرچه زوج بهمان حال مرده باشد و نیز وارث نمی شود اگر بی امر او وی را سه طلاق داد و بعد از صحت از آن حال

111

هلاک شده مسئله هر که غالب حال او هلاک است بزوجه خود گفت که در صحت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شده

و زوجه بآن تصدیق کرد بعد ازان زوج اقرار کرد که لفلان زوجه بر من قرض است یا بچیزی وی را وصیت کرد آنچه از میراث وی

اقرار یا وصیت کمتر باشد بقول همه برای زوجه لازم شود همچنان اگر زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد بعد ازان برای

بدین یا بوصیت اقرار کرد هرچه از ارث و دین و وصیت کمتر باشد بقول همه برای وی لازم شود مسئله هر که غالب حال او هلاک است

در این حال سه طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد که در وجود آن شرط زوجه را اختیار نیست چون گذشتن وقت و فعل اجنبی

و در این حال مرد زوجه وارث شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را همچنان شرط معلق کرده است وارث نشود مسئله

هر که غالب حال او هلاک است سه طلاق زوجه خود را بفعل خود معلق کرد زوجه او وارث شود اگرچه در حالت صحت تعلیق بآن

کرده باشد در ان فعل او را چاره نبود چون سخن با اجنبی یا چاره نبود چون خوردن طعام و نماز فرض و سخن با در و پدر

و اگر بفعل زوجه معلق کرد و تعلیق زوج و فعل زوجه در مرض زوج واقع شد در ان فعل زوجه را چاره است چون سخن با اجنبی وارث

نشود و اگر از فعل مذکور چاره نباشد چون نماز فرض و خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق در صحت شده است و زوجه را

از فعل چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک شیخین وارث شود زیرا که از فعل او را ناگزیر است

و نزدیک امام محمد امام زفر وارث نشود زیرا که تعلیق در صحت بوده است و زوجه بکردن فعل خود حق خود را خود باطل

ساخته است کذا فی الهدایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق چیزی طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدت مرد زوجه او

ازو وارث شود طلاق او در صحت خود داده باشد یا در مرض خود و طلاق داده باشد بی طلب او یا بفعل خود معلق کرده باشد

یا بفعل او و از فعل او را چاره باشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فهم من شرح الحلبی مسئله اگر زوج بعد از

تمام شدن عدت زوجه مرد زوجه او به اتفاق وارث نشود اگرچه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد باب الرجعة

مسئله هر که زوجه موطوءه خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت با وی رجوع کند و اگر

زوجه کنیزک باشد بعد از دو طلاق با وی رجوع روا نبود مسئله در رجوع زوج رضای زوجه را رضا اعتبار نبوده پس

بانکار زوجه با کتبه رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت بتو رجوع کردم یا گفت بزن خود رجوع کردم رجوع ثابت شود و نیز

بوطی و مس بشهوت رجوع ثابت گردد و بنظر بشهوت بفرج او ال زوجه رجوع صحیح باشد نزدیک امام شافعی بغیر از رجوع

کردن بزبان رجعت ثابت نشود مگر آنکه زوج را بسخن قدرت نباشد کذا فی حاشیة الحلبی مسئله اگر رجعت بقول

باشد مستحب است که بران شاهد بگیرد اما اگر بوطی یا بنظر شهوت رجوع کرد بران شاهد نگیرد کذا فی جامع الرموز و در حاشیه
چلپی می آرد رجوع بقول آنست که بحضور دو کس بگوید شما شاهد باشید که من بزن خود رجوع کردم و نیز سنت آنست که زوجه را
برجعت خبردار کند مسئله هر که زوجه خود را طلاق رجعی داد مستحب است که بروی نرود تا آنکه او را خبر نکند مگر آنکه باراده رجعت رود
مسئله اگر زوج بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی دعوی کرد که من در عدت بزوجه خود رجوع کرده ام و زوجه او را تصدیق نمود
رجعت ثابت شود و اگر تکذیب کرد دعوی باطل باشد و نزد امام بر زوجه سوگند نبود زیرا که رجعت از جمله آنست که نزد امام
در آن سوگند نیست چنانکه همه آن در کتاب الدعوی مفصل مذکور شود کذا فی حاشیه چلپی مسئله اگر زوج مر زوجه خود را که
در عده طلاق رجعی است گفت بتو رجوع کردم زوجه گفت عدت من گذشته است و در آن مدت احتمال آن باشد نزد
امام رجوع ثابت نشود و نزد صاحبین ثابت شود زیرا که چون پیش از رجوع بگذشتن عدت خبر کرد عده باقی نباشد
و همچنین اگر زوج کنیزک بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی بخواجه او گفت من در عدت وی رجوع کرده ام و خواجه او را تصدیق
کرد و کنیزک تکذیب نمود نزد امام رجوع ثابت نشود زیرا که نزد امام قول کنیزک معتبر است و نزد صاحبین رجوع
ثابت شود زیرا که نزد ایشان قول خواجه معتبر است و نیز بر همین اختلاف است اگر زوج کنیزک بکنیزک گفت من بتو
رجوع کردم و کنیزک گفت عدت من گذشته است و زوج و خواجه هر دو را انکار آن نمودند مسئله زنیکه در عدت است
حیض سیوم او بده روز تمام شد بمجرد پاک شدن از عدت بیرون آید و اگر در کم از ده روز پاک شده است تا آنکه
غسل نکند یا وقت نماز فرض بروی نگذرد یا تیمم کرده نماز نگذارد از عدت نه بر آید زیرا که بغسل کردن و به تیمم نماز خواندن
زن پاک شود و بگذشتن وقت نماز در حکم پاک باشد زیرا که نماز آن وقت بر او فرض گردد و بر غیر طاهر نماز فرض نشود
و چون پاک شد یا در حکم پاک گشت عدت تمام شود کذا فهم من برهان مسئله اگر زن معتده بعد از حیض سیوم متصل آن
غسل کرد و یک عضو از شستن فراموش شد و زوج رجوع نمود رجعت ثابت شود و در کمتر ازان ثابت نشود زیرا که کمتر
از عضو را اعتبار نیست مسئله اگر شخصی زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی او انکار نمود بعد ازان بادی رجوع کرد
و زوجه بعد از طلاق در کم از شش ماه فرزند آورد رجوع صحیح باشد زیرا که معلوم شد که در وقت طلاق دادن زوجه حامله بود
و بی وطی حامله نشود پس زوج در انکار خود کاذب باشد لان الولد للفراش و اگر بعد از زائیدن طلاق رجعی داد و از وطی
انکار کرد بعد ازان در ایام عدت بادی رجوع نمود صحیح بود زیرا که زوج بحکم شرع در انکار خود کاذب است کما مر مسئله اگر بعد

بعد از خلوت زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی انکار نمود و بعد از آن با وی رجوع کرد رجوع صحیح نباشد مگر آنکه تکذیب
شرعی ظاهر شود چنانکه از وقت طلاق پیش از دو سال فرزند بیاورد زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مگر آنکه پیش از این
بگذشتن عدت اقرار کرده باشد تحقیق آن در ترجمه بیست و آنکه بخلوت مهر کامل شود بنا بر آنست که زوجه معقود علیها بوی سپرده است
اگرچه وی قبض نکرده باشد مسئله اگر شخصی بمنکوحه خود گفت اگر زائیدی ترا طلاق است بزائیدن طلاق واقع شود اگر
بعد از ششماه فرزند دیگر بزاید رجعت ثابت گردد و اگر در کم از ششماه فرزند آورد رجوع نباشد زیرا که این نیز از وطی اول بود
مسئله اگر شخصی بزوجه خود گفت هرگاه بزائی ترا طلاق است و زوجه بسه حمل سه بار زائید سه طلاق واقع شود و بگردانیدن وطی
ثانی و ثالث را در عدت ثانی و ثالث رجعت ثابت شود کذا فی الهدایه و بعد از طلاق ثالث عدت وی بحیض باشد مسئله مطلقه طلاق
رجعی را جایز است که در عدت زینت کند و خود را بیاراید تا زوج رجعت او رغبت کند مسئله زوج را جایز نیست که زوجه را که در عدت
طلاق رجعی باشد با خود بسفر برد مگر آنکه بر رجعت با او گواه گیرد مسئله زوج را جایز است که با مطلقه طلاق رجعی خود او
بوطی رجوع کند و نزدیک امام شافعی وطی او جایز نبود تا آنکه بقول رجوع نکند مسئله زوج را جایز است که در کم از سه طلاق
بائن در آزاد و در کم از دو بائن در کنیزک در عدت و بعد از عدت با مطلقه خود نکاح کند و بعد از سه طلاق در آزاد و دو طلاق
در کنیزک بی زوج دیگر اگرچه مراهق باشد بی وطی او بنکاح صحیح و بی گذشتن عدت طلاق یا موت نکاح با آن روا نبود
پس اگر زوج دوم پیش از وطی طلاق داد بر زوج اول حلال نباشد اگرچه بروایت سعید بن مسیب قاضی بحلیه آن
حکم کرده باشد زیرا که روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب
بحلیه آن حکم کرده باشد زیرا که روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب
از قول خود رجوع کرده است پس هر که بران عمل کند روی او را سیاه کنند و برانند و هر که بدان فتوی دهد او را تعزیر کنند
و نیز گفته فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین زیرا که مخالف اجماع است و آنکه از صدر الشهید نقل میکنند اثری از آن
در مصنفات وی نیست مسئله کنیزک بعد از دو طلاق بوطی خواجه بر زوج حلال نشود مسئله اگر مردی مطلقه ثلث شخصی را بشرط حلاله
نکاح کند چنانکه بگوید تزویج میکنم ترا بنا بر آنکه بر زوج اول ترا حلال گردانم نیز مکروه بود لیکن وی بر زوج اول حلال گردد همین حکم است اگر زن چنین گوید
اگر به نیت حلاله نکاح کرد و بزبان آن را ذکر ننمود مکروه نباشد و فاعل آن ثواب یابد زیرا که قصد اصلاح میکند کذا فی شرح الجلبی مسئله زوج ثانی
طلاق سابق را باطل گرداند سه طلاق باشد یا کمتر از آن پس اگر زنی مطلقه بعد از زوج ثانی باز بر زوج اول آید باز وی [illegible]

١١٣

سه طلاق شود و در کنیزک مالک دو طلاق گردد بخلاف امام محمد که نزدیک او دو طلاق در آزاد و یک طلاق در کنیزک باطل
نمیشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مطلقه بسه طلاق بعد از مدتی که احتمال حلاله دارد گفت از حلاله فارغ شدم و زوج را بر
صدق او گمان غالب است نکاح آن بروی حلال شود بدانکه بقول بعضی اول مدت حلاله سی و نه روز است زیرا که در حلاله
از سه حیض و دو طهر چاره نیست و اقل مدت حیض سه روز است و اقل مدت طهر پانزده روز **باب الایلا**
مسئله ایلا در شرع عبارت است از آنکه زوج سوگند بخورد که در مدت آن با زوجه خود وطی نکند مسئله مدت ایلا
در آزاد چهار ماه است و در کنیزک دو ماه است پس اگر سوگند خورد که درکم ازین مدت با زوجه خود وطی نکند ایلا نباشد
مسئله مردی بزوجه خود گفت سوگند خدا بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت
اگر بتو نزدیکی کنم بر من حج است یا صوم است یا صدقه است یا گفت اگر بتو نزدیکی کنم ترا طلاق است یا غلام من آزاد است
در همه این صورتها ایلا ثابت شود پس اگر در مدت ایلا با وی نزدیکی کرد در سوگند بخدا کفارت لازم شود و در سوگند
بجز اجزا و حنث گردید و اگر دران مدت نزدیکی نکرد یک طلاق بائن واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه در آن مدت معین
مذکور شده است سوگند ساقط شود پس اگر باز با او نکاح کرد تا چهار ماه با وی نزدیکی نمود طلاق لازم نیاید و در سوگند
موبد یعنی آنکه دران مدت معین مذکور نشده است سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح باز چهار ماه با وی نزدیکی نکرد
باز طلاق واقع شود همین تا سه طلاق و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر باز او را نکاح کرد ایلا ساقط شود و سوگند باقی
ماند پس اگر تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلا نمانده است و اگر نزدیکی کرد حانث شود و کفارت
یا جزا لازم گردد زیرا که سوگند باقی است مگر در صورتیکه سوگند بطلاق باشد زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خدا بتو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه که بعد این دو ماه است ایلا ثابت شود و اگر سوگند خورد
که دو ماه بتو نزدیکی نخواهم کرد بعد از یکروز گفت سوگند خدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است بتو نزدیکی نکنم ایلا نباشد
زیرا که در روز اول سوگند او بر دو ماه بود با آن ایلا نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یکروز کم بنا بر آنکه عقد ایلا
کرده است در سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است و از دو ماه اول یکروز گذشته است پس مجموع چهار ماه از وطی ممنوع شود
مگر یکروز که آن در سوگند ثانی داخل نیست پس مدت ایلا تمام نشود کذا فهم من الکتب مسئله اگر مردی مر زوجه خود را
گفت سوگند خدا یکسال بتو نزدیکی نکنم مگر یکروز ایلا نباشد زیرا که ایلا وقتی شود که چهار ماه بی لازم شدن

114

115

چیزی زوج را امکان وطی زوجه نباشد درینجا ممکن است که بی آنکه چیزی لازم شود در یکروز او را وطی کند اما اگر در یکروز وطی کرد و بعد از وطی چهار ماه یا زیاده ازان از سال باقیماند ایلاء واقع شود زیرا که امکان وطی مرتفع شد کذا فی الهدایه مسئله اگر مردی که در بصره است گفت سوگند بخدا در کوفه نه در آیم و زوجه او در کوفه است ایلاء نبود زیرا که ممکن است که زوجه را از کوفه برآورده وطی کند کذا فی الهدایه مسئله با زنیکه او را طلاق رجعی داده است اما پیش از گذشتن عده او ایلاء روا بود و با مبانه و اجنبیه روا نبود پس اگر بعد از سوگند مبانه یا اجنبیه را نکاح کرد بوطی آن حانث شود و کفارت یا جزا لازم گردد و اگر تا چهار ماه وطی نکرد طلاق واقع نشود کذا فی حاشیه الچلپی و نیز دران است که اگر عدت طلاق رجعی پیش از مدت ایلاء تمام شد ایلاء ساقط شود زیرا که محل ایلاء نماند مسئله اگر شخصی با زن خود ایلاء کرد و بسبب مرض یکی از زوجین یا بسبب صغر زوجه یا بسبب رتق او یا بسبب دور بودن زوجه بر راه چهار ماه از وطی او عاجز آید نزدیکی و فی بقول بود چنانکه بگوید با آن زوجه قربان کردم پس اگر بعد از گفتن او مدت ایلاء تمام شد طلاق واقع نشود زیرا که ایلاء نمانده است اما اگر پیش از گذشتن مدت ایلاء بر وطی قادر شد نزدیکی او بوطی باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو بر من حرام و نیت طلاق کرد یک طلاق بائن واقع شود و اگر نیت کرد ظهار را یا سه طلاق را یا کذا آنچه نیت کرده است همان باشد و اگر نیت کرد سوگند را یا هیچ نیت نکرد ایلاء بود و بقول بعضی اگر بزوجه خود گفت تو بر من حرام یا گفت هر حلال بروی حرام یا گفت هرچه بدست راست گیرم بروی حرام بنا بر عرف بی نیت طلاق واقع شود و به یقین

باب الخلع

مسئله و آن عبارت است از ازاله عقد زوجیت بمقابله مالیکه زوج از زوجه بگیرد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در وقت حاجت یعنی در وقت جنگی که صلاح پذیر نباشد بچیزیکه صلاحیت مهر داشته باشد خلع کرد باک نبود کذا فی جامع الرموز و یک طلاق بائن واقع شود و اگر جفا از جانب زوج بود گرفتن بدل خلع مکروه باشد و اگر از جانب زوجه باشد گرفتن زیاده از آنچه از در مهر خود گرفته است مکروه باشد مسئله اگر زوج طلاق بمال گفت و زوجه آنرا قبول نمود طلاق بائن واقع شود و مال بر زوجه لازم گردد و اگر بخمر و یا بخنزیر طلاق گفت طلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر بخمر یا بخنزیر خلع کرد طلاق بائن لازم واقع شود و هیچ لازم نیاید مسئله اگر زوجه مر زوج خود را گفت که با آنچه در دست من است با من خلع بکن و زوج گفت کردم و در دست هیچ نبود یک طلاق بائن واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر گفت با آنچه از مال در دست من است یا گفت با آنچه از دراهم در دست

من است با من خلع بکن پس زوج در جواب گفت کردم و در دست هیچ نبود طلاق باین واقع شود و در صورت اول انچه از مهر
گرفته است رد کند و در صورت ثانی سه درم واپس دهد مسئله اگر زنی بر بنده گریخته خود خلع کرد طلاق واقع شود و تسلیم بنده بر زن
لازم گردد و اگر بنده بدست نیاید قیمت آن لازم آید اگرچه خلع کرده باشد بران شرط که تحصیل و تسلیم بنده را ضامن نباشد مسئله
اگر زنی زوج خود را گفت بهزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یکطلاق داد یک طلاق باین واقع شود و سیوم حصه از هزار
درم بر زن لازم گردد زیرا که زوجه هزار درم را مقابله سه طلاق کرده است پس اجزاء عوض بمقابله معوض منقسم شود و اگر گفت
بر هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یکطلاق داد نزدیک امام یکطلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید
زیرا که زوجه سه طلاق را بشرط هزار درم طلب نموده است و اجزاء شرط بر اجزاء مشروط منقسم نمیشود و نزدیک صاحبین یکطلاق
باین واقع شود و ثلث هزار چون صورت اول بر زوجه لازم گردد و دلیل ایشان با جواب ما در ترجمه مذکور شده است
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت بهزار درم خود را سه طلاق بده و زوجه خود را یکطلاق داد هیچ واقع نشود زیرا که زوج
بتفریق زوجه راضی نشده است مگر بهزار درم و بعد جه آن از زوج نیز نفرت است اما آنکه بگفتن زوجه مر زوج خود را که بهزار درم
سه طلاق بده طلاق واقع شود چنانکه بالا مذکور شد بنا بر آنکه چون زوجه بهزار درم بتفریق راضی شده است بکمتر ازان
بطریق اولی راضی باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است و بر تو هزار است نزدیک امام بغیر رضی طلاق
واقع شود اگرچه زوجه قبول کرده باشد و همچنین اگر خواجه کنیزک خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار است بغیر رضی کنیزک آزاد شود
اگرچه قبول کرده باشد و نزدیک صاحبین اگر زوجه و کنیزک قبول کرده است بر زوجه هزار درم طلاق واقع شود و کنیزک هزار
درم آزاد گردد زیرا که زوج و خواجه هزار درم را شرط طلاق و آزادی ساخته اند پس بقبول کردن لازم شود و اگر قبول
نکردند هیچ لازم نیاید و نزدیک امام در قول هر واحد دو کلام است پس یک کلام بر کلام دیگر موقوف نباشد مسئله
اگر زنی مر زوج خود را گفت بانقدر از مال خود را از تو خریدم یا گفت بانقدر از مال ها را بمن بفروش و پیش ازانکه
زوج قبول کند از قول خود برگشت جایز بود زیرا که خلع در حق وی معاوضه است پس رجوع ازان صحیح باشد و اگر
زوج در همان مجلس قبول کرد طلاق واقع شود و بدل واجب گردد و اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کرد معتبر نباشد زیرا که
قبول زوج مقید بمجلس بود و اگر ایجاب از جانب زوج باشد جایز نیست که پیش از قبول زوجه ازان برگردد زیرا که خلع در حق
وی یمین است و رجوع از یمین روا نباشد و قبول زوجه مقید بمجلس نبود پس اگر بعد از اختلاف مجالس قبول کند

هم روا باشد و جانب بنده در عتاق چون جانب زوجه بود در طلاق پس اگر بنده را بشرط قبول او بمال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی یمین باشد مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت بهزار درم با من خلع کن
بشرط آنکه مرا اختیار باشد و زوج در همان مجلس قبول کرد یا مردی مر زوجه خود را گفت که باین قدر از مال با تو خلع کردم بدین شرط
که تا سه روز ترا اختیار باشد و زوجه قبول نمود نزد یک امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد طلاق واقع شود و مال
واجب گردد و اگر رد کرد خیار باطل نشود و نزد یک صاحبین در خلع از هیچ کدام شرط خیار روا نبود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گردد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت دیروز بهزار درم ترا طلاق
دادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول زوج بسوگند معتبر بود و اگر بایع مشتری را گفت دیروز
این غلام را بهزار درم بتو فروختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بایع فروختم اقرار است بقبول مشتری بنا بر آنکه فروختن بی قبول نمی باشد پس بعد از آن که گفت تو قبول نکردی
رجوع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج یمین است و در یمین بدل لازم نمود پس بقبول
زوجه اقرار نباشد و چون زوج منکر است و زوجه مدعی بران قول زوج بسوگند معتبر بود مسئله مبارات یکدیگر ساقط میکند
حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مر دیگر را گوید ترا بری ساختم کذا فی جامع الرموز و در برهان میگوید اگر یکی مر دیگر را گفت
ترا بری ساختم و دیگر قبول نمود نیز همین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی هزار
درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصد درم بر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید و اگر بعد از گرفتن مهر
بصد درم بر زوج خلع نمود غیر از صد درم که از زوج بستاند هیچ باز ندهد اگرچه مهر بنده معین بود و در دست زوجه باشد کذا فی البرهان
و در جامع الرموز میگوید مختار است که آنچه زوجه از مهر خود گرفته است بعد خلع بزوج خود رد کند اما سکنی و نفقه عدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بهای مبیع و جز آن بخلع ساقط نشود مگر نفقه عدت که اگر در خلع سقوط آنرا شرط کرده باشد
آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را از مال وی بزوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و مهر او
ساقط نگردد در صحیح روایتین طلاق بائن واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را
با زوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردد اگر زوج بدل آنرا بر زوجه شرط کرد
و زوجه از اهل قبول است چنانکه میداند که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز میکند

بقبول کردن وی طلاق واقع شود زیراکه شرط موجود شد و بدل واجب نگردد زیراکه صغیره هرچند از اهل قبول بود
از اهل غرامت نباشد کذا فهم من الهدایه و نیز در هدایه است که اگر آن بدل را از جانب زوجه پدر وی قبول کرد دران
دو روایت است بیک روایت طلاق واقع شود و بیک روایت واقع نشود و نیز در آنست که اگر پدر وی بمهر وی خلع کرد و خود آنرا
ضامن نشد بر قبول زوجه موقوف بود اگر زوجه قبول کرد طلاق واقع شود و مهر ساقط نگردد و اگر از جانب وی پدر وی قبول کرد
دران دو روایت است و اگر پدر ضامن آن شد طلاق واقع شود و نصف مهر بر پدر وی لازم گردد و نیز در آنست که اگر
زن بالغه پیش از دخول بمهر خود خلع کرد بر وی هیچ لازم نیاید **باب الظهار** مسئله ظهار در شرع عبارت
است از آنکه تشبیه کند زوج مسلم عاقل بالغ مر زوجه خود را یا چیزی را که از زوجه بآن تعبیر کنند یا جزء شایع او را
بعضوی از اعضای محارم خود که او را نظر کردن بران حرام باشد اگرچه محارم رضاعی باشند کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل پشت یا شکم مادر یا خواهر یا عمه منی یا گفت سر تو یا فرج تو مثل پشت یا شکم یا ران
یا فرج مادر یا خواهر یا عمه من است یا گفت نصف تو یا ثلث تو مثل پشت ظهار ثابت شود اگرچه به نیت ظهار نگفته باشد
و پیش از آنکه کفارت ادا کند وطی و دواعی وطی چون مس بشهوت و جز آن با آن زوجه حرام بود و اگر پیش از
ادای کفارت وطی کرد استغفار کند و بار دیگر وطی نکند تا آنکه کفارت ظهار را ادا نماید و بآن وطی جز استغفار هیچ واجب
نشود مسئله اگر مردی با زوجه خود ظهار کرد تا زمانیکه قصد وطی آن نکند کفارت ظهار بر وی لازم نشود و اگر پیش
از آنکه زوج قصد وطی آن کند یکی از هر دو بمیرد کفارت لازم نیاید کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بعد از قصد
وطی جزم کرد که هرگز او را وطی نکند کفارت ساقط شود مسئله هرکه مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت
کرامت کرد کرامت بود و اگر نیت ظهار کرد ظهار باشد و اگر به نیت طلاق گفته است یک طلاق بائن واقع شود و اگر
هیچ نیت نکرده است نزدیک امام و بیک روایت از امام ابو یوسف لغو بود کذا فی البرهان و نزدیک امام محمد ظهار باشد
کذا فی الهدایه و در جامع الرموز می آرد در یک روایت از امام ابو یوسف در حالت غضب ظهار بود و بیک روایت
نزدیک وی ایلا باشد و نیز در آنست که اگر گفت تو مثل مادر منی یا خواهر منی و نگفت بر من باتفاق لغو بود و نیز
در آنست که اگر مردی بزوجه خود گفت تو مادر منی یا دختر منی یا خواهر منی ظهار نبود و نیز در آنست که اگر بزوجه خود گفت
اگر فلان کار کردی تو مادر منی و وی کار کرد هیچ لازم نیاید اگرچه به نیت تحریم گفته باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه

119

خود را گفت تو بر من حرامی مثل مادر من هرچه از طلاق و ظهار نیت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیت نکرده
باشد نزدیک ابو یوسف ایلا است و نزدیک امام محمد ظهار کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل پشت
مادر من ظهار بود اگرچه در نیت طلاق یا ایلا کرده باشد مسئله ظهار واقع نشود مگر بزوجه خود پس اگر کنیزک خود
ظهار کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر ظهار کرد بزنی که او را بی اذن او بنکاح فضولی در خواسته است و بعد از ظهار آن
زن نکاح وی را با خود جایز داشته است ظهار واقع نشود مسئله هرکه بزنان خود گفت شما بر من مثل پشت مادر
منید ظهار گردد و برای هر واحد کفارت لازم شود **فصل در کفارت** مسئله کفارت ظهار آزاد کردن
بنده است به نیت کفارت که جنس منفعت وی نرفته باشد اگرچه کافر بود غلام و کنیزک و صغیر و کبیر درین حکم برابر باشند
پس اگر بی نیت کفارت آزاد کرد از کفارت نبود اگرچه بعد از آن نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافر روا نبود مسئله اگر بنده کر را که بلند شنود یا کور را که بیک چشم باشد در کفارت آزاد کند
جایز بود و آنکه هیچ نمی شنود و یا هر دو چشم کور باشد روا نبود زیرا که جنس منفعت وی رفته است مسئله بنده که
یکدست و یک پای وی از مخالف بریده اند جایز است که او را به نیت کفارت آزاد کند زیرا که جنس منفعت وی باقی
است مسئله مکاتب را در کفارت آزاد کردن روا بود مگر آنکه چیزی را از بدل کفارت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را به نیت کفارت خریدن روا بود و بمجرد خریدن آزاد شود و کفارت ساقط گردد مسئله آزاد کردن
نصف بنده را به نیت کفارت بعد از آن باقی آزاد با آن نیت روا بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که دیوانه
لایعقل را در کفارت آزاد کند اما آنکه گاه دیوانه شود گاه هشیار گردد جایز است که او را در وقت هشیاری وی
در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو دست او را یا هر دو انگشت دست او را یا هر دو پای او را بریده باشند
در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که یکدست و یک پای او از یک جانب او بریده بود یا او را انگشت
از هر دو دست وی سه انگشت را بریده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که مدبر را در کفارت
ظهار آزاد کند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشترک را بعد از آن نصف باقی را بعد ضمان از آن آزاد نماید
زیرا که چون وی حصه خود را آزاد کرد در حصه شریک وی نقصان رفت بنابر آنکه دوام بندگی در آن متعذر است
کذا فی حاشیة الچلپی پس با آزاد کردن بنده خنثی کفارت ادا نشود و نزد صاحبین کفارت ادا شود مگر آنکه

مستحق فقیر باشد تفصیل آن در ترجمه است مسئله اگر نصف بنده خود را در کفارت ظهار آزاد کرد و بعد از وطی نصف
باقی آزاد نمود از کفارت آزاد نشود زیراکه در کفارت لازم است که آزاد کردن بنده پیش از مساس باشد و نزدیک
صاحبین از کفارت آزاد شود زیراکه نزدیک ایشان آزاد کردن بعضی کل آزاد گردد مسئله هرکه برای آزاد کردن
بنده قدرت ندارد چنانکه سوای حاجت اصلی چون خانه بودنی و جامه پوشیدنی کذا فی جامع الرموز برای بهای
بنده او را قدرت نیست یا بنده بهم نمیرسد دو ماه متصل روزه دارد که دران دو ماه رمضان و دو روز عید و سه روز
تشریق داخل نباشد و اگر دران میان یک روزه افطار کرد اگرچه بعذر باشد یا در شب زنی آنکه بآن ظهار کرده وطی کرد
یا در روزی نادانسته یا بوی وطی نمود کفارت را از سر گیرد یعنی روزهای گذشته را در کفارت حساب نکند و نزدیک
امام ابو یوسف همون کفارت را تمام کند دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و در جامع الرموز می آرد اگر در اثنای کفارت
روزه دو ماه تا غروب آفتاب آخرین روزه بر آزاد کردن بنده قادر شد عجز ثابت نشود مسئله هرکرا استطاعت
روزه دو ماه متصل نباشد وی یا نائب او شصت کس را که مستحق گرفتن زکوة باشند هر واحد را بقدر صدقه فطر
یعنی از گندم نصف صاع یا از جو یا از خرما یکصاع طعام دهد کذا فی جامع الرموز و اگر هر واحد را قیمت صدقه فطر داد
روا باشد و نزدیک امام شافعی روا نبود و اگر هر واحد را یکبار دو وقت سیر کرد نیز کفارت ادا شود اگرچه کمتر از آن
سیر شده باشند و اگر هر واحد را یکمن گندم یا دو من خرما یا جو داد نیز روا بود و اگر یک کس را تا دو ماه هر روز بقدر
صدقه فطر داد یا آن قدر را قیمت داد یا هر روز دو وقت سیر کرد نیز جایز باشد کذا فی جامع الرموز و اگر صدقه دو ماه را
در یکروز بیک کس داد روا نبود مگر از همون روز مسئله اگر به نیت دو ظهار شصت کس را طعام داد هر واحد را
یکصاع از گندم نزدیک شیخین ادا نشود مگر از یک ظهار و نزدیک امام محمد از هر دو ظهار جایز باشد و اگر
به نیت افطار و ظهار داده است باتفاق از هر دو روا بود زیراکه در صورت اختلاف نزدیک شیخین نیز نیت
عمل میکند چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور شده است مسئله اگر از دو ظهار چهار ماه روزه داشت یا یکصد و بیست کس را
طعام داد یا دو بنده را آزاد کرد از هر دو ظهار کفارت ادا شود اگرچه هیچ یکی را هیچ یکی معین نکرده باشد زیراکه در تجانس
جنس تعیین حاجت نبود مسئله اگر به نیت دو ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد برای یکی معین کند و اگر به نیت
قتل و ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد از هیچکدام روا نبود و نزدیک امام زفر در هر دو صورت

صورت از هیچکدام کفایت نکند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند **مسئله** اگر بنده ظهار کرد
دو ماه روزه دارد و جایز نیست که خواجه او بمال از و کفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است و ابن فعل دیگر را دا نشود

باب اللعان و آن عبارت است از شهادتهای که موکد بسوگند باشند و مقرون بلعن و غضب بودند
کذا فی حاشیة الچلبی **مسئله** هر که زوجه عفیفه خود را که متهم بزنا نیست دشنام بزنا داد یا بعد از یکدیگر نفی ولد
و می ولد او را گفت از من نیست و هر دو قابل شهادت اند و زوجه او را بموجب دشنام مطالبه کرد بر زوج لعان واجب شود
و اگر وی از لعان انکار کند او را حبس کنند تا آنکه لعان کند یا بکذب خود اقرار نماید و اگر بکذب خود اقرار کرد حد قذف
لازم آید و اگر لعان کرد بر زوجه نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان ابا آورد حبس کنند تا آنکه لعان کند یا قول
زوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول زوج را تصدیق کرد نسب ولد او ثابت نشود و بر زوجه حد زنا لازم نیاید و اگر
زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و ولد را بزوجه سپارد و تفریق طلاق باین واقع شود و اگر پیش از
تفریق قاضی یکی بمیرد دیگر او را وارث شود کذا فی حاشیة الچلبی صورت لعان زوج آنست که چهار مرتبه زوج
بگوید اشهد بالله انی صادق فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نسبت
کردم زوجه را بزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیه ان کان کاذبا فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر زوج اگر
در آنچه بزوجه نسبت کرده است دروغی باشد و هر گفتن بجانب زوجه اشارت میکند و صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید
اشهد بالله انه کان کاذبا فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است
بمن از زنا و مرتبه پنجم بگوید غضب الله علیها ان کان صادقا فیما رماها به من الزنا یعنی غضب خدای بر زوجه اگر زوج
صادق است در آنچه نسبت کرده است بمن از زنا و در صورت لعان بنفی ولد بجای زنا نفی ولد بگوید و اگر هر دو دشنام
داده است هر دو لعان کند **مسئله** اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش از این او را حد قذف زده باشند لعان ساقط
شود و حد لازم گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه کنیزک بود یا کافره باشد یا او را حد قذف زده باشند
یا صبیه یا مجنونه یا زانیه بود از زوج حد و لعان هر دو ساقط گردد زیرا که زوجه عفیفه از اهل شهادت نیست **مسئله**
اگر بعد از لعان و تفریق قاضی زوج خود را دروغی ساخت نکاح زوجه بر وی حلال شود و حد قذف بر وی لازم
گردد زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است که المتلاعنان لا یجتمعان ابدا بر تقدیر

١٢١

باقی ماندن لعان است مسئله اگر بعد از لعان و تفریق زوج شخصی را بکسی دشنام داد او را حد قذف زنند یا زوجه
بکسی زنا کرد بر وی حد زنا زنند و میان ایشان نکاح حلال شود زیرا که یکی از ایشان اهل شهادت نماند مسئله
اگر گنگ زوجه خود را باشارت قذف کرد لعان لازم نشود و حد قذف واجب نگردد زیرا که لعان و حد بشبها شد که
لفظ قذف صریح و قذف گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مر زوجه خود را
گفت که حمل تو از من نیست نزدیک امام لعان لازم نشود و نزدیک صاحبین اگر در کم از شش ماه بزاید لازم شود
و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و اگر گفت تو زنا کرده و حمل تو از من نیست لعان واجب گردد و نسب ولد ثابت ماند زیرا که
لعان برای قذف بزنا است نه برای نفی حمل مسئله هر که بعد از زائیدن زوجه در ایام مبارکباد یا در وقت خریدن
اسباب ولادت گفت این ولد از من نیست نسب ثابت نشود و لعان لازم آید و اگر بعد از این مدت گفته است نسب
ثابت شود و لعان واجب شود و بدانکه ایام مبارکباد تعیین نیست بلکه بعضی گفته‌اند سه روز است و بعضی گفته‌اند هفت روز
باعتبار حقیقت کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه شخصی بیک حمل دو ولد زائید و زوج وی گفت ولد اول از من نیست
و ثانی از من است حد قذف بر زوج واجب شود زیرا که تکذیب خود اقرار نموده است بنا بر آنکه میان ولادت دو ولد
شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق بودند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست لعان لازم آید
زیرا که قذف کرده است نزد جحد ثانی و اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد قذف واجب گردد و بهر تقدیر
نسب هر دو ولد از زوج ثابت شود زیرا که باقرار یکی اقرار دوم لازم آید بنا بر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند کما
باب العنین مسئله عنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد پس هر که بر یک زن از زنان خود قادر نباشد
در حق آن زن عنین بود اگرچه بر دیگران قادر باشد کذا فی شیخ چلپی مسئله اگر زوج عنین ظاهر شد چنانکه
وی خود اقرار کرد که بر زن خود قادر نشدم باید که قاضی وی را تا یک سال قمری مهلت دهد و هو الصحیح و در روایت حسن یکسال
شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز است یا چیزی از روز ششم و سال قمری دوازده
ماه است که آن سه صد و پنجاه و چهار روز است یا چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آن را در ترجمه ذکر نمودم مسئله
اگر زوج را که عنین است یک سال قاضی مهلت داد ماه رمضان را و ایام حیض زوجه را در حساب اعتبار کنند و ایام مرض

١٢٣

۱۲۳

تفریق کند و بعد از تفریق بر زوجه یک طلاق بائن واقع شود و اگر زوج با وی خلوت کرده است تمام مهر لازم آید

و عدت طلاق هم واجب گردد مسئله اگر میان زوج و زوجه خلاف واقع شد چنانکه زوج گفت که بر تو قادر شدم و زوجه

آنرا انکار نمود و وی پیش از نکاح ثیبه بود و یا بکر بود و زنان بعد از مخالفت گواهی دادند که ثیبه است زوج را

سوگند دهد اگر سوگند خورد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل شود و اگر از سوگند نکول کرد یا زنان گواهی دادند که

بکر است قاضی زوجه را تا یک سال مهلت دهد و اگر بعد از مهلت نیز خلاف افتاد همچنان باشد غیر از آنکه در آن مهلت

نبود پس اگر در اختلاف بعد از مهلت زوج از سوگند نکول کرد یا زنان بر بکارت زوجه گواهی دادند زوجه را اختیار

است که آن زوج را قبول کند یا نکند و اگر قبول کرد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل گردد مسئله خصی را در حق

مهلت حکم عنین باشد یعنی کسیکه خصیتین او را بر آورده باشند در احکام مذکوره از سوگند دادن و مهلت

عنین بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مجبوب ظاهر شد یعنی معلوم شد که مقطوع الآلت است و زوجه از قاضی

طلب کرد تفریق را قاضی میان ایشان بالفعل تفریق کند زیرا که در مهلت او را فائده نبود بخلاف خصی که وطی از وی متوقع

است مسئله هیچ یک از زوج و زوجه بعیب دیگر در طلب تفریق خیار نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی

در پنج عیب خیار بود یکی جنون دوم جذام سیوم برص چهارم قرن پنجم رتق معنی هر کدام را در ترجمه ذکر نمودیم و نزد

امام محمد در سه اول اگر زوج را باشد زوجه را خیار بود و اگر زوجه را باشد زوج را خیار نبود زیرا که او را دفع ضرر خود

بطلاق ممکن است باب العدت مسئله هر که زوجه خود را بعد از خلوت طلاق رجعی یا بائن داد و زوجه آزاد است

اگرچه کتابیه بود اگر خداوند حیض است سه حیض عدت لازم شود و اگر خداوند حیض نیست چنانکه صغیره است یا کبیره است که بسال آیسه

رسیده است یا بسال بالغ شده است و او را حیض نیامده است سه ماه عدت واجب گردد مسئله اگر بسبب خیار بلوغ یا بسبب

مالک شدن احد الزوجین مر دیگری را یا بسبب تقبیل زوجه مر ابن زوج خود را بالشهوت یا بسبب مرتد شدن احد الزوجین

یا بسبب عدم کفاءت یا بچیزی دیگر بعد از خلوت نکاح فسخ شد و زوجه آزاد است در خداوند حیض سه حیض و در غیر آن سه ماه

عدت لازم آید بی آنکه طلاق واقع شود و معتبر در شروع عدت از وقت طلاق یا فسخ است نه از وقت خبر کذا فی جامع

الرموز و معتبر سه حیض کامل است پس اگر شخصی مر زوجه خود را گفت در وقت حیض او طلاق داد این حیض در عدت

محسوب نشود زیرا که بعض آن پیش از طلاق گذشته است مسئله خواجه ام ولد خود را آزاد کرد یا خواجه بمرد و ام ولد

باقیماند اگر خداوند حیض است سه حیض کامل عدة واجب شود وغیر از سه ماه عدة لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی
باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که السبب مع فراش خواجه زایل شود کذا فی جامع الرموز مسئله در وطی بشبهه چنانکه
پیش شخصی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و بشبهه آنکه این زوجه من است با وی وطی کرد
در وطی بنکاح فاسد چنانکه بنکاح موقت وطی کرد در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوج سه حیض عدت واجب شود و اگر خداوند
حیض نباشد سه ماه عدة لازم گردد مسئله عدت حره برای موت زوج او چهار ماه و ده شبانه روز است کذا فی البرهان
و نیز در آنست که مسلمه و کتابیه حائضه و غیر حائضه مدخول بها و غیر مدخول بها صغیره و کبیره در این حکم برابر است مسئله عدة
کنیزک که خداوند حیض باشد برای طلاق و فسخ دو حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عدة آن نصف چیزی است که
مر حره راست یعنی برای طلاق و فسخ یکنیم ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدت حامله حره باشد یا کنیزک بود
از طلاق و فسخ و موت بوضع حمل است اگرچه زوج او کودک مرده باشد و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوج حامله کودک
مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت آبست و آن در ثابت النسب باشد
و از کودک نسب ثابت نشود و ما میگوییم چون بر حامله عدة لازم آید بوضع حمل تمام شود اگرچه نسب حمل ثابت نباشد
زیرا که اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن نص مطلق است اما اگر زوجه کودک بعد از ششماه از موت کودک
زائید عدة او عدة موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوج حامله بود بدانکه بعد از مردن کودک از وی
نسب ثابت نشود اگرچه زوجه او بعد از موت در کم از ششماه زائیده باشد مسئله عدت زوجه فار یعنی هر که در مرض
موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز برای طلاق باین ابعد الاجلین است یعنی اگر عدة طلاق
پیشتر تمام شود عدت موت را نیز تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق را نیز تمام گرداند و برای طلاق رجعی
عدة موت است مسئله اگر خواجه کنیزک خود را آزاد کرد و وی از زوج خود در عدت طلاق رجعی بود عدة حره را
تمام کند و اگر در عدة طلاق باین یا در عدت موت بوده است عدت کنیزک را تمام گرداند زیرا که در طلاق رجعی پیش از
گذشتن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف در طلاق باین و موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایه مسئله
اگر زنی آیسه سه ماه عدة نشست بعد از آن خون دید یا از سر بسر حیض عدة کند زیرا که عدة بسه ماه مر آیسه است و وی چون خون
دید معلوم شد که آیسه نبود کذا فی اکثر المعتبرات کذا فی شیخ چلپی و آنکه شارح گفته است که اگر پیش از تمام شدن

سه ماه خون دیده سه حیض باشد و عده ماه را باطل کند بنا بر اختیار صدر الشهید است و صاحب هدایه همین را اختیار
کرده است لیکن مخالف اکثر معتبر آنست کذا فهم من جامع الرموز وغیره و بروایة ابو علی دقاق اگر زنی بعد از حکم
بایاس وی خون دید حیض نبود و ایاس را باطل نگرداند و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بدان خون آن نکاح فاسد نشود
زیراکه در وقت خون نیست و بنا بر روایت اول آن نکاح فاسد شود کذا فی جامع الرموز مسئله زنیکه پس از ایاس حکم
است بحیض عده نشست و بعد از گذشتن یک حیض یا دو حیض خون وی منقطع شد از سر سه ماه عدت کند
وانچه از حیض و طهر گذشته است آنرا در حساب نیارد زیراکه طلاق گویا که از ابتدا ایاس واقع شده است کذا فی
جامع الرموز مسئله زنی در عدت بود شخصی بشبهه با وی وطی کرد برای این وطی عدت دیگر لازم شود و میان
هر دو عدت تداخل باشد چنانکه از عده اول باقیمانده است از هر دو عدت محسوب شود وانچه بود از تمام شدن
عدت اول از عدت دوم باقیمانده است آنرا تمام کند مثلا اگر از عده اول یک حیض باقی مانده است این حیض را
از هر دو عده شمار کند و برای عدت دوم دو حیض دیگر نشیند و اگر در ابتدا عده وطی کرده است بیک عده
هر دو عده ساقط شود چه یک عدت بمنزله دو عده گردد کذا فی حاشیة الچلبی و نزدیک امام شافعی اگر وطی
بشبهه از زوج آن زن است که زن در عده آن زوج بود در هر دو عده تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله
در طلاق و موت حساب عده از وقت طلاق و موت بود اگرچه زوجه را بآن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عده
زوجه را بآن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است انچه مانده است تمام کند مسئله
اگر زوجه گفت عده من تمام شده است و زوج انکار نمود قول زوجه بسوگند معتبر بود مسئله اگر شخصی زوجه خود را
طلاق بائن داد و پیش از انکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق دیگر داد نزدیک شیخین
تمام مهر واجب شود و از سر عدت لازم گردد زیراکه اثر وطی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است
پس گویا که وطی در نکاح ثانی واقع شده است و نزدیک امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را تمام
کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نباید زیراکه پیش از وطی طلاق داده است و نزدیک امام زفر هیچ لازم
نباید زیراکه عده اول بنکاح ثانی ساقط شده و بطلاق ثانی بنابر دلیل امام محمد عده لازم نیامده است مسئله
اگر ذمی زوجه خود را که ذمیه است طلاق داد نزدیک امام اگر اهل ذمه معتقد عده نیستند عدت لازم نیاید

باب ثبوت النسب

واگر معتقد باشند و آنرا اعتبار میکنند عدت واجب شود و نزد صاحبین عدت لازم شود اگرچه معتقد آن نباشد اما اگر حربیه را طلاق داد باتفاق عدت لازم نیاید و اگر مسلم ذمیه کتابیه را طلاق داد عدت واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زنی منکوحه حربیه از دار حرب بدار اسلام آمد و قصد کرده است که باز بدار حرب نرود بر وی عدت لازم نشود مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز درست است که اگر ذمیه یا حربیه حامله بود عدت وی بوضع حمل باشد و مرویست از امام که نکاح حربیه پیش از وضع حمل روا بود ولیکن زوج را تا وضع حمل وطی با وی روا نبود و هو اختیار الکرخی کذا فی المحیط مسئله زنی بالغه مسلمه که در عدت طلاق بائن بود یا در عدت موت باشد در ایام عدت خود را آرایش نکند چنانکه جامه زعفرانی و معصفری نپوشند و حنابندی نکند و خوشبو نمالد و در سر روغن نیندازد اگرچه خوشبوی نباشد و سرمه نکند مگر آنکه بعذر بود و ضرورت باشد چنانکه فقیره بود و غیر آن جامه نگذارد یا برای علاج چشم یا سر بسرمه یا بروغن محتاج شود کذا فی جامع الرموز مسئله ام ولد که در عدت عتق یا موت بود بروی ترک زینت نباشد و نیز زنیکه در عدت نکاح فاسد بود او را ترک زینت نباشد زیرا که در نکاح فاسد واجب است لبس برای افسوس بود مسئله زنی که در عدت موت باشد هیچ یکی را جایز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر به اشارت و کنایت خطبه کرد چنانکه حسن و صلاح وی را ذکر کرد و احتیاج خود بزوجیه و حسن خلق خود بزنان بیان نمود روا باشد کذا فی جامع الرموز و تفصیل خطبه و معنی آن در ترجمه مذکور است مسئله معتده طلاق را جایز نیست که در روز یا در شب از خانه خود بیرون آید لقوله تعالی ولا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن کذا فی الهدایه و معتده موت را جایز است اما اکثر شب در خانه خود باشد زیرا که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا بعض شب برای حاصل کردن نفقه بیرون آید مسئله زنیکه بروی عدت واجب شود در خانه زوج خود عدت را تمام کند مگر آنکه از خانه برآورده شود چنانکه خانه عاریتی باشد و صاحب خانه او را از آن بیرون کند یا در خانه بسبب [illegible] یا بسبب سوختن یا غرق شدن خوف تلف شدن مال باشد کذا فی جامع الرموز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته باشد پس درین همه صورتها زوجه مختار است هر جا که خواهد برود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه در عدت طلاق بائن بود میان خانه پرده کند و اگر خانه تنگ باشد جایز است که زوجه از آن خانه برآید و اولی برآمدن زوج است کذا فی جامع الرموز و نیز اگر زوج فاسق باشد اولی است که از خانه برآید و اگر زوج برآمد جایز بود کذا فی جامع الرموز و هکذا است

۱۲۷

که قاضی درمیان ایشان زنی را گذارد که ایشان را از وطی مانع بود مسئله اگر شخصی در سفر زوجه خود را که با وی همراه
است طلاق بائن داد یا زوج زنیکه با وی همراه است در سفر بمیرد و زوجه در جائیست که آن موضع اقامت نیست و از جائیکه
برآمده است از سه روز راه کمتر است رجوع کند در همانجا عدت نشیند و اگر از جائیکه برآمده است و در جائیکه
قصد دارد هیچکدام از سه روز راه کم نبود و زوجه را اختیار است از هر دو جانب هرجاکه داند برود و اگرچه با وی محرم نبود
و اولی آنست که رجوع کند تا در منزل زوج خود عدت نشیند و بقول امام سرخسی از هر دو طرف جانب اقرب را اختیار کند باشد
از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جائی که برآمده است سه روز راه بود و در جائیکه قصد کرده است کمتر از آن
بجانب مقصد رود و اگر در موضع اقامت بود نزد یک امام عدت را همونجا تمام کند اگرچه با وی محرم باشد زیرا که
برآمدن معتده حرام است اگرچه خانه یا مقصد از مدت سفر کمتر بود و نزد یک صاحبیه اگر با وی محرم باشد برآمدن وی
حرام نبود زیرا که برای وحشت جدائی برآمدن مباح است حرمت برای سفر بود و آن بمحرم مرتفع شد پس چون بنابر قول
صاحبین برآمدن آن جایز شد بتواند که بجانب برآمدن حکم آن بر تفصیل مذکور شد باب النسب والحضانة مسئله
حضانة یعنی تربیت کودک است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی مر زنی را گفت اگر وی را نکاح کنم وی مطلقه
باشد و چون وی را نکاح کرد وی از نکاح بعد از شش ماه زائید نسب ولد از ناکح ثابت شود و مهر زوجه بر وی
لازم گردد زیرا که ممکن است که هر واحد برای نکاح خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل در شبی میان ایشان نکاح بسته باشند
و در همان شب میان ایشان جماع شده باشد و معلوم نیست که علوق از نکاح مقدم شده است یا موخر از آن پس علوق را با نکاح
بر مقارنت حمل میکنیم یا آنکه اگر علوق مقارن نکاح نباشد زوج قادر است که لعان کند چون وی لعان نکرد ولد را
بلعان نفی نشود [illegible] با وجود امکان [illegible] از فرش نفی کنیم مسئله اگر زنی در عدت طلاق رجعی پیش از آنکه
گذشتن عدت اقرار کرده باشد در دو سال از وقت طلاق یا زیاده از آن فرزند آورد نسب آن ثابت شود زیرا که احتمال آن
که علوق در عدت باشد [illegible] الا بعد از اقرار بگذشتن عدت در زیاده از دو سال از وقت طلاق زائید نسب ولد
ثابت شود زیرا که نسب ولد وقتی ثابت گردد که از وقت طلاق در کم از شش ماه زائیده باشد چنانکه می آید مسئله اگر زنی
طلاق زوج در دو سال یا زیاده از آن فرزند آورد نسب آن ثابت شود و در صورت اول زوجه از زوج جدا گردد زیرا که علوق را
پیش از طلاق اعتبار میکنیم بنابر آنکه اگر بعد از طلاق اعتبار کنیم رجوع ثابت شود و رجوع امر حادث است پس ثابت نشود

اولاد در صورت ثانی علوق در عده باشد در رجوع ثابت شود زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مسئله اگر زنی مطلقه
بطلاق بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد نسب ولد او ثابت شود زیرا که ممکن است که علوق در زمان
نکاح باشد اما اگر بعد از دو سال زائید نسب ولد ثابت نشود مگر آنکه زوج بگوید که این ولد از من است زیرا که چون زوج دعوی کرد
که ولد از من است میگوییم که در عده بشبهه وطی کرده باشد بدان نسب ثابت شود مسئله اگر زن مراهقه بعد از طلاق در
کم از نه ماه فرزند آورد نزدیک طرفین نسب ولد ثابت شود و اگر به نه ماه آورد ثابت نشود زیرا که سه ماه مدت عدت است و شش ماه
اقل مدت حمل و نزدیک ابو یوسف اگر طلاق رجعی است در بیست و هفت ماه نسب ثابت شود زیرا که سه ماه عدت است و دو سال اکثر
مدت حمل و اگر طلاق بائن است در دو سال نسب ثابت شود زیرا که چون بعد از طلاق بگذشتن عده اقرار نکرد احتمال آن است
که در وقت طلاق حامله باشد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله اگر زنی معتده اقرار کرد که عدت من تمام شده است
و از وقت اقرار بیش از شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود زیرا که کذب او ظاهر شد و اگر شش ماه یا زیاده از آن
زائید نسب ثابت نشود زیرا که چیزیکه اقرار او را باطل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من در عدت فرزند آورده ام
و زوج ولادت او را انکار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا زوج بآن اقرار کرده بود بشهادت یک زن نسب ولد ثابت
شود و اگر دو مرد یا یک مرد و دو زن بر ولادت او گواهی دادند بانکه زوجه تنها در خانه خالی در آمد و ما بر در خانه بودیم
آواز ولد شنیدیم یا ولد را بچشم خود دیدیم نیز نسب ثابت شود اگرچه حمل ظاهر نباشد و زوج بآن اقرار نکرده باشد
و نزدیک صاحبین در همه صورتها شهادت یک زن کفایت کند مسئله اگر زنی در عدت موت بیش از دو سال فرزند آورد
نسب ولد ثابت شود و اگر معلوم نیست که در کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن باقرار وارثان ثابت گردد مسئله
اگر زنی بعد از نکاح شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و اگر زوج انکار نمود بشهادت یک زن ثابت گردد و اگر
بعد از شهادت از ولد انکار کرد که از من نیست هر دو لعان کنند و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت
نشود مسئله اگر زنی بعد از نکاح فرزند آورد و دعوی کرد که از نکاح شش ماه آورده ام و زوج دعوی کرد که کم از شش ماه
نزدیک امام بی سوگند قول زوجه معتبر بود زیرا که ظاهر این است که ولد از نکاح است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق زوجه
خود را بولادت وی معلق کرد بعد از آن یک زن بولادت وی گواهی داد نزدیک امام طلاق واقع نشود و نزد
صاحبین واقع شود زیرا که بگواهی یک زن ولادت ثابت شود پس بتبعیت آن طلاق واقع گردد امام میگوید

ولادت بنا بر ضرورت ثابت شود و در طلاق هیچ ضرورت نیست تا آنکه طلاق تابع ولادت نیست زیرا که هر واحد بی دیگر موجود
شود تابع ممنوع نباشد **مسئله** اگر زوج بحمل زوجه اقرار کرد بعد از ان طلاق او را بولادت او معلق نمود و زوجه دعوی
ولادت را نزدیک امام بی شهادت طلاق واقع شود و نزد صاحبین بی شهادت دایه طلاق واقع نشود دلیل فریقین
در ترجمه مذکور است **مسئله** اکثر مدت حمل دو سال و اقل آن شش ماه **مسئله** هر که کنیزک شخصی را نکاح کرد بعد از ان او را خرید
بعد از خریدن در کم از شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب ولد ثابت شود زیرا که معلوم شد که علوق در وقت نکاح بود و ولد
منکوحه را در ثبوت نسب احتیاج بدعوت نباشد و اگر شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب آن ثابت نشود زیرا که چون
علوق حادث است آنرا باقرب اوقات حمل کنیم که آن بعد از خریدن است پس وی در آن وقت کنیزک اوست نه منکوحه او
و نسب ولد کنیزک بی دعوت ثابت نشود **مسئله** اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو ولد است از من است بعد از ان زن
بر ولادت آن گواهی داد نسب ولد ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد **مسئله** شخصی مر دیگر را گفت این ولد من است
و وی ولد او تواند شد بعد از ان مقر بمرد و مادر ولد گفت این پسر من ولد مقر است و من زوجه ویم اگر زوجه معروف
بحریت است و معروف است که مادر آن ولد است نسب ولد ثابت شود و هر دو از مقر وارث گردند زیرا که ولد بودن او موقوف
بر وطی آن زوجه و حلال بودن وطی حره موقوف است بر نکاح صحیح پس اقرار بولد اقرار است بر زوجیت مادر آن و اگر حریت زوجه
معلوم نیست و وارث گفت این ولد مقر است زوجه وارث نگردد **فصل در حضانة** **مسئله** برای تربیت صغیر اول
مادر است اگرچه او را از زوج خود تفریق شده باشد و اگر مادر بمرد یا قبول نکرد یا با غیر محرم تزویج کرد برای تربیت وی
مادر مادر است هر چند بالا رود بعد از ان مادر پدر است بعد از ان خواهر مادری و پدری است بعد از ان خواهر مادری بعد از ان
پدری بعد از ان خاله مادری و پدری است بعد از ان خاله مادری بعد از ان خاله پدری بعد از ان عمه مادری و پدری است بعد از ان
عمه مادری بعد از ان عمه پدری زیرا که اصل درین باب مادر است پس قرابتی که از جانب مادر باشد مقدم بود از قرابتی
که از جانب پدر بود لیکن این وقتی است که زنان مذکوره آزاد باشند اگرچه ذمیه بودند زیرا که کنیزک را و ام ولد را
حق تربیت ولد خود نیست **مسئله** اگر کودک مسلم بود و مادر وی ذمیه باشد تا آنکه دین را تعقل کند یا بدان
الفت گیرد مادر را حق حضانة وی است چون دین را فهمیدن گرفت یا خوف شد الفت گرفتن را بکفر از مادر گشیده شود
مسئله زنیکه با غیر محرم ولد خود که صغیر است نکاح کرده است او را حق حضانة آن صغیر نباشد اما اگر با محرم صغیر چون

صغیر با عم صغیر نکاح کرد یا مادر مادر صغیر یا پدر صغیر را تزویج نمود حق حضانه ساقط نشود و اگر نکاحی که با غیر محرم صغیر بود
زائل شد حق حضانه باز گردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود نشود و حق حضانه مر عصبه را بود بترتیب ارث یعنی
اول پدر است بعد از آن پدر پدر بعد از آن برادر مادری و پدری بعد از آن برادر پدری بعد از آن پسر برادر مادری و پدری
بعد از آن پسر برادر پدری بعد از آن عم است بعد از آن پسر عم و اگر چند مستحق حضانت در یک درجه باشند اول اورع است
بعد از آن دیرینه سال کذا فی جامع الرموز مسئله صبیه را العصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسپارند
و نیز بفاسق ماجن که مردم را حیلها آموزد حواله نکنند اگر چه عصبه محرم بود چون عم و جز آن کذا فی شرح الحلبی مسئله
کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر کودک ممیز است از والدین با هر که داند
باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است برای حضانه صغیر مادر او یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخورد و خود بنوشد
و خود جامه بپوشد و خود استنجا کند و در بستن و کشادن ازار محتاج بدیگری نباشد کذا فی جامع الرموز و آن به هفت
سال مقدر کرده اند و احق در حضانت صغیره مادر یا مادر مادر اوست تا آنکه حیض بیاید و نزدیک امام محمد تا آنکه
مشتهاة شود و هو المعتمد لفساد الزمان و احق است در صغیره غیر مادر یا مادر مادر تا آنکه مشتهاة گردد مسئله مطلقه را ۱۳۰
جایز نیست که بعد از عدت ولد صغیر را بسفر برد مگر بوطن اصلی خود که نکاح وی در انجا شده باشد اما اگر بجایی برد که
زوج او دلاجود او دیده باز بمنزل خود شب تواند گردد روا باشد و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که از ده بجهت
تادب بشهر برد اما اگر از شهر بده برد روا نباشد اگر چه نزدیک بود و غیر مادر را هرگز روا نبود اگر چه نزدیک باشد باب
النفقه مسئله نفقه و کسوه و منزل برای زوجه که قابل وطی باشد اگر چه کافره بود بقدر حال هر دو بر زوج واجب
شود آزاد باشد زوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر چه بر وطی وی قادر نباشد زیرا که اگر زوج
بر وطی او قادر نبود مانع از جانب زوج است اما اگر زوجه قابل وطی و دواعی وطی نباشد نفقه وی بر زوج واجب نشود
زیرا که مانع از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر زوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقه وسط لازم گردد همین حکم
است در عکس آن و نزدیک امام شافعی در همه حال معتبر حال زوج است و در جامع الرموز میگوید کسوت مثل نفقه
است در همه احوال مسئله اگر زوجه بخانه پدر خود باشد و زوج او را بخانه خود نطلبیده باشد نفقه او بر زوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه زوج مریض شود نفقه او بر زوج بود مگر آنکه مرض او دراز کشد پس حکم او حکم صغیره باشد

ودر جامع الرموز می آرد بهای ادویه بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوجه بی اذن شرع از خانه زوج بیرون رفت
نفقه او از زوج ساقط شود زیراکه ناشزه شد ونفقه ناشزه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر معجل از خانه
زوج برآمد ناشزه نشود ونفقه او ساقط نگردد و در جامع الرموز میگوید اگر زوج در خانه زوجه باشد وزوجه اورا
از دخول بر خود مانع شود ناشزه گردد مگر آنکه منع بکند برای آنکه زوج اورا بخانه خود برد یا برای او منزلی جدا کند مسئله
اگر زوجه را برای دینی که بر ذمه او بود حبس کردند یا در خانه پدر خود مریض شد یا کسی اورا بغصب برد یا بی زوج
بحج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بحج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود
و کرایه آن واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزدیک طرفین نفقه یک خادم بر وی برای زوجه واجب شود
ونزدیک امام ابویوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه ویکی برای مصالح بیرون خانه
یک کس را برای هر دو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه واگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود کذا فی
جامع الرموز ونیز درانست که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است وکسوه در نفقه داخل است وآن پیراهن وازار
از کرپاس وچادر است ارزان بها وموزه است ودر معسر اصح آنست که نفقه خادم واجب نشود وبقول امام محمد
واجب شود مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکنند وقاضی برای زوجه بر زوج بقدر کفایت
نفقه مقدر کند وزوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود آنرا قرض کرده تصرف نماید ونزدیک امام شافعی در میان
ایشان تفریق کند وصحاب ما چون دیدند که بی تفریق معاش ممکن نیست زیراکه دفع حاجت دائمی بقرض مشکل است
ولباس است که کسی او بی قرض ندهد وغنای زوج متوهم است استحسان فرمودند که قاضی شخصی را که شافعی مذهب باشد
نائب خود کند تا وی در میان ایشان تفریق نماید مسئله اگر قاضی برای زنی بر زوج او که معسر است نفقه فرض کرد
بعد از آن زوج موسر شد وزوجه طلب کرد نفقه یسار را تمام کند واگر بعد از فرض کردن قاضی قدر معین را زوج معسر
وزوجه طلب کرد همان قدر را از زوج زوج را اختیار است که همان قدر را ادا کند یا آن ادا کند نفقه یسار را کذا فی جامع
الرموز مسئله اگر زوج مدتی مر زوجه خود را نفقه نداد نفقه روزها گذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی بر وی
فرض کرده باشد یا هر دو بر چیزی راضی شده باشند اما اگر بعد از فرض کردن قاضی یا راضی شدن هر دو
پیش از قبض کردن آن زوجه او یکی بمرد یا زوج مر زوجه را طلاق داد نیز ساقط شود ونزدیک امام شافعی

۱۳۱

بر ذمه زوج قرض شود مسئله اگر زوج نفقه یکساله مدت آینده را بر زوجه خود داد و وی قبض نمود پیش از آنکه مدت
تمام شود یکی بمرد نزد ایشان هیچ چیز از آنچه باقیمانده است آن را رد نکند زیرا که صله است که با آن قبض متصل شود و بمردن یکی از
زوجین در آن رجوع روا نبود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک امام محمد و امام شافعی آنچه زاید از حساب مدت گذشته
باقیمانده است یا بر شمار نفقه خرج شده است رجوع با آن جایز باشد زیرا که عوض نفقه بود و آن نماند مسئله
اگر بنده شخصی باذن خواجه خود زنی خواست و قاضی نفقه آن را بر بنده قرض نمود نفقه مدتی بر آن جمع شد جایز است
که بنده را در نفقه آن بفروشند چون باز جمع شود باز بفروشند همچنین تا آنکه نفقه ثابت است چون جمع شود
بفروشند کذا فی جامع الرموز و اگر از نفقه هزار درم جمع شد و بنده را بپانصد درم که قیمت او بود فروختند و مشتری میداند
که برین بنده دین نفقه لازم شده است باز بفروشند اما اگر بچیزی دیگر هزار درم بر بنده لازم شده باشد چون
یکبار فروختند بار دیگر بفروشند مسئله بر زوج واجب است که زوجه را در خانه که از اهل زوج خالی باشد و زنجیر و قفل آن
جدا بود نگاه دارند اگرچه اهل زوج ولد او از زوجه دیگر بود مگر آنکه زوجه بودن با اهل او راضی شده باشد مسئله
زوج را جایز است که والدین زوجه را و ولد او را که از زوج دیگر باشد از درآمدن در خانه خود که زوجه را در آن
نگاه داشته است منع کند زیرا که خانه ملک زوج است اما جایز نیست که از دیدن او و از سخن کردن با وی ایشان را
منع کند و بقول بعضی زوج را جایز است که از برآمدن زوجه بزیارت والدین در هفته یکبار یا آمدن ایشان
بدیدن وی در هفته یکبار منع نماید و زیارت محرمان دیگر را و دیدن ایشان او را در سال یکبار منع نکند
و هو الصحیح مسئله فرض بکند قاضی نفقه زوجه شخصی را که غائب باشد و والدین او را و فرزندان صغار او را
از مال او که پیش مودع یا مضارب یا مدیون باشد و وی بدان و بنکاح مقر بود یا قاضی بآن عالم باشد
و چون قاضی نفقه را برای زن فرض کرد از زن ضامن بگیرد و او را سوگند بدهد که غائب نفقه را بوی نداده است
اما اگر قابض مال مقر بنکاح نبود و قاضی بآن عالم نباشد و زوجه بر نکاح خود با آن غائب گواه بیاورد قاضی
نفقه را بر غائب فرض نکند و بنکاح وی حکم نماید زیرا که حکم بر غائب جایز نیست و نزدیک امام زفر نفقه را
برای وی فرض کند و بنکاح وی حکم نکند و امروز برای حاجت مردم عمل قضات بر مذهب امام زفر است
مسئله زنیکه در عدت طلاق رجعی یا بائن باشد یا در عدت فرقت بود که آن فرقت بسبب معصیت

زوجه نباشد چون خیار عتق و بلوغ و تفریق برای عدم کفارت یا نفقه یا کمی وی و تا زمان عده بر زوج باشد
ونزدیک امام شافعی در طلاق باین بر زوج نبود و دلیل وی جواب او در ترجمه مذکور است مسئله زنیکه در عدت موت بود یا در عدت
فرقت بمعصیه باشد چنانکه مرتد شود یا ابن زوج را تقبیل کند نفقه او بر زوج واجب نشود مسئله اگر زنیکه در عدت طلاق بود مرتد شد
نفقه او ساقط شود و اگر ابن زوج خود را بر خود قادر ساخت نفقه ساقط نگردد چنانکه دلیل آن را در ترجمه نوشتم مسئله نفقه اولاد
صغار بر پدر ایشان که آزاد باشد واجب شود مگر آنکه ایشان غنی باشند پس نفقه ایشان در مال ایشان باشد مسئله
غیر پدر را در نفقه اولاد صغار شرکت نبود چنانکه غیر والد را در نفقه والدین و غیر زوج را در نفقه زوجه شرکت نباشد در جامع الرموز
میگوید اگر پدر فقیر باشد و مادر غنیه بود مادر را بنفقه اولاد صغار امر کنند چون پدر غنی شود مادر بر وی بدان رجوع نماید
و بقول بعضی رجوع نکند مسئله مادر کودک را بر شیر دادن جبر نکنند مگر آنکه غیر وی شیر ندهد یا کودک غیر وی را شیر نخورد یا پدر را
بر اجیر گرفتن دایه توفیق نباشد چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور است مسئله اگر کودک را مادر وی شیر ندهد و غیر مادر بر شیر دادن
اجرت خواهد بر پدر واجب است که او را اجیر بگیرد تا وی نزد مادر او شیر دهد اگر مادر کودک را اجیر گرفت اجاره روا نبود مگر آنکه
کودک که از پدر وی در عده طلاق باشد یا در عدت طلاق باین بود کذا فی جامع الرموز دلیل این در ترجمه مفصل ذکر کردم مسئله
پدر کودک را جایز است که مادر کودک را بعد از گذشتن عدت طلاق او برای شیر دادن کودک اجیر بگیرد چنانکه جایز است اجیر گرفتن
زوجه خود را که غیر مادر کودک است برای شیر دادن کودک خود اگرچه زوجه مذکور در عدت بود یا در نکاح باشد مسئله چون مادر کودک
از عدت طلاق بیرون آید برای شیر دادن کودک او را اجیر گرفتن از دیگران احق بود مگر آنکه از دیگران اجرت زیاده طلب کند
مسئله نفقه دختر بالغه که او را زوج نباشد و نفقه پسر که بر کسب قادر نبود یا در طلب علم دینی باشد و با صلاح بود و ایشان را
مال نباشد بر پدر واجب شود و بر غیری کذا فی جامع الرموز و بقول بعضی دو ثلث بر پدر بود و یک ثلث بر مادر باشد اما اگر
ایشان را مال از خود باشد نفقه ایشان در مال ایشان بود مسئله بر هر که صدقه فطر واجب شود نفقه اصول او که فقیر باشند
بر وی لازم گردد اگرچه بر کسب قادر بودند کذا فی جامع الرموز و پسر و دختر در این حکم برابر باشد زیرا که در نفقه اصول اعتبار
مر قرب و جزئیت راست نه ارث را پس هر که او را دختر و نبیره و پسری باشد تمام نفقه او بر دختر بود و هر که او را نبیره دختر
و برادر بود تمام نفقه او بر نبیره دختر باشد با آنکه ارث در صورت اول پسر را دو چند دختر است و در صورت ثانی
تمام مر برادر راست مسئله نفقه ذو رحم محرم که فقیر بود و از کسب عاجز باشد بر مالک نصاب صدقه فطر بقدر

۱۳۳

اهلیت ارث او واجب شود زیرا که حقیقت ارث بعینه از موت معلوم نشود پس هرکه او را خال باشد و ابن عم بود متوانگر
ابن عم نیز وخال او ارث شود پس نفقه او برخال باشد زیرا که محرم است بخلاف ابن عم که او محرم نیست و با وجود اهلیت ارث
معتبر بود پس هرکرا چند خواهر در قرابه متفاوت بود چنانکه یک اعیانی باشد و یکی علاتی بود و یکی اخیافی باشد نفقه وی
بر هر سه خواهر پنج خمس واجب شود سه خمس بر اعیانی و یک خمس بر علاتی و یکی بر اخیافی بر تقسیم ارث که بعد از موت او وارث آن
از وی میگیرند کذا فی شرح الچلپی است مسئله برای غیر زوجه و برای غیر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه واجب نشود و بر فقیر برای
غیر زوجه و غیر فروع که فقیر بوند نفقه لازم نباید و برای غنی بر هیچ یکی نفقه واجب نباشد مگر برای زوجه غنی بر زوج او
مسئله پدر را جایز نیست که متاع پسر غایب خود را برای نفقه خود بفروشد و فروختن زمین او و برای آن جایز نیست و برای
قرض خود که سوا نفقه بر پسر است فروختن متاع نیز روا نبود واما اگر مادر پسر غایب بود جایز نیست که برای نفقه خود متاع او را
بفروشد زیرا که تصرف در مال پسر صغیر را او خاص بپدر است نه مادر قول پیغمبر علیه السلام انت و مالک لابیک مسئله
هرکه مال غایب را که پیش او امانت بود بحکم قاضی بر مادر و پدر غایب نفقه نکرد ضامن شود و اگر مادر و پدر مال پسر غایب خود را که
از جنس نفقه بپیش ایشان امانت بود بی امر قاضی آنرا نفقه نمود ضمان لازم نباید کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر قاضی نفقه غیر زوجه حکم کرد و در مدتی نوبی نرسید بقدر آن مدت ساقط شود زیرا که نفقه غیر زوجه برای کفایت حال او واجب
شده است چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در جامع کبیر نزد وی می آرد اگر یکماه یا زیاده از یکماه گذشت است
نفقه گذشته ساقط شود و اگر کم از یکماه گذشته است ساقط نشود اما اگر قاضی او را بقرض گرفتن حکم کرد و وی قرض گرفته
نفقه خود نمود بر ذمه غایب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او را
نفقه ندهد برای نفقه کسب کند و اگر از کسب عاجز آید خواجه او را بفروختن وی امر کند **کتاب العتاق** یعنی در آزاد
کردن بنده مسئله اگر حر عاقل بالغ بنده خود را بلفظ صریح آزاد کرد آزاد شود اگرچه نیت آزادی نداشته باشد چنانکه
گفت تو آزادی یا گفت ترا آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بی نیت آزاد نشود زیرا که لفظ کنایت است که احتمال
دو معنی دارد آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک من برآمدی یا بکنیز گفت
ترا طلاق دادم و نحو ذلک پس بی نیت متعین نشود چنانکه در ترجمه آنرا مفصل ذکر کردیم مسئله اگر خواجه بنده خود را
که مجهول النسب است گفت که این فرزند من است و وی فرزند او تواند شد بی تعلیق آزاد شود یا فرزند او نمیتواند شد زیرا که

امام نیز بی نیت آزاد گردد زیرا که نیت در کنایت شرط است نه در مجاز مشتهر و این مجاز متعین است و نزدیک صاحبین
اگر فرزند او نمی تواند شد آزاد نشود ما میگوییم در مجاز امکان معنی حقیقی شرط نیست چنانکه اطلاق اسد بر مرد شجاع
مسئله اگر خواجه بنده خود را فریاد کرد که ای فرزند من یا ای برادر من آزاد نشود زیرا که مقصود از فریاد کردن آنست که وی
حاضر شود بهر نامی که فریاد کرده باشند و معنی این اسم بر وی بود اما اگر گفت ای حر آزاد شود زیرا که این در آزاد کردن صریح است
محتاج به نیت نیست و در جامع الرموز میگوید اگر گفت بچه من صحیح آنست که آزاد نشود و اگر گفت یا بابا آزاد نگردد [illegible]
یا صغیری مسئله اگر شخصی مر بنده خود را گفت مرا بر تو دست نیست آزاد نشود زیرا که بر بنده که مکاتب باشد دست نبود
مسئله بلفظ طلاق و کنایه آن کنیزک آزاد نشود اگرچه به نیت آزادی گفته باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی آزاد شود
و دلیل او با جواب ما در ترجمه مذکور است مسئله اگر خواجه مر بنده خود را گفت تو مثل حری آزاد نشود اگرچه به نیت آزادی گفته
باشد و بقول بعضی اگر به نیت آزادی گفته است آزاد شود کذا فی جامع الرموز و اگر گفت نیستی تو مگر حر آزاد شود مسئله
هر که مالک شود قریب خود را که محرم اوست آن قریب بر وی آزاد شود لقوله علیه السلام من ملک ذا رحم محرم منه فهو حر اگرچه مالک کودک
باشد یا مجنون بود یا در دار اسلام کافر باشد کذا فی الهدایه مسئله هر که بنده خود را برای خدای یا برای شیطان یا برای بت
آزاد کرد آزاد شود و باول ثواب عظیم و بدوا خیر عذاب الیم حاصل گردد کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بنده خود را در اکراه
یا در مستی آزاد کند آزاد شود مسئله هر که بگوید اگر فلان بنده را مالک شوم آزاد است چون مالک شود آزاد گردد و اگر گفت اگر
زید بیاید فلان بنده من آزاد است چون زید بیاید بنده مذکور آزاد شود مسئله اگر بنده حربی مسلمان شده از دار حرب
بدار اسلام آمد آزاد شود مسئله اگر شخصی کنیزک خود را که در نکاح کسی بود آزاد کرد و کنیزک در کم از ششماه فرزند آورد فرزند
نیز آزاد شود و ولای آن چون ولای کنیزک خواجه کنیزک را باشد و اگر بعد از ششماه آورده است ولای وی نیز خواجه کنیزک را باشد
مگر آنکه زوج کنیزک بنده بود و خواجه او وی را آزاد کرده باشد پس این هنگام آن زوج ولای فرزند خود را [illegible]
کذا فی علم الفرایض مسئله ولد زن تابع مادر باشد چنانکه اگر مادر در وقت زادن آن آزاد است آزاد باشد و اگر بنده است بنده
بود اگر آزاد کرده شده است چنان باشد و اگر در عقد کتابت است مکاتب باشد و اگر مدبره است مدبر بود مسئله ولد
کنیزک که از زوج او بود بنده خواجه کنیزک باشد و ولد او که از خواجه باشد آزاد بود

باب عتق البعض

مسئله اگر شخصی بعض بنده خود را آزاد کرد چنانکه گفت نصف تو یا ثلث تو یا ربع تو آزاد نزدیک امام همان بعض آزاد شود

ودر باقی بقدر قیمت آن برای خواجه سعی کناد و نزد یاصاحبیه تمام بنده آزاد شود زیراکه نزد ایشان اعتاق چون
عتق متجزی نمی شود وامام میگوید اعتاق ازاله ملکست وملک متجزی میشود پس ازاله آن نیز متجزی گردد مسئله اگر
یک شریک از بنده مشترک حصه خود را آزاد کرد شریک دوم را اختیار است که حصه خود را آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سعی کناند
یا معتق را بقدر آن ضامن گیرد مگر آنکه معتق معسر بود یعنی دارا جامه که در بدن اوست و دارا قوت یک روز قیمت حصه
شریک او را مالک نباشد کذا فی جامع الرموز زیراکه چون معتق معسر بود بر وی ضمان آن لازم نشود و میراث وی بقدر حصه هر دو
هر دو را بود مگر آنکه شریک دوم بقدر حصه خود معتق را ضامن گرفته باشد پس آنزمان معتق بآنقدر بر بنده رجوع نماید یعنی بقدر
ضمان از وی سعی کناند و تمام میراث وی مر معتق را بود و نزد یاصاحبیه ضامن شریک دیگر را اختیار نیست زیراکه اگر معتق غنی
است معتق را ضامن بگیرد و اگر فقیرست از بنده بقدر حصه خود سعی کناند و در هر دو حال میراث تمام مر معتق را باشد
زیراکه اعتاق بعض اعتاق کل است نزد ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزادی
دیگر گواهی دهد بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصه او سعی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزد یاصاحبیه اگر هر دو
معسر اند برای هر دو بقدر حصه ایشان سعی کند و اگر هر دو موسر اند یعنی هر واحد دارای جامه بدن و قوت یکروز حصه شریک
مالک است برای هیچ یکی از سعی و ضمان چیزی لازم نباید زیراکه هر واحد دعوی کرده است که شریک من حصه خود را
آزاد کرده است و شریک آنرا منکر است و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر است و دیگر معسر برای موسر سعی کند
و برای معسر هیچ لازم نشود زیراکه بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من در سعایت
است زیراکه معتق معسر است و معسر میداند که مرا در سعایت حق نیست بنابر آنکه معتق موسر است و بر لازم کردن ضمان
قدرت ندارد زیراکه مدعی علیه منکرست و مدعی بر دعوی گواه ندارد و بهر تقدیر بنابر انکار ایشان معتق تا زمان اتفاق
هر دو بر ان ارث وی محل توقف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بنده مشترک را ببودن کاری در فردا معلق کرد و شریک دیگر
معلق کرد آزادی او را بنابودن همان کار در فردا چنانکه یکی گفت که اگر فردا زید در خانه در آید تو آزادی و دیگری گفت اگر
فردا زید در خانه در نیاید تو آزاد و فردا هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف باقی برای هر دو سعی کند و نزد امام محمد
در تمام سعی کند زیراکه کسیکه از جانب وی آزاد گردد حصه سعی وی ساقط شود و مجهول است پس مجهول حکم نتوان کرد ما میگوییم نصف
بنده بیقین آزاد شده است پس نصف سعی ساقط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصه من است و نصف ساقط حصه تو

١٣٦

حصه تو پس نصف باقی را میان هردو قسمت کنند مسئله اگر شخصی گفت اگر زید در خانه درآید غلام من آزاد و دیگری گفت
اگر زید درخانه درنیاید غلام من آزاد و فردا معلوم نشد که زید درآمد یا درنیامد غلام هیچ یکی آزاد نشود زیرا که جهالت فاحش شد
پس با وجود جهالت فاحش حکم یکی کردن ممتنع باشد مسئله اگر غلامی بخریدن یا بهبه یا بوصیت یا بارث در ملک دو کس درآمد یکی از
ایشان پدر غلام بود یا پدر بعضی پسر خود را بسید او خرید در هر دو صورت حصه پدر آزاد شود و برای شریک بر پدر ضمان
لازم نیاید اگرچه شریک را پیش از شرکت پدر علم پدری وی نباشد پس شریک را اختیار است درآنکه حصه خود را آزاد کند یا بقدر آن
از غلام سعی کناند نزدیک صاحبیه در غیر ارث اگر شریک موسر است حصه شریک را ضامن شود و اگر معسر است از بنده بقدر
حصه خود سعی بکناند و در ارث بهیچ وجه ضمان لازم نشود زیرا که ملک ارث اختیاری نیست و امام میگوید در غیر ارث نیز
ضمان لازم نیاید اگرچه شریک موسر بود زیرا که وی خود بضرر خود راضی شده است و جهل وی حجت نیست مسئله
اگر شخصی بعضی بنده را از خواجه او خرید بعد از آن بعض باقی را پدر بنده که غنی است از خواجه خرید شخص را اختیار است
در آنکه پدر را بقدر حصه خود ضامن بگیرد یا از بنده بقدر آن سعی کناند زیرا که بضرر خود راضی نشده است و نزدیک
صاحبین ضمان لازم نشود زیرا که موسر است و شخص بضرر خود راضی شده است مسئله اگر یکی از سه شریک بنده شریک را
مدبر کرد و شریک دیگر حصه خود را آزاد نمود هر دو موسر اند نزدیک امام شریک سیوم بقدر حصه خود مدبر را ضامن بگیرد و مدبر بقدر
ثلث بنده که بعد تدبیر است معتق را ضامن بگیرد و نزدیک صاحبین مدبر برای هر دو شریک ضامن شود خواه غنی باشد خواه
فقیر که این ضمان عوض ملک است تحقیق آن در عربیت مسئله اگر یکی از دو شریک اقرار کرد که کنیزک مشترکه
ام ولد شریک من است و شریک او ازان انکار نمود نزدیک امام یک روز در خدمت منکر باشد و یک روز بطور خود بود زیرا که
مقر اقرار کرده است که مرا درین کنیزک حقی نمانده است و منکر میداند که در میان ما هر دو مشترک است پس مقر را باقرار وی
دران حقی نباشد و منکر را در زیاده از حصه وی حق ثابت نشود و نزدیک صاحبین کنیزک بقدر حصه منکر سعی کند بعد از ان
آزاد شود زیرا که چون منکر اقرار مقر را تصدیق نکرد اقرار مقر بر مقر منقلب شد پس گویا که وی باستیلاد کنیزک
بر نفس خود اقرار کرد پس شریک بقدر حصه خود سعی کناند مسئله اگر ام ولد میان دو کس مشترک باشد و یکی از ایشان
او را آزاد کند نزدیک امام در حصه دیگر ضامن نشود اگرچه موسر باشد زیرا که نزدیک ایشان ام ولد را قیمت نیست
و نزدیک صاحبین اگر معتق موسر است بقدر حصه شریک را ضامن شود زیرا که ام ولد نزدیک ایشان قیمت دارد مسئله شخصی

١٣٧

باب العتق

غلام دارد و بنده غلام که حاضر بود بگفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی از ایشان غایب شد و سیوم حاضر شد وی باز گفت یکی از
آزاد و وی بیمار مرد غلامیکه در هر دو گفتن حاضر بود از وی سه ربع آزاد شود و از دو دیگر نصف هر واحد آزاد گردد و نزدیک امام محمد از کسیکه
در گفتن دوم حاضر شده است ربع آزاد شود و در باقی حکم مذکور باشد دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و اگر خواجه مذکور در مرض موت
این گفت و بعد از موت خواجه وارثان او قبول نکردند خواجه را غیر ازین سه غلام مال دیگر نیست و قیمت هر غلام برابر است هر یک
پس چنین هر غلام را چون سهام عتق او هفت حصه اعتبار کنند و غلامیکه در هر دو گفتن حاضر مانده است از آن سه حصه هفت حصه
آزاد شود و در قیمت چهار باقی سعی کند و از هر واحد دو دیگر دو حصه آزاد شود و هر یکی در قیمت پنج باقی سعی کند و نزدیک امام محمد هر واحد
شش حصه اعتبار کنند از غلامی که حاضر مانده است سه حصه آزاد شود و در قیمت سه باقی سعی کند و از آنکه غایب شده است دو حصه آزاد
گردد و در قیمت چهار باقی سعی کند و از غلامیکه داخل شد یک سهم آزاد شود و در باقی پنج سهم سعی کند و اگر توضیح این خواهی در ترجمه
کن در ترجمه این مفصل و مبین ذکر کرده ام مسئله شخصی که سه زن دارد و مهر هر سه برابر است و وی با هیچ یکی وطی نکرده است با دو زن
که حاضر بودند گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن چون یکی از ایشان غایب شد و سیوم حاضر گشت وی باز گفت یکی را از شما طلاق
از مهر زنیکه حاضر مانده است ثمن قطع شود و از مهر آنکه غایب گشته است دو ثمن ساقط گردد و از مهر آنکه حاضر شده است یک ثمن ساقط
شود زیرا که بگفتن اول نصف مهر یک زن ساقط شده است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه غایب
گشته است پس از هر واحد ربع مهر ساقط شود که آن دو ثمن است و بگفتن دوم نصف از نصف باقی ساقط شود که ربع تمام
مهر است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک ثمن از هر واحد ساقط شود
پس بهر دو گفتن از آنکه حاضر ماند است سه ثمن ساقط باشد و از آنکه غایب گشته است دو ثمن و از آنکه حاضر شده است
یک ثمن مسئله اگر شخصی دو زن خود را گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن با یکی وطی کرد یا یکی بمرد بر دوم طلاق واقع شود
زیرا که بوطی یکی معلوم شد که مراد وی دوم بود و بمردن یکی غیر از دوم محل طلاق نماند این هر دو مسئله اینجا تقریباً مذکور
شده است اول بتقریب سابق و ثانی بتقریب لاحق مسئله اگر شخصی دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی را فروخت
یا یکی را کسی بخشید یا تصدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بمرد یا یکی را ام ولد ساخت هر کدام ازین تصرفها معلوم شد که مراد دوم
بود اما بمجرد وطی یکی نزدیک امام معلوم نمیشود که مراد دوم بود و نزدیک صاحبین معلوم میشود چنانکه دلیل هر دو در ترجمه
است مسئله اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر اول پسر را زائیدی تو آزاد و وی یک پسر و یک دختر زائید و تقدیم

۱۲۸

١٣٩

هیچ یکی معلوم نیست همه کنیزک و نیمه دختر آزاد شود و پسر بنده ماند زیراکه اگر پسر اول است کنیزک و دختر او هر دو آزاد است
واگر آخر است هیچکدام آزاد نیست پس نیمه از هر دو آزاد شود و پسر بهر تقدیر بنده باشد زیراکه آزادی هر دو بعد از تولد
پسر است اگر اول بود **مسئله** اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده است نزدیک امام گواهی شان
باطل بود زیراکه مدعی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبود کذا فی شیخ الحلبی الا اگر
هر دو گواه بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را آزاد از دو بنده خود کرده است یا بگویند
وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی را از دو بنده خود مدبر ساخته است گواهی روا بود زیراکه تدبیر بهر حال وصیت باشد
و عتق در مرض موت وصیت بود گواهی بی دعوی در وصیت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از دو زوجه
خود طلاق داده است باتفاق روا بود زیراکه در طلاق دعوی شرط نیست بنابر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حقوق
شرع است نه از حقوق عباد پس بر بیان آن جبر کنند بخلاف اگر بگویند که یکی را از دو کنیزک خود آزاد کرده است نزدیک امام
روا نبود زیراکه عتق از حقوق عباد است و دران دعوی شرط است مگر آنکه دران عتق تحریم فرج باشد چنانکه
بر آزادی کنیزک معین گواهی دهند **باب الحلف بالعتق** **مسئله** هر که گفت اگر در فلان خانه درآیم هر بنده که امروز در ملک است آزاد
هر بنده که در وقت درآمدن در ملک او باشد آزاد شود اگرچه بعد از سوگند در ملک او درآمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه درآیم
هر بنده که مراست آزاد و در وقت درآمدن هر بنده که پیش از سوگند در ملک او باشد آزاد شود **مسئله** اگر گفت هر بنده که امروز
مراست یا گفت هر بنده که بالفعل در ملک منست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک او باشد فردا آزاد شود بخلاف بنده
که آنرا بعد از سوگند خریده است اگرچه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه **مسئله** اگر گفت هر بنده من که نرینه است
آزاد بعد ازان کنیزک او در کم از شش ماه پسر آورد آزاد نشود زیراکه ولد یکه در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون مادر
وی آزاد نشد وی نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد کنیزک وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد بتبعیت
وی آزاد گردد کذا فی الهدایه **مسئله** اگر شخصی گفت هر بنده که مراست یا گفت هر بنده را که مالک شوم بعد موت من آزاد است هر که
پیش از گفتن مالک وی باشد مدبر شود و آنکه بعد از گفتن و پیش از مرگ در ملک وی درآمده است مدبر نگردد اما بعد از مرگ وی
هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جایز باشد و فروختن اول روا نبود و وجه هر دو در ترجمه مذکور است
مسئله هر که مر بنده خود را گفت تو آزادی بهزار و بنده آنرا قبول نمود بهزار آزاد شود و آن هزار بر بنده لازم گردد

باب التدبیر ۱۴۰

و بان ضمان داد بیع والا بود زیرا که دین صحیح است بنا بر آنکه قرض بر آزادست بخلاف بدل کتابت که ضمان بان جایز نیست
زیرا که قرض بر بنده خودست و آن دین صحیح نیست **مسئله** هر که مر بنده خود را گفت اگر بنقد رمال بمن ادا کنی تو آزاد بنده آنرا
قبول نمود تا ادا کردن مال ماذون بتجارت باشد چون تمام مال را در همان مجلس ادا کند آزاد شود اما اگر گفت هنگامیکه ادا کنی تو
آزادی هر گاه که تمام مال را ادا کند آزاد گردد اگرچه بعد از مجلس ادا کرده باشد زیرا که اول مقید بمجلس است و ثانی مقید بمجلس نیست
و مراد از ادا کردن او دور کردن مانع است از گرفتن خواجه آن مال را اگرچه پیش از گفتن خواجه بنده آن مال را کسب کرده باشد
اما اگر از مالیکه پیش از گفتن کسب کرده است ادا کرد خواجه بآن بر بنده رجوع کند و اگر بعض مال را ادا کرد آزاد نشود تا آنکه
بعض دیگر را ادا نکند زیرا که شرط عتق ادای کل است **مسئله** هر که مر بنده خود را گفت تو بهزار بعد از مرگ من آزاد و اگر بنده
بعد از مرگ خواجه قبول کرد یا وارث او را آزاد نمود آزاد شود و اگر خواجه گفت تو بهزار آزاد و نگفت بعد از مرگ من پس وارث او را
آزاد کردن بی مال آزاد شود **مسئله** اگر خواجه بنده خود را بخدمت یکسال آزاد کرد و بنده آنرا قبول نمود آزاد شود و خدمت
یکسال بروی لازم گردد و اگر پیش از خدمت یکسال خواجه بمرد نزد شیخین قیمت بنده لازم شود و نزد امام محمد قیمت خدمت
لازم گردد چنانکه اگر بنده را بمقابله چیزی معین فروخت و پیش از قبض آن معین هلاک شد نزد شیخین قیمت بنده واجب شود
و نزد امام محمد قیمت آن معین لازم گردد **مسئله** اگر شخصی مر خواجه کنیزک را گفت که کنیزک خود را بهزار بر من آزاد کن
بشرط آنکه آنرا بمن تزویج کنی و خواجه کنیزک را آزاد کرد و کنیزک وی را قبول نمود از جانب خواجه آزاد شود و بر شخص
هیچ لازم نباید و اگر گفت کنیزک خود را بهزار از من آزاد کن و خواجه آزاد کرد و کنیزک او را قبول نمود هزار را بر قیمت کنیزک
و بر مهر مثل او قسمت کنند آنچه بمقابله قیمت بود مر خواجه کنیزک را باشد و آنچه بمقابله مهر بود ساقط گردد زیرا که کنیزک او را
قبول نکرده است و اگر کنیزک او را قبول کرد در صورت اول آنچه بمقابله قیمت باشد ساقط شود و در صورت ثانی مهر خواجه
کنیزک را باشد و آنچه بمقابله مهر مثل کنیزک بود در صورت مهر آن کنیزک باشد **باب الاستیلاد و التدبیر**
مسئله هر که بنده خود را گفت چون بمیرم تو آزاد یا گفت بعد از مردن من تو آزاد یا گفت تو مدبری یا گفت ترا
مدبر کردم یا گفت اگر تا صد سال بمیرم تو آزاد و غالب حال کم از صد سال است بهر یکی از این الفاظ بنده مدبر شود **مسئله**
فروختن مدبر روا نبود و بخشیدن او جایز نباشد و خواجه را جایز است که از مدبر خود خدمت فرماید و اجارت بکار اندازد
جایز است که کنیزک مدبره را وطی کند یا بکسی تزویج نماید اگرچه فلان راضی نباشد و نزد امام شافعی فروختن مدبر

وبخشیدن وی روا بود و وارث در آمدن او در سعی جایز باشد دلیل ما قول پیغمبر علیه السلام المدبر لا یباع ولا یوهب ولا یورث
وهو حر من الثلث کذا فی الهدایه مسئله چون خواجه مدبر بمیرد از ثلث مال وی مدبر آزاد شود اگرچه خواجه را غیر از مدبر مال
دیگر نباشد یکحصه مدبر از سه حصه او آزاد شود و در قیمت دو ثلث خود برای وارثان سعی کند و اگر دین خواجه تمام قیمت مدبر را شامل
باشد در تمام قیمت خود سعی نماید زیرا که عتقی که معلق بموت باشد حکم وصیت دارد مسئله اگر خواجه مدبر کردن بنده خود را بصفتی
معلق کرد چنانکه گفت اگر درین مرض بمیرم تو آزاد یا گفت اگر درین سفر بمیرم تو آزاد یا گفت اگر تا یک سال بمیرم تو آزاد مدبر نشود
و پیش از مردن خواجه فروختن او یا بخشیدن او روا بود و چون خواجه بصفت مذکور بمیرد بنده مثل مدبر از ثلث مال آزاد شود
زیرا که در وقت اخیر مدبر گردد کذا فی الهدایه **فصل فی الاستیلاد** مسئله اگر کنیزک از خواجه خود فرزند آورد اگرچه پیش از خریدن
بنکاح آورده باشد فروختن وی و بخشیدن وی روا نبود و وطی کردن و خدمت فرمودن و مزد وی ستادن و کسی را تزویج کردن
جایز باشد کذا فی الهدایه و بعد از مردن خواجه از تمام مال خواجه آزاد شود و از دین خواجه بر وی لازم نیاید مسئله نسب ولد کنیزک
از خواجه او بی اقرار خواجه ثابت نشود زیرا که کنیزک فراش ضعیف است و نسب ولد ام ولد بی اقرار او ثابت شود مگر آنکه خواجه انکار کند که از من نیست
زیرا که ام ولد فراش متوسط است و نسب ولد زوجه بی اقرار ثابت شود و با نکار لعان لازم آید زیرا که زوجه فراش قوی
مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد بر نصرانی اسلام عرض کنند اگر وی نیز اسلام آورد بحال خود باشد و اگر وی اسلام نیاورد ام ولد
بقدر قیمت خود برای النصرانی سعی کند بعد از آن آزاد گردد و نزد امام زفر بالفعل آزاد شود و سعایه قیمت بر وی دین باشد کذا فی الهدایه
مسئله اگر کنیزک مشترک فرزند آورد و یکی از دو شریک دعوی کرد که فرزند وی است از من است نسب ولد از وی ثابت شود و کنیزک ام ولد وی
گردد و برای دیگر نصف قیمت کنیزک او نصف عقر آنرا ضامن شود و ولد کنیزک را ضامن نشود زیرا که پیش از علوق در ملک وی
گشته است تفصیل این در هدایه است و اگر هر دو شریک دعوی کردند از هر دو نسب ثابت شود و کنیزک از هر دو ام ولد باشد و بر هر واحد
برای دیگری نصف عقر لازم شود و آن ببرابری ساقط گردد و ولد از هر واحد میراث کامل برد و هر دو از وی میراث یک پدر ستانند
و آنرا میان خود برابر قسمت کنند و نزد امام شافعی رجوع بقول قائف کنند که وی علامات مادر و پدر را در پسران میشناسد مسئله
اگر خواجه کنیزک خود را مکاتبه ساخت بعد از آن او را وطی کرد و کنیزک بعد از شش ماه فرزند آورد و خواجه دعوی کرد که این فرزند از من است
و کنیزک او را تصدیق نمود نسب ولد ثابت شود و بر خواجه عقر کنیزک و قیمت فرزند لازم آید و کنیزک ام ولد وی نگردد و نزد امام ابو یوسف
بی تصدیق کنیزک نسب ثابت شود و اگر کنیزک خواجه او را در دعوی نسب تکذیب کرد نسب ولد خواجه ثابت نشود مگر آنکه خواجه در وقتی

ازادیِ جات مالک آن ولد شود چنانکه کنیزک آزاد کردن بدل کتابت عاجز آید آنزمان نسب ولد از خواجه ثابت شود کذا فی
حاشیة الچلبی **کتاب الایمان** مسئله ایمان جمع یمین است و یمین در لغت بمعنی دست است و قوت است آورده در شریعت بمعنی
سوگند است یعنی قوت دادن خبر است بذکر الله تعالی و تعلیق کردن بچیزی کذا فی جامع الرموز مسئله یمین شرعی که بران احکام
شرع مرتب شود بر سه قسم است یکی غموس و آن سوگند بدروغ است برخلاف چیزیکه گذشته است این سوگند اگر بدانستگی است
جزای این آتش دوزخ است لقوله علیه السلام من حلف کاذبا دخل النار دوم لغو و آن سوگند بدروغ است بر چیزیکه گذشته
است بگمان آنکه راست است در این امید مغفرت است سیوم منعقد و آن سوگند است بر چیزیکه خواهد آمد درین سوگند
اگر خلاف سوگند کند کفارت لازم آید و در دو اول کفارت نبود و نزدیک شافعی در غموس نیز کفارت باشد مسئله منعقد باکراه
و بسهو چون منعقد بقصد باشد پس اگر باکراه یا بلی قصد یمین بسهو گفت بخدا فردا خواهیم آمد و نیامد حانث شود همچنین اگر
سوگند خورد که بخدا نخواهیم آمد و باکراه یا بسهو آمد حانث گردد زیراکه سهو و اکراه فعل حقیقی را تاخیر نمیگرداند و بیهوشی و دیوانگی
همین حکم دارد پس بهرحال بحانث شدن کفارت لازم آید **باب فی مایکون یمینا و ما لا یکون یمینا** مسئله
سوگند بهر یک از اسماء الله تعالی چون الله و رحمن و رحیم یا بصفتی از صفات او که سوگند بدان متعارف است چون
عزة الله و جلال الله و کبریاء الله اما اگر بچیزی دیگر سوگند خورد چون به نبی یا بکعبه یا بقرآن سوگند نبود و نیز اگر بصفتی
از صفات الله که سوگند بدان متعارف نیست چون رحمة الله و علم الله و رضا الله و غضب الله و عذاب الله سوگند خورد
سوگند نباشد مسئله عمر الله ایم الله و عهد الله و میثاق الله و قسم و حلف و اشهد و برمن نذر است و برمن
یمین است و برمن عهد است و اگر چنین نکند یا نکرده است کافرست و سوگند میخورم بخدای این همه الفاظ سوگند است اگر کردن
یا نکردن خود را یکی ازین الفاظ معلق کرد سوگند باشد مسئله حقا و حق الله و حرمة الله و سوگند خورم بخدای یا بطلاق زن
و اگر فلان کار کند بروی غضب خداست یا سخط خداست یا لعنت خداست و من زانیم و من دزدم و من شارب خمرم و ربا
خوارم هیچ یک ازین الفاظ سوگند نباشد مسئله حروف قسم واو و با و تا است چون والله و بالله و تالله گاهی
بازا ذکر نکنند و مراد میدارند چون الله چنین کنم **باب الکفارت** مسئله هرکه در سوگند حانث شود او را اختیار است
که در کفارت آن بنده آزاد کند یا ده درویش را چون کفارت ظهار طعام دهد یا ده درویش را جامه دهد چنانکه اکثر بدن بروی
پوشد پس اگر هر واحد ازار دهد یا سراویل دادن روا نبود اگر ازین هر سه عاجز آید سه روز متصل روزه دارد مسئله جایزنیست

۱۴۳

۱۴۳

که پیش از حانث شدن کفارت دهد واگر داد چون حانث شود کفارت دیگر لازم آید ونزدیک امام شافعی لازم نیاید زیرا که

نزدیک وی تقدیم کفارت بر حنث جایز بود چنانکه تحقیق آن در عربی است مسئله هرکه بر معصیت سوگند خورد چون

ترک نماز وترک سخن با والدین وکشتن مسلم بناحق واجب است که حانث شود یعنی خلاف سوگند کند وکفارت دهد

مسئله اگر کافر سوگند خورد بعد ازان حانث شد کفارت لازم نیاید اگرچه بعد از اسلام حانث شده باشد مسئله

هرکه حلال بر خود حرام کرد حرام نشود وچون بران اقدام کند کفارت لازم آید زیرا که تحریم حلال یمین است مسئله هرکه

نذر مطلق کرد چنانکه گفت لله علی صوم هذا الیوم وفاء آن واجب شود ونیز اگر نذر معلق کرد چنانکه گفت اگر فلان کار شود

بر من روزه یکروز است چون کار شود وفاء نذر لازم آید اما اگر معلق کرد بفعل غیر مرغوب چنانکه گفت اگر زنا کنم بر من یکروزه

است صحیح آنست که او را دران خیار است وفا کند یا کفارت دهد تفصیل آن در ترجمه است وبقول بعضی درین نیز وفا

مسئله اگر سوگند خورد ومتصل آن ان شاء الله گفت سوگند باطل شود باب الحلف بالفعل مسئله هرکه سوگند

خورد که در خانه نه درآید بدر آمدن در صفه حانث شود زیرا که صفه را برای بیتوته صیف باشتا بنا کنند وچیز برای بیتوته

بنا کنند خانه است وبدرآمدن در کعبه یا در مسجد یا در معبد نصارا یا در معبد یهود حانث نشود زیرا که بنای آن برای بیتوته

نیست ونیز بدرآمدن در دهلیز که خارج از در است حانث نگردد ونیز بدرآمدن در ظله حانث نشود زیرا که اینها را برای

بیتوته بنا نکنند مسئله اگر سوگند خورد که در دار نه درآیم وبدرآمدن در ویرانه حانث نشود واگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم

وچون خراب شد درآمد حانث شود ونیز اگر آنجا دار دیگر بنا کردند بعد ازان درآمد حانث باشد زیرا که بخراب شدن وبدیگر بنا کردن

اسم دار ازان زایل نشود کذا فی الهدایه واگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم بعد ازان بربام آن برآمد حانث شود زیرا که بام

حکم دار است از السنت که بر برآمدن بربام مسجد معتکف فاسد نشود کذا فی الهدایه وبقول بعضی در عرف ما حانث نشود مسئله

اگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم چون آنرا مسجد یا حمام یا باغ ساختند یا خانه بنا کردند بعد ازان درآمد حانث نشود زیرا که

چون اسم دیگر بران عارض شد دار نماند ونیز چون بعد منهدم شدن آنها درآمد حانث نباشد زیرا که اسم دار باز عود نکند کذا فی

الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که درینخانه نه درآیم وبعد از خراب شدن درآمد حانث نشود زیرا که اسم خانه ازان برطرف شده است

ودر هدایه میگوید اگر سقف آن افتاده است ودیوارها باقی مانده است حانث شود زیرا که بی سقف بیتوته در آن توان کرد

ونیز اگر بعد ازین کردن آنجا خانه دیگر درآمد حانث نباشد زیرا که منهدم شدن آن اسم خانه زایل شده است مسئله اگر

باب اليمين في الدخول

خورد که درین خانه در نیایم بعد از آن و رطاق آن که خارج از درست در آمد حانث نشود مسئله هر که در دار ساکن است

سوگند خورد که درین دار سکونت نکنم و متصل آن شروع در بر آمدن کرد حانث نشود و نیز هر که جامه پوشیده است سوگند خورد

که اینجامه را نپوشم یا بر مرکب سوار است سوگند خورد که برین مرکب سوار نشوم و متصل سوگند در بر آوردن جامه و فرود آمدن از مرکب

شروع کرد حانث نشود و اگر ساعتی درنگ کرد حانث شود و نزدیک امام زفر بهر حال حانث شود دلیل وی و جوابش در محیط مذکور

است مسئله هر که در دار است سوگند خورد که درین دار داخل نشود تا آنکه بر آمد باز داخل نشود حانث نگردد زیرا که

دخول از خارج باشد پیش از بر آمدن نشستن و خوابیدن در آن حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای

یا درین محله سکونت نکنم و با اهل و متاع خود بیرون آید تا اگر یک میخ باقی ماند حانث شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر اکثر

اموال را بر آورده است حانث نشود و نزدیک امام محمد معتبر بر آوردن چیزی است که کدخدای او بدان ثابت شود و قالوا

هذا احسن وا وفق للناس و در حاشیه چلپی میگوید اگر بسبب عذری تاخیر شد حانث نگردد زیرا که بر ضرورت است و ضرورت مستثنی

شود مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین دیه سکونت نکنم چون خود بر آمد حانث نشود اگر چه اهل و متاع خود را نه بر آورده

مسئله اگر سوگند خورد که ازین خانه بیرون نشوم یا در اینجا نه در آیم اگر بامر وی بر آورده باشد یا در آورده شد حانث شود

و اگر بی امر وی بر آورده شد یا در آورده شد حانث نشود اگر چه برضای وی باشد مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده

سکونت نکنم چون خود بر آید حانث نشود اگر چه اهل و متاع خود را نه بر آورده باشد مسئله اگر سوگند خورد که نه بر آیم مگر برای جنازه

اگر برای جنازه بر آمده کار دیگر کند حانث نشود زیرا که بر آمدن وی برای جنازه بود مسئله اگر سوگند خورد که بقصد مکه از شهر خود

نه بر آیم چون از آبادانی شهر بقصد مکه بر آمده باز در شهر در آید حانث شود زیرا که بر آمدن بقصد مکه حاصل شد و اگر سوگند خورد که بمکه روم

تا آنکه در مکه نه در آید حانث نشود و اگر سوگند خورد که بمکه خواهم رفت در آخر حیوة خود حانث شود زیرا که در آخر حیوة معلوم میشود

که بمکه نرفت مسئله اگر سوگند خورد که فردا اگر استطاعت باشد بمکه روم و فردا بسبب مانع چون مرض یا منع سلطان نرفت

اگر نیت کرده است استطاعة حقیقی را عند الله حانث نشود زیرا که استطاعت حقیقی قدرت تام است که مقارن فعل باشد

و در قضا حانث شود زیرا که در عرف اطلاق است استطاعت بر سلامت اسباب و آلات بود مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیایم

مگر باذن او برای هر بر آمدن اذن لازم بود هر گاه که بی اذن بر آید حانث شود مسئله اگر زوج در وقت بر آمدن زوجه

سوگند خورد بانیکه گفت اگر بر آمدی ترا طلاق است یا در وقت زدن کنیزک را گفت اگر زدی ترا طلاق اگر

۱۴۴

اگر همانوقت برآمد یا زد حانث شود یعنی زوجه مطلقه گردد و اگر نشست بعد ازان برآمد یا زد حانث نشود زیرا که شرط
کرده است همان برآمدن و همان زدن را ازانست که این سوگند را یمین فور گویند کذا فی الهدایه مسئله هرکه او را شخصی گفت
طعام با من بچاشت بخوری در جواب سوگند خورد بانکه گفت اگر طعام بچاشت خورم بنده من آزاد و اگر طعام بچاشت با وی نخورد حانث نشود
اگرچه تنها یا با دیگری خورده باشد اگر در جواب آن سوگند خورد بانکه گفت اگر طعام بچاشت امروز بخورم بنده من آزاد هر حال که
طعام بچاشت خورد حانث شود زیرا که اگر مقصود جواب وی میبود لفظ امروز را ذکر نمیکرد چون ذکر کرد معلوم شد که این سوگند ابتدا است
بجواب آن شخص تعلق ندارد مسئله اگر سوگند خورد که بر دابه زید سوار نشوم بعد ازان بر دابه غلام زید که ماذون بتجارت است
سوار شد اگر غلام مدیون است چنانکه دین او قیمت و کسب او را شامل است حانث نشود و اگر مدیون نیست چنان دین نیست و یا نیت
کرده است دابه که خاص برای زید است نیز حانث نشود و اگر نیت کرده است دابه را که ملک زید است حانث شود و نزدیک امام ابو یوسف
که نیت دابه خاصه زید کرده است نیز حانث شود و نزدیک امام محمد بی نیت نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که ازین درخت
نخورم بخوردن میوه آن حانث شود زیرا که معنی حقیقی متعارف نیست بنابر آنکه درخت را کسی نمی خورد مسئله اگر سوگند خورد که

۱۴۵

ازین گندم نخورم نزدیک امام اگر خائیده خورد حانث شود زیرا که معنی حقیقی مستعمل است پس همین معتبر باشد و نزدیک
صاحبین اگر آرد کرده بخورد نیز حانث گردد زیرا که متعارف معنی مجازی است پس حقیقی و مجازی هر دو معتبر بود مسئله اگر سوگند خورد
که ازین آرد نخورم چون آن را پخته بخورد چنانکه متعارف است حانث شود و بخوردن آرد خام حانث نگردد زیرا که معنی حقیقی
مستعمل نیست مسئله اگر سوگند خورد که بریان نخورم چون گوشت بریان خورد حانث شود بخلاف اگر غیر آن چون بادنجان
یا زردک بریان خورد حانث نگردد مگر آنکه آن را نیت کرده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که طبیخ نخورم چون گوشت
شوربادار خورد حانث شود بخلاف اگر قلیه خشک خورد حانث نگردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر سوگند خورد که سر نخورم چون
سری که آن را در تنور بریان کنند و در شهری میفروشند خورد حانث شود زیرا که در یمین اعتبار عرف است مسئله اگر سوگند خورد که
پیه نخورم نزدیک امام چون پیه شکم خورد حانث شود و نزدیک صاحبین اگر پیه پشت خورد نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که نان نخورم
بخوردن نان متعارف چون نان گندم و جو حانث شود و اگر نان برنج خورد حانث نگردد مگر آنکه در شهری که در خوردن نان برنج
متعارف باشد مسئله اگر سوگند خورد که فاکهه نخورم نزدیک امام بخوردن سیب و زرد آلو و خربزه حانث شود و نزدیک صاحبین بخوردن
انگور و انار و خرما نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که از جوی یا از نهر آب نخورم نزدیک امام چون از جوی یا

از شهر بیرون خورد حانث شود و اگر بدست یا بظرف خورد حانث نگردد کذا فی جامع الرموز و نزد یک صاحبین بهر طریق که بخورد
حانث شود و اگر سوگند خورد که از جوی یا نهر نخورم بهر طریق که بخورد باتفاق حانث گردد مسئله اگر حاکم شهر مردی را سوگند داد که هر مفسد
که در شهر آمده است از آن خبر دار کند اگر در حال حکومت وی خبر دار نکرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که زید را خواهم زد یا او را
جامه خواهم پوشانید یا با وی سخن خواهم کرد یا او را زیارت خواهم کرد اگر در حیوة وی او را زد یا جامه پوشانید یا با وی سخن کرد
یا او را زیارت کرد حانث نشود و اگر سوگند خورد که زید را غسل خواهم داد اگر بعد از مردن زید او را غسل داد نیز حانث نگردد
مسئله اگر سوگند خورد که در نزدیکی قرض او را ادا خواهم کرد چون پیش از ماه ادا کند حانث نشود و اگر ماه تمام شد و ادا نکرد
حانث شود زیرا که ماه بعید است مسئله اگر سوگند خورد که ادام نخورم نزد یک شیخین چون نانخورش شوربا دار خورد که نان دران
غوطه خورد و رنگ گیرد حانث شود و نمک نیز ادام است نزد یک ایشان و بخوردن گوشت بریان و مانند آن حانث نگردد
و نزد یک امام محمد و بیک روایت از امام ابو یوسف هر چیز را که در غالب با نان خورده شود ادام است کذا فی الهدایه و بحیه از عرب
در ترجمه مذکور است که ادام آنست که نان با آن نیک شود و صلاح پذیرد و لذت دهد سائل باشد یا غیر سائل مطابق امام
محمد است کما لا یخفی مسئله اگر سوگند خورد که ازین بسر نخورم چون بعد از رطب شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد
که ازین رطب نخورم چون بعد از تمر شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که ازین شیر نخورم چون ماست یا لوده
خورد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورم چون ماهی خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که گوشت نخورم
سوگند خورد که پیه نخورم بعد از آن خورد پیه را حانث نباشد مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورم و خوشه بسر خرید
حانث نشود و اگر چه چیزی از رطب نیز دران باشد زیرا که حکم مر غالب را است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد
که رطب نخورم یا سوگند خورد که بسر نخورم یا سوگند خورد که رطب و بسر نخورم نزد یک امام بخوردن مذنب در هر سه صورت
حانث شود زیرا که بعض مذنب رطب بود و بعض آن بسر باشد پس هر که آنرا خورد هر دو را خورده باشد مسئله
اگر سوگند خورد که گوشت نخورم بعد از آن جگر و شکنبه خورد در شهر یکه جگر و شکنبه را با گوشت فروشند حانث شود
اما در عرف ما حانث نشود زیرا که درین عرف جگر و شکنبه را از گوشت نمی شمرند لیکن اگر گوشت خوک یا آدمی خورد
حانث شود زیرا که گوشت است اگر چه خوردن آن حرام است مسئله غدا طعامی است که از صبح تا ظهر خورند
و عشا طعامی است که از ظهر تا شب خورند و سحور طعامی که از نصف شب تا طلوع صبح خورند پس اگر سوگند خورد

که طعام غذا نخورم اگر از صبح تا ظهر زیاده از نصف سیری خورد حانث شود و بخوردن یک دو لقمه حانث نگردد

واگر بقدر سیری سیر خورد شهری حانث شود و بدوی حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که

نیاشامد یا سوگند خورد که نخورد یا سوگند خورد که نپوشد و نیت کرد معین را نیت او را اعتبار نکنند زیرا که نیت

در ملفوظ باشد بنا بر آنکه نیت برای تعین چیزیست که محتمل لفظ بود و وی در لفظ چیزی را ذکر نکرده است که به نیت

آنرا معین سازد پس هر چه آشامد یا بخورد یا بپوشد حانث شود کذا فی الهدایه و الکفایه واگر سوگند خورد که طعام نخورم

یا سوگند خورد که جامه نپوشم یا سوگند خورد که شراب نیاشامم و نیت کرد معین را عند الله نیت وی معتبر باشد و قاضی

آنرا اعتبار نکند زیرا که لفظ عام است پس نیت تخصیص خلاف ظاهر باشد و قاضی خلاف ظاهر را بی بینه اعتبار نکند

کذا فهم من الکتب مسئله اگر سوگند خورد که امروز آب این کوزه خورم و در آن آب نیست یا بود لیکن بعد ازان همون روز

ریخته شد نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف حانث شود و سوگند به خدا باشد یا الطلاق یا العتاق

بود زیرا که نزدیک طرفین امکان بر شرط است مر صحت حلف را و نزدیک امام ابو یوسف شرط نیست واگر سوگند خورد

که آب این کوزه بخورم و ذکر نکرد لفظ امروز را اگر در کوزه آب نیست نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف

حانث شود واگر بود و ریخته شد نزدیک همه حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان رود یا سوگند خورد که فلان

سنگ را زر گرداند یا سوگند خورد که زید را بکشد و وی میداند که زید مرده است سوگند جایز بود زیرا که برات

ازان متصور باشد بنا بر آنکه ممکن است که حق تعالی در حق بعضی اولیا این چیزها را خلق کند چنانکه در کرامات و معجزات است

بالفعل حانث شود و در صورت سیوم اگر از مردن زید خبر ندارد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زن خود را

نزند بعد ازان برای گرفتن انتقام و رسانیدن الم او را از موی کشید یا خفه کرد یا بدندان گزید حانث شود

زیرا که اینهمه در حکم زدن است اما اگر مزاح کرده است حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد یا

گفت مر زوجه خود را که اگر ریسمان تو بپوشم هدی باشد بعد ازان پنبه خرید و زوجه او ازان ریسمان ساخت چون

بافته شد وی ازان جامه پوشید آن جامه هدی باشد یعنی آنرا بمکه فرستد تا بر فقرا تصدق کند و نزدیک صاحبین

اگر در روز حلف پنبه در ملک او بود حانث شود پس چنین کند واگر نه حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زیور نپوشد

بعد ازان انگشتری زر پوشید حانث شود واگر انگشتری نقره پوشیده است حانث نگردد زیرا که انگشتری

۱۴۷

از زر زیور ست و از نقره زیور نیست و اگر رشته مروارید پوشید نزد یک صاحبیه حانث شود اگرچه رشته مرصع نباشد
و نزد یک امام حانث نشود مگر آنکه رشته مرصع باشد زیرا که رشته مروارید که مرصع نبود نزد یک امام زیور نیست و نزد یک صاحبیه
زیور ست و به یفتی مسئله اگر سوگند خورد که برین فراش خواب نکنم بعد ازان چادر شب انداخت خواب کرد حانث شود
زیرا که چادر شب تابع فراش ست و اگر بران فراش فراش دیگر انداخت بخواب رفت حانث نشود زیرا که فراش دیگر
تابع فراش اول نشود مسئله اگر سوگند خورد که بر زمین نه نشیند و بر گلیم یا بوریا که بر زمین فرش کرده اند
نشست حانث نشود زیرا که در عرف بر زمین نه نشسته ست و اگر نشست چنانکه میان وی و میان زمین
لباس وی حائل شد حانث شود زیرا که در عرف بر زمین نشسته ست و در جامع الرموز میگوید اگر جامهای تن را
بر زمین فرش کرده نشست حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که برین تخت نه نشیند و بالای آن فرش کرده نشست
حانث شود زیرا که فرش تخت تابع تخت ست بنابر آنکه نشستن بر تخت بغیر فرش عادت نیست اما اگر بالای آن تخت
تخت دیگر انداخت و بر آن نشست حانث نگردد زیرا که تخت دیگر تابع تخت اول نبود مسئله اگر سوگند خورد
که فلان کار را نخواهم کرد در تمام عمر خود هرگاه که بکند حانث شود و اگر سوگند خورد که فلان کار را نخواهم کرد چون در تمام عمر
خود یکبار کند حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت پیاده رفتن را بکعبه بر خود لازم کردم حج و یا عمره پیاده
کردن واجب شود و اگر در راه سوار شد دم لازم گردد و در جامع الرموز میگوید از در خانه خود پیاده رفتن لازم گردد
مگر آنکه قدرت نداشته باشد و نزد یک بعضی از موضع احرام پیاده رفتن لازم شود و اگر سوگند خورد باینکه گفت بر خود
لازم کردم بر آمدن یا رفتن را بسوی کعبه یا سوگند خورد باینکه بر خود لازم کردم پیاده رفتن را بسوی حرم یا بسوی
مسجد حرام یا بسوی صفا یا بسوی مروه نزد یک امام هیچ لازم نشود و نزد یک صاحبیه برای حج یا عمره پیاده رفتن
واجب شود مسئله هرکه بنده خود را گفت اگر امسال حج نکنم تو آزادی بعد از مدتی گفت که من امسال حج کردم و دو گواه
گواهی دادند که این شخص امسال در کوفه ضحیه داده ست نزد یک شیخین بنده آزاد نشود زیرا که شهادت بر نفی مردود باشد
و نزد یک امام محمد آزاد شود زیرا که شهادت بالضحیه در کوفه شهادت بر امر معلوم ست و از ان لازم می آید که حج نکرده است
و نفی که علم شاهد بآن محیط باشد بمنزله اثبات ست کما بین فی اصول الفقه و در جامع الرموز میگوید امر منفی
بهیچ حیث بشهادت ثابت نشود هرکه سوگند خورد که روزه ندارد و چون بنیت روزه یک ساعت گذرد امساک کند

کند حانث شود و اگر سوگند خورد که یکروز روزه ندارد حانث نگردد زیرا که مراد با این تمام روزه است که از صبح تا شام
مسئله اگر سوگند خورد که لا یصلی تا یکرکعت تمام نکند حانث نشود و اگر سوگند خورد که لا یصلی صلوة تا یک شفعه تمام نگذارد
حانث نگردد مسئله هر که مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق پس زائیده ولد مرده طلاق واقع شود و اگر مر کنیزک
خود را گفت اگر زائیدی تو آزاد و کنیزک ولد مرده زائید آزاد گردد مسئله اگر خواجه کنیزک خود را گفت اگر زائیدی ولد تو
آزاد و کنیزک ولد مرده زائید بعد از آن زنده زائید نزد امام ولد زنده آزاد شود و نزد صاحبین آزاد نشود زیرا که
سوگند بمرده منحل شده است مسئله هر که سوگند خورد که دین فلان امروز ادا کند و در بها نیوز دراهم زیوفه را یا نبهرجه
یا ستوقه را ادا کرد یا بدست دائن چیزی را نه مالک خود است بمقابله دین فروخت و دائن آنرا قبض نمود حانث نشود و اگر ادا کرد
ستوقه را یا رصاص را یا دائن آن دین را بوی بخشید حانث شود و معنی زیوفه و نبهرجه و ستوقه در مسائل شتی از
کتاب قضا مذکور شود و مستحقه آنست که حق شخصی دیگر باشد و رصاص آنکه در آن ارزیر بود مسئله هر که سوگند خورد که دین
خود را متفرق قبض نکند چون تمام دین را متفرق قبض کند حانث شود اما اگر از غیر مدیون متفرق گرفت و یا جزوی را
گذاشت از مدیون متفرق گرفت یا تمام را بدو وزن متصل گرفت حانث نشود زیرا که در اول تمام را از مدیون نگرفته است
و در ثانی تمام را متفرق نگرفته است و در ثالث متفرق نگرفته است بنا بر آنکه بدو وزن گرفتن در عرف و اصل تفریق نیست زیرا که گاه
وزن کل بیکدفعه متعذر میشود مسئله هر که سوگند خورد با بیگانه گفت اگر باشد مرا مگر صد درم بنده آزاد یا زن او را طلاق و وی کم از صد درم
مالک است حانث نشود زیرا که در عرف مقصود ازین کلام نفی زیادتی از صد باشد و همین حکم است اگر گفت غیر صد یا سوای صد کذا فی الهدایه
مسئله هر که سوگند خورد که ریحان را نبوید گل یا یاسمن را بوئید حانث نشود زیرا که ریحان ساق دار نباشد و گل و یاسمن ساق دار بود
مسئله اگر سوگند خورد که بنفشه را و گل را نبوید بعد از آن که شاخ آنرا که بر آن برگ بود بوئید حانث نشود باب الحلف
بالقول مسئله هر سوگند خورد که بفلان سخن نکند چون وی در خواب شد با وی سخن کرد بقصد آنکه وی بیدار شود
حانث شود و اگر سوگند خورد که با وی سخن نکند مگر باذن وی بعد از آن بعلم باذن وی سخن کرد حانث شود اگر چه وی رغبت او دون
کرده باشد زیرا که اذن بعلم را اعتبار نبود و نزد امام ابویوسف حانث نشود زیرا که اذن حاصل شده است اگر چه او را علم آن نباشد
مسئله اگر سوگند خورد که بخدا از اینجا سخن نکنم چون وی آنجا را فروخت با وی سخن کرد حانث شود نیز اگر سوگند خورد که با این جوان
سخن نکنم چون پیر شد با وی سخن کرد حانث گردد زیرا که اعتبار بذات شخص باشد نه بوصف او مسئله اگر سوگند

۱۴۹

خورد باین که گفت اگر این غلام را بفروشم آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار فروخت آزاد شود زیرا که شرط عتق در ملک وی
موجود شده است و نیز اگر گفت اگر بخرم این غلام را آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار خرید آزاد شود دلیل این در ترجمه مذکور است
مسئله هر که سوگند خورد بانچه گفت اگر این بنده را بفروشم زن او را طلاق بعد ازان او را آزاد کرد باید بر سازد زن وی طلاق افتد زیرا که
شرط طلاق موجود شد مسئله اگر سوگند خورد که فلان زن را نکاح نکند بعد ازان وکیل وی آن زن را برای وی نکاح کرد حانث
شود و اگر پیش از حلف وکیل کرده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهد یا سوگند خورد که با زن خود
خلع نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد ازان وکیل وی طلاق داد یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث شود مسئله اگر سوگند خورد
که بفلانی کتابت ننویسم بعد ازان از شخصی نویسانید اگر خود نوشتن میداند حانث نشود و اگر نه حانث شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر سوگند خورد که از خون عمد صلح نکند بعد ازان وکیل وی صلح کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که بفلانی چیزی
نبخشم یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که از وی قرض نستانم یا
سوگند خورد که پیش وی امانت نگاه ندارم یا سوگند خورد که امانت او را نگاه ندارم یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت ندهم
یا سوگند خورد که از وی چیزی عاریت نگیرم یا سوگند خورد که ذبح نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزند یا سوگند خورد که دین او را
ادا نکنم یا سوگند خورد که دین خود را از وی نستانم یا سوگند خورد که خانه بنا نکند یا سوگند خورد که جامه ندوزد یا سوگند خورد که لباس
نپوشاند یا سوگند خورد که او را سوار نکنانم بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث شود زیرا که مامور اینجا سفیر محض است
پس گویا که امر خود این چیزها کرده است از آنست که حقوق این عقود بجانب آمر راجع شود مسئله اگر سوگند خورد که نخرد و یا
سوگند خورد که نفروشد یا سوگند خورد که بکرایه ندهد یا سوگند خورد که بکرایه نستاند یا سوگند خورد که بمال صلح نکند یا سوگند خورد
که قسمت نکند یا سوگند خورد که ولد خود را نزند بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث نشود زیرا که درین عقود حقوق عقد
بجانب وکیل راجع شود و موکل چیزی را نکرده است که حانث گردد و فرق در زدن بنده و در زدن ولد آنست که در بنده وکالت
جایز است و در ولد جایز نیست زیرا که بنده مال است و وکالت در مال جایز است بخلاف ولد که آن مال نیست که وکالت
دران جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد ازان قرآن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفت نیز در
حانث نشود اگرچه خارج نماز باشد زیرا که در عرف این را سخن نگویند و نزدیک امام شافعی حانث شود و هو القیاس زیرا که
در حقیقت سخن است مسئله هر که سوگند خورد باین که گفت روزی که بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون با وی سخن کند

طلاق واقع شود اگرچه در شب کرده باشد زیرا که چون روز با فعل غیر ممتد مقارن شود مراد ازان مطلق وقت باشد
واگر نیت روز کرده است تصدیق کنند زیرا که روز بمعنی خود نیز مستعمل است ونزدیک امام ابو یوسف در دیانت قبول کنند
و در قضا قبول نکنند زیرا که خلاف متعارف است واگر گفت شبی که بفلانی سخن کنم زن او طلاق چون در روز سخن کند
طلاق واقع نشود زیرا که طلاق شب مطلق وقت نیامده است کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت اگر
پیش ازانکه زید بیاید یا تا آنکه زید بیاید بفلانی سخن کنم زن او طلاق اگر پیش از آمدن زید باوی سخن کند حانث شود
واگر بعد از آمدن زید سخن کرد حانث نباشد واگر زید بمرد یمین ساقط شود ونزدیک امام ابو یوسف ساقط نشود کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که با بنده زید سخن نکنم چون آن بنده از ملک زید برآمد باوی سخن کرد حانث نشود اگرچه
در وقت حلف بجانب آن بنده اشارت کرده باشد زیرا که بنده قابل آن نبود که کسی با وی عداوت کند بلکه عداوت باوی
از جهت خواجه وی باشد ونزدیک امام محمد وامام زفر اگر بجانب بنده اشارت کرده است حانث شود کذا فی الهدایه اگر سوگند
خورد که با زن زید سخن نکند یا سوگند خورد که با دوست زید سخن نکند یا سوگند خورد که در خانه زید نه در آید بعد ازان چون زن زید
از زید جدا شد ودوست زید را با زید دوستی نماند وخانه زید از ملک زید برآمد وی بآن زن ودوست سخن کرد ودر آن خانه
در آمد اگر در وقت حلف بجانب آن زن ودوست وخانه اشارت کرده است حانث شود واگر اشارت نکرده است حانث نشود
زیرا که بذات اینها عداوت ممکن است مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه حینا ولا زمانا او الحین او الزمان یعنی سوگند خورد
که حینی تا زمانی بفلانی سخن نکنم اگر از حین وزمان معین مراد داشته است همون بود واگر نه تا شش ماه باوی سخن نکند
واگر کند حانث شود بعد ازان حانث نشود زیرا که بی نیت معین مراد از حین وزمان شش ماه بود واگر زمانه معین نیت کرده است
چون دران زمانه معین باوی سخن کند حانث گردد ودر لفظ دهر نیت که نکرده باشد امام دران توقف کرده است وگفته است ما ادری
ما الدهر ونزدیک صاحبین مثل حین باشد لیکن الدهر نیز نزدیک ایشان شش ماه بود وآنکه معرفه باشد باتفاق مراد ازان عمر بود
مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه ایاما بر سه روز واقع شود واگر گفت لا اکلمه ایاما کثیرة یا لا اکلمه الایام نزدیک امام بر ده روز واقع شود
ونزدیک صاحبین بر ایام هفت روز واگر سوگند خورد که لا اکلمه الشهور نزدیک امام بر ده ماه واقع شود ونزدیک صاحبین بر دوازده ماه
کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باینکه گفت اول بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد ازان یک بنده بخرید آزاد شود اگر دو بنده
بیک عقد خرید بعد ازان یک بنده را خرید بعقد دیگر هیچ یکی آزاد نشود زیرا که شرط عتق موجود نشد واگر گفت اول بنده را بیک عقد

خرید کند آزاد باشد در صورت مذکور بنده را که بعد از دو بنده خریده است آزاد گردد زیرا که اول بنده را که بیابد عقد خریده است

همین بنده است مسئله اگر سوگند خورد بانیکه گفت آخر بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد از آن یک بنده را خرید و بمرد بنده آزاد نشود

زیرا که شرط عتق موجود نشد و اگر بعد از خریدن یک بنده دیگر خرید بعد از آن بمرد بنده دیگر از روز خریدن از تمام مال آزاد شود

زیرا که از مردن حالف معلوم شد که بنده اخیر از وقت خریدن اخیر بوده است و نزدیک صاحبین از وقت مردن حالف از ثلث مال او

آزاد گردد زیرا که از مردن حالف معلوم شده است که بنده اخیر همین بوده است اگر سوگند خورد بانیکه گفت اگر زنی را که تزویج کنم آخر

سه طلاق بعد از آن زنی خواست بعد زنی دیگر خواست بعد از آن بمرد نزدیک امام زن دیگر از وقت تزویج به سه طلاق مطلقه شود

و از زوج خود وارث نباشد زیرا که زوج او بآن حلف فار نگردد و نزدیک صاحبین از وقت موت به سه طلاق مطلقه شود و از زوج

خود وارث باشد زیرا که زوج او بدان فار گردد مسئله اگر گفت هر بنده که از آمدن دوست مرا خبر دهد آزاد باشد بعد از آن سه غلام

متفرق خبر دادند اول آزاد باشد اگر هر سه یکبار خبر دادند هر سه آزاد شوند مسئله هر که پدر خود را به نیت کفارت خرید آزاد

گردد و کفارت ادا شود و نزدیک امام شافعی و امام زفر کفارت ادا نشود دلیل این در شرح است مسئله هر که گفت اگر فلان بنده را بخرم

آزاد باشد بعد از آن آن را به نیت کفارت خرید کفارت وی ساقط نشود زیرا که علت عتق همین است و شراء شرط عتق است و نیت کفارت

مقارن شده است با شرط عتق نه با علت آن و در این بحث است کذا فی العربی مسئله هر که کنیزک شخصی را نکاح کرد و کنیزک از وی ولد

آورد بعد از آن وی با آن کنیزک گفت اگر ترا از خواجه تو بخرم تو از کفارت یمین من آزادی چون آزاد از خواجه او بخرد آزاد گردد و کفارت باقی ماند

زیرا که آزاد شدن آن بنا بر نسبت کام ولد او است مسئله اگر گفت کنیزکی را که سریت کنم آزاد باشد بعد از آن کنیزک را که در ملک وی بود

سریت کرد آزاد شود و اگر کنیزکی را که بعد از حلف خریده است سریت کرد آزاد نشود زیرا که در وقت حلف کنیزک او نبود بخلاف امام زفر که نزد وی

بهر حال آزاد شود مسئله هر که سوگند خورد بانیکه گفت هر بنده او آزاد و هر بنده که در ملک او باشد از غلام و کنیزک و از ام ولد و مدبر همه آزاد

شود مگر مکاتب او زیرا که در ملک او نیست مگر آنکه مکاتب را نیز نیت کرده باشد آن زمان مکاتب نیز آزاد شود مسئله هر که با سه بنده خود

گفت این آزاد است یا این و این سیوم آزاد شود و در دو اول خواجه را اختیار بود هر کرا خواهد آزاد کند و نیز اگر با سه زوجه خود گفت

این به طلاق است یا این و این را سیوم مطلقه شود و از دو اول هر کرا خواهد اختیار کند مسئله اگر سوگند خورد بانیکه گفت ان بعت

لک ثوبا فعبدی حر اگر با مردی فروخت بنده آزاد شود و اگر بی امر فروخت آزاد نشود و اگر گفت ان بعت ثوبا لک یا گفت

ان اکلت لک طعاما یا طعاما لک یا گفت ضربت لک ولدا یا ولدا لک بنده آزاد شود اگر چه بی امر وی فروخته باشد

١٥٣

یا هژده باشد یا یازده باشد در ترجمه این را تفصیل کردم اگر خواهی که بتحقیق این واقف شوی فلیرجع الیها مسئله اگر زنی با دیگر
خود گفت تو بر من زن دیگر خواستی وی در جواب آن گفت هر زنیکه او راست آنرا طلاق بر آن زن طلاق واقع شود اگر
گفت نیت من غیر آن بود عند الله اعتبار کند و عند القاضی اعتبار نکند کتاب الحدود مسئله حد در شرع عقوبتی است
معین که برای حق الله واجب شود و امتثال امر او واجب و تعزیر و قصاص حد نیست بنابر آنکه تعزیر معین نیست و قصاص حق ولی قصاص است
و در جامع الرموز میگوید که قصاص و قتل مرتد از حدود است مسئله زنا که بران حد واجب شود غایب شدن اکثر حشفه مرد عاقل است
در قبل زنی مشتهاته که در ملک نکاح یا در ملک رقبه یا در شبهه آن ملک نباشد پس اگر حشفه بائن تا مثانه او وطی کرد حد نبود زیرا
از شبهه ملک خالی نیست و نیز اگر کودکی یا مجنونی در قبل زنی یا مرد عاقل در قبل غیر مشتهاته یا در دبر مشتهاته یا در دبر غلام
دخول کنند حد لازم نیاید و نیز اگر کنیزک مشترکه را یا منکوحه بنکاح فاسد را وطی کرد حد نباشد مسئله زنا ثابت نشود مگر بگواهی چهار مرد عادل
در یک مجلس بلفظ زنا صریح کذا فی حاشیة الچلپی امام یا قاضی از گواهان حقیقت زنا را بپرسد که زنا چه چیز است و وی چگونه زنا کرده است
و کجا کرده و چه وقت کرده است و بکه کرده است زیرا که بعضی مردم هر وطی حرام را زنا گویند و نیز دیدن نامحرم را و مساس کردن آنرا زنا
نامند و نیز التقاء ختانین بی آنکه وطی در ران را زنا گویند و نیز زنا که در دار حرب یا در دار البغی باشد بران حد لازم نشود و نیز اگر
از وقت زنا یکماه گذشته باشد حد ساقط شود و نیز در وطی بشبهه چون وطی کردن پدر کنیزک پسر خود را حد لازم نگردد و پس از سوال
کردن از حقیقت زنا چاره نبود مسئله چون گواهان گواهی دهند که ما دیده ایم او را که وی بفلان زن در فرج او چون میل در مکحله زنا کرده است
قاضی ایشان را در سر و علانیه تزکیه نماید و بعد تزکیه حکم نماید و نیز اگر زانی در چهار مجلس مختلف اقرار کرد بر وی بحد حکم کنند لیکن در هر مجلس اقرار او را رد
کند و بگوید مگر ترا زحمتی بود یا دیوانه بودی و جز آن و در مجلس چهارم چنانکه از گواهان پرسیده بود از حقیقت زنا سوال کنند اما از وقت زنا
از وی نپرسند زیرا که سوال از وقت برای احتمال تقادم بود و آن در اقرار مفید نیست و بقول بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که احتمال
است که در وقت صبا زنا کرده باشد چون از سوال فارغ شود مستحب است که رجوع از اقرار وی تلقین نماید چنانکه بگوید که شاید تو بوسه
یا مساس کرده باشی یا تزوج یا وطی بشبهه کرده باشی اگر از اقرار خود برگشت بگذارند اگرچه در عین زدن حد باشد
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن باشد یعنی مسلم مکلف و آزاد بود و پیش از زنا زنی را بنکاح صحیح وطی کرده باشد او را در میدان
وسیع سنگسار کنند اول گواهان سنگ زنند زیرا که در رجم واجب است که شروع از گواهان باشد کذا فی جامع الرموز بعد از آن
امام یا قاضی سنگ اندازد بعد از آن مردم سنگ زنند تا آنکه هلاک شود و در مقر شروع از امام یا قاضی کند کذا فی جامع الرموز

و چون هلاک شود او را غسل دهند و کفن بپوشانند و بر وی نماز گذارند و اگر زانی محصن نباشد از آزاد را صد تازیانه زنند و بنده را
پنجاه تازیانه چنانکه زنند نه بسیار سخت یا سست زنند و تازیانه را دنبه نباشد و خار و گره نبود و جامهها را از تن زانی کشیده
باشد چنانکه کشف عورت او نشود و زانی در وقت زدن ایستاده باشد و بر تمام بدن او متفرق زنند مگر بر سر و روی و فرج او
تازیانه زنند و زننده تازیانه را در وقت زدن بالا سر نبرد و بعد از زدن تازیانه را به بدن او نکشد و اگر زانی بنده باشد
بصفت مذکوره او را پنجاه تازیانه زنند و خواجه او بی باذن امام او را حد نزند و نزد امام شافعی خواجه تواند که بی باذن امام
بنده خود را حد زند مسئله زن را در وقت زدن حد بنشانند و جامهها او را از بدن او نکشند مگر پوستین را و جامه محشو را
و جایز است که در وقت رجم او را تا ناف یا تا سینه در زمین دفن کنند و مرد را دفن نکنند مسئله در تازیانه و رجم جمع نکنند
و نیز در تازیانه و اخراج از شهر جمع نمایند مگر از برای سیاست و اصلاح خلق کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن مریض
بود او را عین مرض سنگسار کنند و اگر غیر محصن مریض باشد تا زمان صحت او را در بند کنند چون صحیح شود تازیانه زنند
مسئله اگر زن حامله زنا کرد بعد از وضع حمل او را سنگسار کنند و اگر حد او تازیانه باشد بعد از نفاس او را تازیانه زنند

باب الوطی الذی یوجب الحد والذی لا یوجب الحد

* مسئله حد بشبهه ساقط شود لقوله علیه السلام
ادرءوا الحدود بالشبهات کذا فی الهدایه مسئله شبهه که حد را ساقط گرداند بر دو نوع است یکی شبهه در فعل و آن آنست که غیر دلیل را
دلیل گمان کند چنانکه وطی حرام را حلال دانسته وطی کند چون کنیزک پدر را یا کنیزک مادر را یا کنیزک زوجه را یا معتده بطلاق ثلثه را یا معتده
بطلاق علی مال را یا کنیزک خواجه خود را یا ام ولد خود را که در عدت عتق بود و کنیزک کسی را که گروی باشد وطی کرد و بعد از وطی گفت
من این را حلال دانسته بودم حد ساقط شود و در کنیزک گروی اختلافست و صحیح آنست که مذکور شد و اگر گفت میدانستم که بر من
حرام است حد لازم آید کذا فی الهدایه دوم شبهه در محل و آن آنست که از دلیل شرعی فهمیده باشد که وطی آن بر من حرام نیست
چون کنیزک پسر و معتده بطلاق بائن و کنیزکی که آنرا بعد از فروختن بمشتری تسلیم نکرده باشد و کنیزکی را که در مهر زن داده است
و بوی تسلیم نموده باشد و کنیزک مشترک و کنیزک گروی بروایت غیر صحیح کذا فی الهدایه و درین نوع حد لازم نیاید اگرچه بعد از وطی بگوید
میدانستم که این وطی بر من حرام است اگر تفصیل آنرا خواهی فلیرجع الی الترجمه مسئله در وطی بشبهه در فعل اگر دعوی نسب کند ثابت
نشود و در وطی بشبهه در محل بدعوی کردن نسب ثابت شود مسئله اگر کنیزک برادر خود را یا عم خود را وطی کرد حد لازم شود و نیز اگر
اجنبیه را که در فراش خود یافته است وطی کرد حد لازم آید اگرچه وطی کننده نابینا بود مسئله اگر حربی و حربیه با امان در دار الاسلام

آمد نه دزدی یا حربیه و حربی با ذمیه زنا کرد بر ذمی و ذمیه حد لازم شود و بر حربی و حربیه حد لازم نشود زیرا که اگر حربی
و حربیه در دار حرب زنا می شد بر ایشان حد لازم نیاید پس در دار اسلام نیز لازم نیاید و نزدیک امام ابو یوسف بر همه حد لازم
و بیک قول از امام محمد اگر ذمی بحربیه زنا کرده است بر ذمی حد لازم آید و اگر حربی بذمیه زنا کرد بر هیچ یکی حد واجب نشود مسئله
اگر زنی را به نوشه فرستادند و گفتند این زن زوجه تست و آن زوجه او نبود و وطی آن کرد بر وی حد لازم نشود و مهر آن بر وطی کننده
واجب گردد مسئله اگر وطی کرد بنکاح مر زنی را که نکاح وی او را حلال نبود نزدیک امام بر وی حد لازم نشود زیرا که شبهه نکاح
ساقط میکند حد را مسئله بوطی بهیمه حد لازم نشود و تعزیر لازم گردد زیرا که وطی بهیمه جنایتی است که در آن حد مقدر نیست
کذا فی حاشیة الچلپی مسئله هر که لواطت کرد نزدیک امام بر وی حد لازم نشود و نزدیک صاحبین بیک قول امام شافعی بر وی حد لازم
شود زیرا که فعلی است در معنی زنا بنابر آنکه دفع شهوت است در محل مشتهی بوجه کمال و حرام محض است امام میگوید این فعل زنا
نیست بنابر آنکه صحابه رضی الله تعالی عنهم در موجب آن اختلاف دارند نزدیک بعضی هر دو را باید سوخت و نزدیک بعضی بر هر دو
دیوار باید انداخت و نزدیک بعضی هر دو را از مکان بلند سرنگون باید برتافت و بالا از آن سنگها بر تافت پس نزدیک امام اول
هیچ یکی از این امور تعزیر کنند مسئله هر که در دار حرب یا در دار بغی زنا کرد و بدار اسلام آمد بر آن اقرار نمود بر وی حد لازم نشود
و بر ان نزدیک امام شافعی لازم شود مسئله اگر غیر مکلف بمکلفه زنا کرد بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزدیک امام زفر و امام شافعی بر مکلفه
واجب شود و اگر مکلف بغیر مکلفه زنا کرد بر مکلف باتفاق حد لازم شود کذا فی الهدایه مسئله اگر یکی اقرار بزنا کرد و دیگری اقرار
بنکاح کرد حد ساقط شود مسئله هر که بکنیزک شخص زنا کرد و کنیزک بآن هلاک شد حد و قیمت کنیزک بر وی لازم شود مسئله اگر از امام که
بالای آن امام دیگر نیست موجب حد صادر شد بر وی حد لازم نشود زیرا که حد از حقوق الله تعالی است و امام از جانب حقتعالی
صاحب آن حق است اما اگر از امام موجب قصاص صادر شود یا مال کسی بر امام ثابت گردد امام را بآن مواخذه کنند زیرا که قصاص
حق وارث است و مال حق مالک او امام را در حق عباد مواخذه کردن جایز است کذا فی الهدایه **باب الشهادة علی الزنا**
والرجوع عنها مسئله اگر گواهان بحد متقادم گواهی دهند مقبول نبود مگر آنکه تقادم ایشان بسبب مسافت راه باشد
و گواهی قذف متقادم روا بود اگر چه مسافت راه بسبب تقادم نباشد زیرا که در حد قذف حق عبد است و آن بتقادم ساقط
نشود مسئله اگر گواهان بدزدی متقادم گواهی دادند ضمان دزدی بر دزد ثابت شود و قطع ید لازم نیاید زیرا که در دزدی
حق عبد است و قطع ید حق شرع است و حق شرع بتقادم ساقط شود و نزدیک امام شافعی قطع ید نیز لازم آید مسئله

اگر بعد تقادم اقرار کرد حد لازم شود زیرا که مانع از قبول شهادت شبهه عداوت بود و آن در اقرار موجود نیست چه کسی
با خود عداوت ندارد و در شرب خمر بعد از تقادم با اقرار نیز حد لازم نیاید مسئله تقادم در شرب بدور شدن بوی شراب است
و در غیر شرب بگذشتن یکماه هو الاصح مگر آنکه میان گواهان و قاضی مسافت یکماه بود کذا فی الهدایه مسئله اگر گواهان بر زنا گواهی
بزنا دادند و زانیه غائب است بر زانی حد لازم شود و نیز همین حکم است اگر بر زانیه گواهی دادند و زانی غائب است اما اگر بر دزد
بدزدی او گواهی دادند و صاحب مال غائب است قطع ید لازم نیاید زیرا که در زنا دعوی شرط نیست و در دزدی شرط است
چنانکه در باب سرقت مذکور خواهد شد مسئله اگر چهار گواه بر زنا گواهی دادند و در ان در کنجهای خانه اختلاف کردند چنانکه
دو گواه گفت در فلان کنج زنا کرد و دو دیگر گفتند در کنج دیگر از همان خانه بر زانی و مزنیه حد لازم شود زیرا که ممکن است که در
ابتدا فعل در یک کنج باشند و در انتهای آن در کنج دیگر بودند مسئله اقرار بزنا کرد و گفت مزنیه را نمیدانم بر زانی حد لازم شود
زیرا که اگر زن او یا کنیزک او می بود بر وی پوشیده نماند مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و گفتند مزنیه را نمیدانیم
بر زانی حد لازم نشود زیرا که احتمال است که موطوئه زوجه او باشد یا کنیزک بود و مر گواهان را نیز حد قذف نزنند زیرا که چهار
گواه اند و بر چهار گواه حد لازم نشود زیرا که نصاب شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و دو از ان گفت مزنیه
در ان راضی بود و دو دیگر گفتند راضی نبود نزد امام بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزد صاحبین بر زانی حد لازم شود زیرا که چهار
گواه بر زنا وی متفق اند و بر مزنیه حد لازم نیاید زیرا که گواهان در رضا وی اختلاف است دلیل امام است که آنچه گواهان بران
گواهی دادند یک فعل است پس معلوم شد که دو کس از ایشان در شهادت خود کاذب اند بنا بر آنکه یک فعل برضا و هم بغیر رضا
نمی باشد اگر یک فعل نیست پس فعلیکه برضا است بران دو گواه باشد و بر دو گواه زنا ثابت نشود و نیز اگر چهار کس بر زنا
گواهی دادند و در شهر زنا اختلاف کردند اگر چه در وقت متفق باشند بر هیچ یکی حد لازم نیاید زیرا که شهادت یکی از
دو فریق مردود است بنا بر آنکه یکی از ان دو فریق البته کاذب است و نزد یک امام زفر بر هر دو حد لازم شود زیرا که
عدد شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس بر زنا زنی گواهی دادند و یک زن گواهی داد که وی بکر است یا گواهان فاسق
بر آمدند حد ساقط شود و گواهان را نیز حد نزنند زیرا که از اهل شهادت اند مسئله اگر چهار فرع از چهار اصل گواهی بزنا دادند
حد لازم نیاید زیرا که چون سخن در میان زبانها افتد در ان تفاوت بسیار بود بعد از ان اگر گواهان اصل نیز بران گواهی بدهند
حد لازم نشود زیرا که بیک جهة شهادت ایشان نیز مردود شده است تفصیل این مسائل را در ترجمه ذکر کرده ام مسئله اگر چهار نابینا

۱۵۶

یا چهار محدود بقذف بزنا گواهی دادند حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیند مسئله
اگر کسی گواهی بزنا دادند یا از چهار گواه یکی بعد از گواهی بنده ظاهر شد یا محدود قذف بر آمد حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید
زیرا که نصاب شهادت موجود نشده است مسئله اگر بگواهی چهار کس حد زدند بعد از ان ظاهر شد که یکی بنده بود یا محدود بقذف بود
بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه او را بگواهی ایشان حد زده اند اگر حد تازیانه است نزدیک امام بدله جراحت بدن او
هدر باشد و نزدیک صاحبین بر بیت المال بود و اگر حد رجم است دیه آن باتفاق در بیت المال باشد کذا فهم من الهدایه مسئله
اگر شخصی بگواهی چهار کس رجم کردند بعد از ان یکی از چهار از گواهی رجوع کرد حد قذف و ربع دیه بر وی لازم شود و نزدیک امام زفر
حد قذف لازم نشود و نزدیک امام شافعی بر وی قصاص لازم آید مسئله اگر چهار گواه بر شخصی بزنا گواهی دادند پیش از انکه
او را حد زنند یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حد زنا ساقط شود و بر هر چهار گواهان حد قذف لازم آید اگر چه بعد از حکم قاضی
رجوع کرده باشد و نزدیک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همون که رجوع کرده است حد قذف لازم آید نه بر غیر او
زیرا که شهادت ایشان بحکم قاضی محکم شده است همون که رجوع کرده است حد قذف لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت
ایشان بحکم قاضی تائید کرده شده است ما میگوئیم چون یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حکم قاضی فسخ شد و نزدیک
امام زفر اگر پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بر وی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج کس بزنا گواهی دادند بعد از ان یکی
از ایشان بعد از رجم از شهادت رجوع کرد هیچ لازم نشود و اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف و ربع دیه لازم آید مسئله اگر
چهار کس بزنا گواهی دادند و قاضی حکم کرد برجم وی بعد از ان مردی او را بشمشیر کشت بعد از ان ظاهر شد که گواهان بنده بودند
یا کافر بودند بر قاتل دیه لازم نشود مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند شخصی گواهان را تزکیه نمود بعد از ان چون زانی را رجم کردند
گواهان از شهادت رجوع نمودند با آنکه به بندگی یا بکفر خود اقرار کردند کذا فی شرح الچلبی نزدیک امام دیه آن بر مزکی که تزکیه شهود کرده است
لازم شود و نزدیک صاحبین دیه آن در بیت المال باشد و اگر پیش از تزکیه شهود رجم کردند دیه آن باتفاق در بیت المال
مسئله اگر گواهان زنا اقرار کردند که ما بقصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج مزنیه در آورد و او را وطی کرد گواهی ایشان
مردود نشود زیرا که شهود را برای ادای شهادت دیدن آن مباح بود مسئله اگر چهار کس بر زانی گواهی
بزنا دادند بعد از ان وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من بزوجه خود وطی نکرده ام و زوجه او از وی
فرزند آورده است رجم بر وی لازم شود انکار او مفید نباشد و اگر یک مرد و دو زن بر احصان او گواهی دادند نیز همین حکم دارد

١٥٧

ونزدیک امام زفر و شافعی رجم نکنند زیرا که نزد ایشان بشهادت زنا رجم لازم نشود **باب حد الشرب** مسئله

حد شرب چون حد قذف آزاد را هشتاد تازیانه است وبنده را نصف آن اگرچه یکقطره خورده باشد مسئله هرکه شراب

خورد وبوی شراب ازو اگرفتند حد شرب لازم شود اگرچه تا آمدن پیش قاضی بوی آن رفته باشد ونیز اگر به نبید مست

شد چنانکه عقل وی زائل گشت یا یکبار بشرب خمر یا مستی نبید اقرار کرد یا دو گواه بشرب خمر یا مستی نبید گواهی دادند

ومعلوم شد که شراب یا نبید را باختیار خود خورده است حد شرب لازم شود چون هوشیار شود حد زنند مسئله اگر بعد از زوال

بوی خمر یا مستی نبید بشرب یا مستی اقرار کرد حد واجب نشود ونیز اگر شراب قی کرد یا بوی شراب از وی ظاهر شود وی بشرب آن

اقرار نکرده است وگواهان بر شراب آن گواهی ندادند حد شرب لازم نیاید زیرا که شرب خمر گاهی باکراه بود وبوی شراب گاهی

از غیر شراب باشد کذا فی الهدایه مسئله هرکه از اقرار شرب خمر رجوع کرد یا از اقرار مستی نبید رجوع نمود حد ساقط شود

مسئله اگر در وقت مستی اقرار کرد معتبر نباشد وبدان حد لازم نیاید بدانکه نزدیک امام مستی که بدان حد لازم شود آنست

که میان اشیا تمیز نکند وزمین وآسمان را نشناسد ودر مرد وزن فرق نتواند کرد وآنکه اشربه بدان حرام شود یعنی مستی

که بسبب آن مستی شرابها حرام شوند آنست که بخوردن شراب بیهوده گوید ونزدیک صاحبین حد نیز بهمین قدر ثابت شود وعلیه اکثر

مشایخنا ونزدیک امام شافعی آنست که در راه رفتن او اثر مستی ظاهر شود مسئله اقرار مست بر همه چیز صحیح باشد

وطلاق وی واقع شود وعتاق وی جایز بود اما ارتداد وی ثابت نشود زیرا که ارتداد امر اعتقادیست ودر زوال عقل اعتقاد

کفر ثابت نگردد وبدان فسخ نکاح لازم نیاید مسئله تازیانه حد شرب ومستی را بر اندام او چون تازیانه زنا متفرق زنند

وجامه را از تن او بیرون آرند چنانکه در زنا مذکور شد **باب حد القذف** هرکه مرد محصن یا محصنه یعنی آزاد مکلف را که از

زنا عفیف باشد دشنام بصریح زنا داد چنانکه مرد را گفت یا زانی یا زن را گفت یا زانیه یا در حالت غضب گفت نیستی

از پدر خود یا گفت نیستی پسر فلانی وفلان پدر همانست اما اگر در غیر حالت غضب گفت نیستی تو از پدر خود احتمال آنست

که عتاب باشد یا گفت ای ولد زانیه مادر او محصنه مرده است چون مقذوف یا هرکه بوی بدان قذف در نسب عار رسیده است

چنانکه پدر مقذوف وجز آن طلب حد کند حد لازم شود اما اگر گفت نیستی تو ابن زید وزید پدر اوست یا خال اوست یا عم او

یا زوج مادر اوست حد لازم نیاید زیرا که در حقیقت ابن او نیست ونیز اگر نسبت کرد نسبت او را بسوی زید یعنی گفت تو

ابن زیدی وزید یکی از چیزهای مذکور است حد لازم نگردد زیرا که نسبت کردن نسب او بسوی جد یا خال یا عم یا زوج مادر عرف

۱۵۸

آمده است و نیز اگر گفت یا ابن ماء السماء یا عربی را گفت یا نبطی حد واجب نشود زیرا که ازین گفتن نفی نسب مقصود نبود
بلکه مراد از اول جود و سخاوتش بود و از ثانی غیر فصیح باشد بنابر آنکه نبطی قومی ست که فصاحت نیست کذا فی الهدایة
مسئله اگر شخصی میت را قذف کرد والد میت را و ولد او را و ولد ولد او را اگرچه محروم الارث باشد میرسد که مطالبه
حد کنند و نزدیک امام شافعی هر وارث را جائز ست که طلب حد نماید و نزدیک امام محمد ولد بنت را طلب حد قذف روا نبود
و نزدیک امام زفر محروم الارث را طلب حد قذف نباشد چون ولد ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا والد کافر یا والد بنده
یا ولد بنده یا قاتل میت هر که باشد مسئله اگر خواجه بنده خود را یا والد ولد خود را قذف کرد بنده از خواجه و ولد از والد مطالبه
حد نکند زیرا که خواجه را برای بنده و والد را برای ولد عقاب کردن روا نبود کذا فی الهدایة مسئله اگر مقذوف بعد حد باطل شود
و نیز اگر بعض حد زده بود تا آنکه مقذوف بمرد باقی حد ساقط گردد زیرا که حد ارث نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ارث شود
کذا فی الهدایة مسئله اگر مقذوف از قاذف عفو کند صحیح نباشد و طلب حد ساقط نشود و گرفتن عوض قذف روا نبود بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی عفو و عوض هر دو جائز باشد زیرا که حق عبد در آن غالب ست اما میگوئیم حق عبد اینجا دفع عار ست و آن بحق الله
راجع شود زیرا که عار را از برای حرمت زنا ست و آنرا حق تعالی حرام ساخته ست نه غیر او مسئله اگر زید مر بکر را گفت یا زانی
و وی در جواب گفت لا بل انت جز هر دو حد لازم شود و اگر چنین بزوجه خود گفت و زوجه او چنان جواب داد بر زوجه حد لازم
شود و لعان ساقط گردد زیرا که بعد از حد زوجه اهل لعان نماند و آنکه حد را بر لعان مقدم کنند وجه آن در عربی مذکور ست
مسئله اگر زوجه مر زوج را گفت یا زانی و زوج در جواب گفت من زنا با تو کرده ام هیچ لازم نیاید دلیل آن در عربی مذکور ست
مسئله اگر اقرار بولد کرد بعد از آن او را نفی نمود لعان واجب شود و اگر اول نفی کرد بعد از آن اقرار نمود حد قذف لازم آید و در هر دو
صورت نسب ثابت شود زیرا که در صورت اول چون اقرار کرد نسب ثابت شد بعد از آن نفی قاذف گردید لعان ثابت شود
و در صورت ثانی چون بعد از نفی اقرار کرد خود را در دعوی ساخت پس حد واجب شود مسئله اگر بزنی گفت که این ولد از من نیست
و نه از تو هیچ لازم نیاید زیرا که نفی کرده ست ولادت را و نفی ولادت از حد و لعان هیچ لازم نیاید مسئله اگر قذف
کرد زنی را که ولد او را پدر معروف نیست یا زنی را که پیش ازین بسبب نفی ولد لعان کرده ست حد لازم نشود زیرا که
علامت زنا در هر دو زن موجود ست اما اگر با نفی ولد لعان کرده ست بقذف آن حد واجب شود زیرا که علامت زنا در و
ظاهر نیست مسئله هر که در غیر ملک خود وطی کرد یا با کنیزی که مشترک وطی نمود یا کنیزی که خود را که خواهر رضاعی وی ست

وطی کرد بقذف وی حد لازم نشود و نیز بقذف زنیکه در وقت کفر خود زنا کرده است حد لازم نباید و نیز بقذف زنی که

کرده بود است و مال کتابت را ارث گذاشته است حد لازم نشود زیرا که در حریت آن اختلاف صحابه است رضی الله تعالی عنهم

مسئله هر که بزن خود را در حالت حیض وطی کرد یا کنیزک خود که مجوسیه یا مکاتبه است وطی نمود بقذف وی حد لازم شود

و نزدیک امام ابو یوسف اگر مکاتبه وطی نمود بقذف وی حد لازم نشود زیرا که نزدیک او وطی مکاتبه مخصص نکاح است مسئله

بقذف مسلمانیکه در حالت کفر با مادر خود نکاح کرده بود نزدیک امام حد لازم نشود و نزدیک صاحبین لازم شود زیرا که

نزدیک امام نکاح کفار با محارم صحیح باشد و نزدیک صاحبین صحیح نبود مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده مسلمی را

قذف کرد حد قذف لازم شود زیرا که ایفای حقوق عباد لازم است کذا فی الهدایه مسئله اگر از چند جنایت که از یک جنس

باشند یک حد کفایت کند اگر مختلف بوند یک حد کفایت نکند چنانکه اگر چند بار قذف کرد اگرچه چند کس را کرده باشد

یا چند بار شراب خورد یا چند بار زنا کرد اگرچه با چند زن کرده باشد برای هر جنس یک حد کفایت کند و نزدیک امام

شافعی اگر مقذوف یا قذف مختلف بود برای هر قذف حد دیگر لازم شود چنانکه قذف کرد زید را یا عمرو را یا قذف کرد زید را

باز همون را بزنا دیگر برای هر قذف یک حد لازم آید اما اگر زید را قذف کرد باز همان قذف را تکرار نمود نزدیک وی نیز 160

یک حد لازم گردد و دلیل آن در عربی مذکور است

فصل فی التعزیر

مسئله تعزیر از حد کمتر بود اکثر آن

سی و نه تازیانه است و اقل آن سه تازیانه است زیرا که اقل حد چهل تازیانه است پس باید که اکثر تعزیر یک تازیانه

از آن کمتر بود و نزدیک امام ابو یوسف بیک روایت اکثر تعزیر هفتاد و نه تازیانه است و بیک روایت هفتاد و پنج

زیرا که وی اعتبار میکند حد احرار را و در تعزیر یک تازیانه آن کم میکنند و بیک روایت پنج تازیانه کم میسازد

مسئله امام را جایز است که در تعزیر ضرب با حبس جمع کند مسئله ضرب در تعزیر سخت تر باشد بعد از آن در حد

حد زنا بعد از آن در حد شرب بعد از آن در حد قذف زیرا که مقصود در تعزیر زجر است و زجر در سخت زدن زیاده شود

و آنکه حد زنا از حد شرب سخت تر باشد زیرا که حد زنا بنص ثابت شده است و حد شرب باجماع و آنکه حد شرب را

از حد قذف سخت تر باشد بنا بر آنکه سبب آن متیقن است و سبب این متحمل مسئله اگر شخصی بنده را یا کافر را بزنا قذف

کرد تعزیر واجب شود و نیز اگر مسلمی را یا فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا مخنث یا خاین یا لوطی یا زندیق

یا لص یا دیوس یا قرطبان یا شراب خوار یا رباخوار یا ابن فاجره یا ابن قحبه یا ماوای دزدان یا ماوای

١٦١

مادرای زانیان یا بچه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا میمون یا حجام یا ابن حجام یا مواجر یا لنجا یا ناکس یا ضحکه یا مسخره گفت تعزیر لازم نیاید مگر آنکه اشراف یا عالم را گفته باشد بدانکه ذکر کردن نسب جمیع الفاظ قبایح را دشوار است پس ضابطه که بان حکم جمیع الفاظ معلوم شود آنست که محصن را نسبت بزنا کردن واجب میکند حد را پس غیر محصن را چون بنده و کافر برای پستی درجه آن واجب بکند تعزیر را زیرا که نسبت بزنا اشاعت فاحشه است اگرچه در غیر محصن بود پس از تعزیر خالی نباشد و نیز نسبت کردن محصن را بفعل اختیاری او که در شرع حرام است و در عرف عار چون فاسق و کافر و مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را بفعل غیر اختیاری او چون حمار که مراد ازان کول است و آن خلقی است نه اختیاری تعزیر لازم نشود مگر آنکه بمردی بزرگ چون علوی یا عالم یا علما یا صالح گفته باشد زیرا که ایشان اهل اکرام با اهانت ایشان تعزیر لازم شود و غیر ایشان بچنین الفاظ بسیار تکلم کنند و باک ندارند و نیز به نسبت کردن اشراف را یا عالم را بفعل اختیاری که در شرع حرام نیست اما در عرف عار است چون حجام و مانند آن تعزیر واجب شود و به نسبت کردن آزاد غیر اشراف تعزیر لازم نیاید و نیز فعل اختیاری که در شرع حرام است و در عرف عار نیست چون نرد بازی و خوانندگی و اعمال دیوان درین زمانه به نسبت کردن آن بعلما و صلحا تعزیر لازم شود و در غیر آن لازم نشود و تحقیق این را با معنی الفاظ در ترجمه مفصل ذکر کردم اگر ایضاح آنرا خواهی بترجمه رجوع کن

کتاب السرقة

مسئله رکن سرقت گرفتن بخفیه است و محل آن که شرط سرقه است مال مملوک است که محفوظ باشد و نصاب آن ده درم مضروب است نزدیک امام شافعی ربع دینار است و نزدیک امام مالک سه درم است و حکم سرقه قطع ید است **مسئله** چون مکلف اگرچه بنده باشد از مال محفوظ بی شبهه بقدر نصاب بدزدد و یکمرتبه بان اقرار کند یا دو گواه بران گواهی دهند ؛

۱۶۳

قطع ید لازم آید ونزدیک امام ابویوسف بیک اقرار قطع ید لازم نشود تا آنکه دو مرتبه
اقرار نکند مسئله امام از گواهان بپرسد که سرقه چه چیز است وچگونه میباشد وچه وقت
کرده است وکجا کرده است وچند درم دزدیده است واز خانه که دزدیده است چون گواهان
همه اتفاق بیان کردند دست او را ببرند مسئله اگر چند کس سرقت کردند بهر دزدی اگر قدر
نصاب رسید دست همه ببرند اگرچه مال را یکی برآورده باشد مسئله اگر چوب ساج را
یا نیزه یا آبنوس یا صندل دزدیده یا نگینه سبز یا یاقوت یا زبرجد دزدیده یا آنوند چوبی
یا دروازه چوبی دزدیده چون قیمت مسروق بقدر نصاب باشد قطع ید لازم آید مسئله
آنچه در دیار مباح باشد چون هیزم وگیاه و نی و ماهی وشکار و زرنیخ وگل سرخ
و آهک بدزدی آن قطع لازم نیاید ونیز آنچه بدزدی فاسد شود چون شیر وگوشت
ومیوه تر ومیوه که بر درخت باشد نزدیک طرفین بدزدی آن قطع نکنند ونزدیک
امام ابویوسف بدزدی هر چیز قطع لازم شود مگر بدزدی گل و خاک وسرگین که نزدیک
وی بدزدی آن قطع لازم نیاید ونزدیک امام شافعی بودن شیء مباح وسریع الفساد
منع میکند قطع ید را ودلیل ما قول حضرت عایشه است رضی الله تعالی عنها کانت الید
لا تقطع فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشیء التافه ای الحقیر وقوله علیه السلام
لا قطع فی الطیر وقوله علیه السلام لا قطع فی ثمر ولا فی شجر مسئله بدزدی کشت نادرویده
وبدزدی شراب وآنچه مستی آرد وبدزدی آلات لهو چون دف وبربط وطبل
غیر غازیان ومزمار قطع ید واجب نشود کذا فی الهدایه مسئله ونیز بدزدی شطرنج
ونرد قطع لازم نیاید زیرا که احتمال هست که برای شکستن وریختن گرفته باشد مسئله
بدزدی دروازه مسجد قطع نکنند زیرا که محفوظ نیست ونزدیک امام شافعی قطع کنند
وبدزدی مصحف اگرچه با زیور بود قطع لازم نیاید زیرا که احتمال هست که برای خواندن
گرفته باشد ونزدیک امام ابویوسف وامام شافعی قطع لازم آید وبدزدی کودک

آزاد اگرچه با زیور بود قطع نکنند زیراکه مالی نیست و زیور او تابع اوست و نزدیک امام ابو یوسف
اگر زیور او بقدر نصاب باشد قطع لازم شود مسئله اگر بنده را یا دفتر را دزدید قطع نکنند مگر آنکه
بنده صغیر باشد و دفتر حساب بود زیراکه گرفتن بنده کبیر بغصب یا بخداع بود نه بسرقه و دفتر و آنچه
در دفتر ست مال نیست مگر دفتر حساب که مقصود از گرفتن آن از مال باشد مسئله بدزدی سگ
و یوزن قطع لازم نیاید زیراکه در مالیت اینها اختلاف ست کذا فی الهدایه مسئله در خیانت کردن
و در ربودن و در غارت کردن و در گرفتن بیت المال و بکفن دزدیدن قطع نکنند و بدزدی مالی که
دزد را در آن شرکت باشد و بدزدی مثل حق خود اگرچه مؤجل بود قطع ید لازم نیاید با آنکه زیاده
از حق خود دزدیده باشد زیراکه بقدر حق خود در آن شریک ست مسئله مالی را که دزدیده
بود و بسبب آن دست او را بریده مال را بی تغیر بمالک آن داده بود باز دزدید قطع نکنند
و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی قطع کنند لقوله علیه السلام فان عاد فاقطعوه دلیل ما در ترجمه
١٦٢
مذکور ست اما اگر دوم بار بعد از تغیر دزدیده ست چنانکه اول ریسمان دزدیده بود بعد از آن
چون مالک از آن جامه ساخت باز دزدید باتفاق قطع لازم شود مسئله اگر از خانه ذی رحم
محرم چون خاله یا عم دزدید قطع لازم نیاید اگرچه مال بیگانه باشد زیراکه محفوظ نیست اما اگر
مال ذی رحم را از خانه بیگانه دزدید قطع لازم گردد زیراکه مال محفوظ ست مسئله اگر از خانه مادر
رضاعی دزدید قطع کنند و نزدیک امام ابو یوسف قطع نکنند مسئله اگر زوجه مال زوج دزدید
قطع لازم نیاید اگرچه از حرز خاص زوج دزدیده باشد و اگر زوج مال زوجه را از حرز خاص او دزدید نیز قطع لازم
نگردد و نزدیک امام شافعی هر که از زوج و زوجه از حرز خاص دیگری دزدید قطع ید لازم شود مسئله بنده مردی
از مال آمرز یا از مال زوجه او دزدید قطع لازم نیاید و نیز اگر بنده زنی از مال آن زن یا از مال زوج آن زن
بدزدد قطع لازم نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از مال غنیمت دزدید قطع نکنند زیراکه وی در آن شریک ست
کذا فی الهدایه و نیز اگر از حمام و یا از خانه که او را بدر آمدن در آن اذن ست دزدید قطع لازم نیاید اگرچه با مال
سرق حافظ باشد زیراکه با وجود حرز مکان حرز حافظ را اعتبار نیست اما اگر اذن در آمدن در روز بود و دزدی

در شب کرد قطع لازم شود چنانکه در ترجمه مفصل مذکورست و نیز اگر در مسجد با وجود
حافظ دزدید قطع لازم گردد مسئله اگر کالای را از سرای دزدید و از سرای بیرون
نبرد قطع نکنند و نیز اگر دزدی در سرای در آمد و کالای را بدیگری که بیرون سرای بود
داد قطع نکنند و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر دست برآورده داده ست
قطع ید بر دهنده باشد و اگر دیگری دست خود را آورده گرفته ست قطع بر گیرنده بود
و در ذخیره میگوید اگر ما بین داخل و خارج نهاد و غیر او از انجا گرفت بیک روایة قطع
بر هر دو باشد و بیک روایة بر هیچکس قطع نباشد مسئله اگر دزدی خانه را نقب کرد
و دست در خانه در آورده متاع را از خانه کشید قطع لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف
لازم شود و اگر در صندوق دست در آورده متاع کشید باتفاق قطع لازم شود زیراکه
در صندوق نه در آید مگر دست را مسئله اگر شخصی دراهم را در آستین انداخته از بیرون گره زد
و دزد آن گره را بریده گرفت قطع لازم نشود و اگر گره را کشاده دست در آستین و هی انداخته گرفته
ست قطع لازم آید و اگر آن شخص دراهم را از بیرون آستین انداخته در درون آستین گره بسته
ست و دزد آنرا دست انداخته بریده گرفت قطع لازم شود و اگر دست انداخته گره کشاد
و از بیرون دراهم گرفت قطع نکنند دلیل آنرا در ترجمه گفتم و نزدیک امام ابو یوسف در همه صورتها
قطع لازم شود زیراکه آستین حرز ست مسئله اگر از قطار شتری یا باری دزدید قطع لازم
نباید مگر آنکه با شتر و بار حافظ باشد زیراکه مهار گیر و راننده را و راکب را اعتبار نیست
بنابر آنکه ایشان قصد ندارند مگر قطع مسافت راه مسئله اگر جوال دزدید که دران متاع بود و صاحب آن
او را محافظت میکرد یا بر جوال یا قریب جوال خوابیده بود قطع لازم شود و نیز اگر جوال را پاره
کرده از ان متاع گرفت یا در صندوق یا در آستین یا در جیب کسی دست در آورده
متاع دزدید قطع ید لازم آید زیراکه از حرز گرفته ست مسئله اگر دزدی در سرای در آمد
و از یک خانه متاع کشید و در صحن سرای انداخت یا سرای که دران حجرها ست

چون مدرسه و جز آن و در حجره شخصی سکونت دارد و صاحب یک حجره از حجره دیگر متاع دزدید
قطع لازم شود زیرا که هر حجره برای صاحب خود حرز جداست مسئله اگر دزد در سرای درآمد
و متاع سرای را بیرون انداخت بعد از آن خود برآمد متاع گرفت یا در همون سرای متاع را بر مرکب
بار کرد و آنرا رانده از حرز بیرون آورد قطع ید لازم شود و نزدیک امام شافعی اگر متاع را از سرای بیرون
انداخته همون جا گذاشت نیز قطع لازم آید و نزدیک امام زفر به بیرون انداختن و بار کردن مرکب را
برآوردن قطع ید لازم نشود **باب فی کیفیة القطع** مسئله دست راست دزد را از بند دست
ببرند و بر روغن گرم داغ کنند تا نغز شود زیرا که حد برای زجر است و آن حاصل شد کذا فی حاشیة الچلپی
و اگر بعد از بریدن دست باز دزدی کرد پای چپش ببرند و اگر باز دزدی کرد حبس کنند تا آنکه
توبه کند یعنی سیمای صالحان در وی ظاهر شود کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک بعضی مشایخ
تعزیر کرده حبس کنند و نزدیک امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ سیوم بار دزدید دست چپ
قطع کنند و باز بمرتبه چهارم پای راست ببرند و آنکه امام شافعی بر مدعی خود حدیث نقل میکند طحاوی
بران طعن کرده است و علی کرم الله تعالی وجهه بخلاف آن عمل نموده است و صحابه رضی الله تعالی عنهم
عمل ایشان را قبول داشته اند با آنکه گوئیم تواند که آن محمول بر سیاست باشد مسئله اگر دست چپ
دزد را یا انگشت نر دست چپ یا دو انگشت را از دست چپ یا پای راست او را پیش از دزدی
بریده باشند یا دست چپ یا پای راست او پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیرا که دست
راست او را قطع کنند جنس منفعت فوت شود و آن در حقیقت هلاک وی است بنا بر آنکه اگر آدمی را اینجا
دست و پای نباشد بر هیچ چیز قادر نتواند شد مسئله اگر دزد چیزی را که دزدیده بود پیش از خصومت
بمالک آن رد کرد قطع نکنند زیرا که همکان دعوی نماند و نزدیک امام ابویوسف قطع کنند و اگر مالک آنرا بوی بخشید
یا بپیش وی فروخت یا قیمت آن از ده درم کمتر شد قطع نکنند اگرچه بعد از حکم قاضی باشد کذا فی حاشیة الچلپی و نزدیک
امام زفر و امام شافعی قطع کنند دلیل ما در عربی مذکور است مسئله اگر دزد دعوی کرد که چیزی را که دزدیده ام ملک
منست یا یکی از دزدان دعوی کرد ملک مسروق را قطع نکنند اگرچه بر دعوی گواه نباشد زیرا که دزد به سبب

دعوی خصم شده است مر مالک را پس بسوگند مالک او را قطع نکنند مسئله اگر مالک از دزد مطالبه
مسروق نکند قطع لازم نیاید اگرچه دزد بسرقه اقرار کرده باشد زیرا که چون در قطع ید دعوی
شرط شد از مطالبه چاره نبود مسئله اگر دو کس دزدی کرده اند یکی غایب شد و دو گواه بدزدی هر دو
گواهی دادند بر حاضر قطع لازم شود مسئله اگر مال ودیعة را از مودع یا مال غصب را از غاصب
یا مال ربوی را از ربا خوار دزدید ایشان از دزد مطالبه کردند قطع لازم شود و مستعیر و مستاجر
و مضارب و مرتهن و قابض برای خریداری همین حکم دارند و نیز بمطالبه مالک قطع لازم آید
مسئله اگر دزد را برای دزدی متاع دست بریدند بعد ازان متاع را از دست دزد دیگری
دزدید بر دیگر قطع لازم نشود اگرچه دزد یا مالک بآن مطالبه کرده باشد زیرا که مال را در دست
دزد عصمت نمانده است از انست که بهلاک آن بر دزد ضمان لازم نشود کذا فی الهدایه مسئله
اگر بنده بدزدی مال غیر خواجه اقرار کرد نزدیک امام دست او را ببرند و مالی را که بدزدی آن اقرار
کرده است بمالک مال رد کنند اگرچه بنده مجحور بود و خواجه او دران اقرار وی را تکذیب کرده باشد
و نزدیک امام زفر دست او نبرند اما اگر ماذون است مال را بمالک مال رد کنند و اگر مجحور است
اقرار او صحیح نباشد و نزدیک صاحبین در ماذون دست او را قطع کنند و مال را بمالک
مال رد نمایند و در مجحور اگر مسروق هلاک شده است قطع لازم شود و اگر هلاک نشده است نزدیک
امام ابو یوسف قطع لازم شود و در مال رد لازم نیاید و نزدیک امام محمد هیچ لازم نیاید
جواب همه را با چیزی زاید در ترجمه مذکور کرده ام مسئله اگر بعد از قطع ید مسروق باقی
است بمالک آن رد کنند و اگر باقی نیست بر دزد ضمان آن لازم نشود اگرچه خود هلاک
کرده باشد و بروایت حسن اگر خود هلاک کرده است ضمان لازم آید و نزدیک شافعی
در هلاک و استهلاک ضامن شود و قطع ید لازم آید دلیل وی و جواب ما در عربی مذکور است
مسئله اگر دزد می چند بار چند جای دزدی کرد بعد ازان بخصومت همه خداوندان
اموال یا بخصومت بعضی ایشان دست او را ببرند نزدیک امام از هیچ یکی

١٩٦

ضامن نشود و نزدیک صاحبیه بخصوصیت هر که دست او را بریده اند ضامن نگردد و برای
دیگران ضامن شود مسئله اگر قاضی شخصی را حکم کرد که دست راست دزد را قطع کند وی دست
چپ وی را قطع کرد ضمان لازم نیاید اگرچه دانسته بریده باشد مسئله اگر دزدی در سرای
درآمد و مسروق را دو پاره کرده از سرای بیرون آورد دست او را ببرند مگر آنکه قیمت مسروق
بعد از پاره کردن ده درم نمانده باشد و نزدیک امام ابویوسف دست او را قطع نکنند زیرا که
به پارگی فاحش مسروق ملک سارق شود و نزدیک طرفین ملک سارق نشود و آنکه ملک
او می کنیم برای ضرورت ادای ضمان ست تا بدل و مبدل منه در ملک یک کس جمع نشود
مسئله اگر دزدی در سرای درآمد و گوسفند صاحب سرای را ذبح کرده از سرای بیرون برد
قطع نکنند زیرا که سرقه بر گوشت تمام شده ست و بسرقه گوشت قطع لازم نشود مسئله
دزدی زر و نقره مسروق را درم و دینار ساخت قطع لازم شود و مسروق را رد کنند و نزدیک
صاحبیه مسروق را رد نکنند مسئله اگر دزد جامه را که دزدیده بود سرخ کرد و بسبب دزدی آن
دست او را ببرند بمالک آن رد نکنند و اگر هلاک شد ضمان لازم نیاید و نزدیک امام محمد
جامه را مالک آن بگیرد و قیمتی را که بسبب رنگ زیاده شده ست بدزد رد نماید و اگر سیاه کرده
ست نزدیک امام رد کنند زیرا که سیاهی نقصان ست بسبب آن حق مالک منقطع نشود
و نزدیک امام محمد بزیادتی رنگ حق مالک زائل نگردد و نزدیک امام ابویوسف
در سیاهی نیز رد نکنند زیرا که سیاهی نیز چون سرخی بر اصل مسروق زیادتی دارد **باب قطع
الطریق** + مسئله اگر مسلم یا ذمی قطع کردن طریق را قصد کرد و پیش از آنکه چیزی
از کسی بگیرد و یا کسی را بکشد او را گرفتند حبس کنند تا آنکه توبه کند یعنی علامات صلاح
در وی پیدا شود مسئله اگر قطاع طریق مال مسلم یا ذمی را غارت کردند چنانکه بهر واحد از ایشان
بقدر نصاب رسید هر واحد را دست راست و پای چپ قطع کنند کذا فی حاشیه الجلبی و اگر مسلم یا ذمی را
کشتند بی آنکه مال از وی گرفته باشند قتل ایشان بحد لازم شود پس بعفو ولی ساقط نگردد و اگر مسلم یا ذمی را کشتند و مال گرفتند

۱۶۷

حاکم را اختیار است که دست و پای ایشان از طریق مذکور بریده همه را بکشد یا بدار کشد یا آنکه
دست و پای ببرد همه را بکشد یا بدار کشد و بر دار شکم ایشان را به نیزه بدرد تا آنکه هلاک شوند و سه روز
بر دار گذارند تا دیگران عبرت گیرند مسئله چون قطاع طریق را کشتند مالی که تلف شده است
ضمان آن بر ایشان نباشد مسئله اگر یکی از قطاع طریق مسلم یا ذمی را کشت همه را بحد قتل کنند
مسئله وجهی قطاع طریق حکم شمشیر دارد پس اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را بسنگ یا بچوب کشتند
کشتن ایشان بحد لازم گردد مسئله اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را مجروح ساخت و بقدر نصاب
از وی مال گرفت دست و پای او را ببرند و جراحت باطل شود و اگر مال نگرفته است در جراحتی که
قصاص است قصاص لازم شود و در جراحتی که ارش است ارش لازم گردد مسئله اگر قطاع طریق
مسلم یا ذمی را دانسته کشت بعد از ان چون توبه کرد او را اگر کشتند قصاص لازم شود و اگر نادانسته
کشته است تاوان لازم گردد و عفو ولی در هر دو صورت جایز باشد زیرا که حد شرعی بتوبه ساقط
شود کذا فی الهدایه مسئله اگر قطاع طریق شخصی را کشته اند و یکی از اینان کودک یا مجنون است
یا ذو رحم محرم مقتول است از همه حد ساقط شود و ولی مقتول را در قصاص و تاوان اختیار بود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل بالغ شده باشد
غیر از کودک و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر بعضی از اهل قافله بر بعضی دیگر قطع طریق کردند
و ایشان را کشتند حد واجب نشود و اولیای کشتگان در قصاص و تاوان مخیر باشند و جایز است
که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا مابین دو شهر که با یکدیگر قریب باشند چون کوفه و حیره
قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیای مقتول را در تاوان و قصاص اختیار باشد
و اگر خواهند عفو کنند و نزدیک امام شافعی حد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف
اگر در روز بسلاح قتال کردند واجب شود و در شب اگر چه بی سلاح قتال
کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر بخفه کشت دیه لازم آید و هر که بخفه کشتن را
عادت کرده است او را بکشند مسئله بخفه کشتن مثل کشتن بمثقل است پس نزدیک

۱۶۹

نزدیک امام دران قصاص نباشد و نزدیک غیر امام قصاص لازم شود

کتاب الجهاد

مسئله جهاد فرض کفایه است یعنی ابتدا کردن بجنگ کافران فرض کفایت است بر همه مسلمانان چون فرقه از مسلمانان جهاد کردند از همه ساقط شود و اگر نه همه عاصی شوند مگر کودک و بنده و زن و نابینا و جابمانده و دست بریده زیراکه برایشان فرض نیست اما اگر کفار غلبه کردند و هجوم آوردند بر همه فرض عین شود پس زن را بی اذن زوج و بنده را بی اذن خواجه اقدام بجنگ جایز شود بدانکه چون کفار بر سرحدی هجوم آوردند هر که از ان سرحد قریب است و بر جهاد قدرت دارد بروی فرض عین شود و هر که ورای وی است چون بوی خبر رسد و احتیاج بامداد وی باشد چنانکه هر که قریب است از مقاومت عاجز باشد یا از جنگ کاهلی کند بروی نیز فرض عین شود بعد ازان بر هر که ورای وی است بعد ازان بر هر که ورای وی است تا آنکه از شرق تا غرب بر همه مسلمانان فرض عین شود بخلاف نماز جنازه که آن بر همگان فرض شود چون ایشان یا بعضی از ایشان گذارند از همه ساقط گردد چون هیچ یکی نگذارد هر که خبر رسیده است بزه کار شود

مسئله تا زمانیکه در بیت المال مال موجود است امام را مکروه است که از خداوندان اموال بی رضای ایشان برای تقویت غازیان مال ستاند و اگر در بیت المال چیزی نبود مکروه نباشد

مسئله چون مسلمانان بر کفار زور آوردند و کفار را قتل کردند اول برایشان دعوت اسلام کنند چون از اسلام ابا آوردند طلب جزیه نمایند اگر جزیه قبول کردند مال و جان ایشان در حق معامله چون مال و جان مسلمانان باشد زیراکه ایشان جزیه را قبول نکردند مگر برای همین امان از انست که علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه فرموده است انما بذلوا الجزیة لیکون دماءهم کدمائنا واموالهم کاموالنا

مسئله اگر بکفار دعوت اسلام نرسیده است پیش از دعوت امام با ایشان جنگ نکند و اگر دعوت رسیده است مستحب است که پیش از جنگ نیز دعوت ✽

اهل اسلام اند مسئله چون کفار از اسلام و جزیه ابا نمودند مسلمانان از خدای تعالی یاری طلبند
و بهر چه توانند با ایشان جنگ کنند چنانکه بمنجنیق سنگ اندازند و آتش زنند و غرق کنند
و تیر اندازند اگرچه کفار مسلمانی را سپر خود کرده باشند اما در وقت انداختن نیت کفار کنند
و درختان کفار را ببرند و کشتهای ایشان را تاراج کنند لیکن غدر نکنند یعنی چون میان مسلمانان
و کفار عهد شد که امروز جنگ نکنند و ایشان با امن شده اند جایز نیست که امروز با ایشان
جنگ کنند زیراکه نقض عهد باشد و آن روا نیست اما اگر در عین جنگ خداع کنند چنانکه کفار را
در گمان اندازند که امروز جنگ نخواهند کرد چون ایشان غافل شوند جنگ کنند یا جانب دیگر
بروند تا ایشان را گمان شود که امروز نیامده اند و بدان غافل کردند بعد از آن در شب خون
ریزند جایز بود زیراکه این خداع در جنگ است و آن منع نیست لقوله علیه السلام الحرب خدعة
و نیز غلول نکنند یعنی از مال غنیمت چیزی ندزدند و کفار را مثله نسازند یعنی عقوبتی که برای
عبرت دیگران باشد چون بریدن عضو و سیاه کردن روی و بینی بریدن نکنند و آنکه رسول ۱۷۰
علیه السلام بعرنیین کرده بود منسوخ شده است لقوله علیه السلام لا تغلوا ولا تغدروا ولا تمثلوا
مسئله مسلمانان از کفار غیر مکلف را و شیخ فانی را و نابینا را و جا مانده را و زن را نکشند
مگر آنکه کسی از ایشان خداوند مال بود که مردم را بمال خود بر قتال می انگیزد یا خداوند رای
بود و مدبر باشد یا در جنگ با ایشان شریک بود یا زن ملکه باشد مسئله اگر مسلمانی را
پدر خود که کافرست در جنگ مقابله افتاد بقتل وی ابتدا نکند لیکن او را مشغول سازد
تا دیگری بکشد اما اگر پدر قصد کشتن او کرد و غیر از کشتن پدر خود ممکن نبیند بکشتن پدر باک نبود
مسئله زن را و مصحف را در جنگ کفار با خود نبرد مگر آنکه امن بود چنانکه لشکر
عظیم باشد که آنرا خوف هزیمت نبود زیراکه غالب دران سلامت است و الغالب کالمتحقق
کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار مصلحت بیند جایز است که با ایشان
بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیش باشد یا بگرفتن مال از کفار

احتیاج بود بعد ازان اگر در نقض صلح منفعت داند نقض کند و کفار را بدان خبردار گرداند
بعد ازان با ایشان قتال کند و اگر از کفار در صلح خیانت ظاهر شد پیش از نقض قتال
جایز بود **مسئله** جایزست که در قتل مرتد امام شتابی نکند و با وی صلح نماید زیرا که
مقصود اسلام ویست لیکن در صلح چیزی از وی نگیرد زیرا که گرفتن از وی جزیه باشد
و آن از مرتد جایز نیست و اگر گرفت رد نکند زیرا که مال مرتد غیر معصوم است **مسئله**
مسلمانان را جایز نیست که سلاح را یا اسپان را یا آهن را بدست کفار دار حرب
بفروشند اگرچه بعد از صلح باشد زیرا که درین اعانت است بر قتال مسلمانان و صلح بر شرف
نقض است کذا فی الهدایه **مسئله** اگر مردی یا زنی از اهل اسلام که آزاد باشد کافری را
یا جماعه کفار را یا اهل قلعه یا اهل شهر را امان داد جایز بود کذا فی الهدایه اما اگر امام دران
امان فساد بیند امان را نقض کند و کفار را بدان خبردار گرداند و امان دهنده را ادب کند
مسئله اگر ذمی یا مسلم که در بند کفارست یا تاجری که با ایشان است یا مسلمی که در دار حرب
اسلام آورده است و بدار ما نرسیده است امان داد باطل باشد زیرا که ذمی متهم است و دیگران
مغلوب کفارند کذا فی الهدایه و نیز امان کودک جایز نباشد اگرچه مراهق بود و عاقل باشد کذا فی
جامع الرموز و نیز امان بنده و مجنون جایز نباشد اما اگر کودک و بنده ماذون بقتل شریک باشند امان
ایشان جایز بود **باب المغنم والقسمة** **مسئله** چون امام ملکی را از کفار بقهر و غلبه گرفت بختیار بود که
آنرا میان اهل فتح قسمت نماید یا به کفاران دیار واگذارد و بر کفار جزیه و بر اراضی ایشان خراج مقرر
نماید و اهل جنگ را قتل کند یا بنده سازد یا ذمی گرداند **مسئله** کافری که در بند آمده است جایز نیست که
او را بگذارند و بدان برو منت نهند و نزدیک امام شافعی جایزست و نیز جایز نیست که او را بگذارند و مال را
یا مسلمانی را که در بند کفار باشد از وی فدیه بگیرند و نزدیک امام شافعی جایزست و نزدیک امام محمد بعد از رفع
قتال بفدیه مسلمانی گذاشتن او را جایزست و از امام ابو یوسف درین دو روایت است اما فرستادن او بدار حرب
جایز نیست نزدیک همه **مسئله** دوابی که بردن آن از دار حرب امام دشوارست جایز نیست که آزادی کند و

دار حرب بگذارند پس باید که آنرا ذبح کنند و بسوزند تا اهل حرب بدان منتفع نشوند کذا فی
الهدایه مسئله غنیمت را در دار حرب قسمت نکنند مگر بطریق امانت بعد از آن چون
بدار اسلام آورند امام بهر الطریق تملیک بر غازیان قسمت کند هر که از خادم و معادن
در دار حرب بمسلمانان ملحق شده است در غنیمت با مقاتلان شریک باشد اما اهل بازار را
که در قتال شریک نباشند در غنیمت شرکت نبود و نیز هر که در دار حرب مرده است او را شرکت
نباشد زیرا که سبب ملک احراز است و هر که در دار حرب مرد احراز نکرده است و نزد یک
امام شافعی بهزیمت کفار مال ایشان ملک ما شده است پس هر که بعد از هزیمت کفار
در دار حرب بمیرد حصه او را بوارثان او دهند مسئله هر که بعد از برآوردن غنیمت را از دار حرب
بمیرد حصه او را بوارثان او دهند مسئله در دار حرب پیش از قسمت از غنیمت چون کاه و هیزم
و طعام و روغن و سلاح و جز آن بقدر حاجت نفع گرفتن جایز بود و فروختن آن جایز نباشد و در دار اسلام
نفع گرفتن نیز روا نبود پس آنچه از انتفاع فاضل مانده باشد آن را در غنیمت رد کند مسئله هر که از اهل
حرب در دار حرب اسلام آورد وی را نکشند و فرزندان صغار وی را برده نکنند و مال او را که در قبض او است
یا پیش مسلم یا ذمی امانت است نگیرند اما فرزندان آن کبار او را و زن او را و حمل زن او را و بندگان
او را که مقاتل اند و مال او را که در دست حربی است با امانت بود یا بغصب باشد در غنیمت داخل کنند
فصل در کیفیه قسمت مسئله هر که در وقت درآمدن در دار حرب سوار است او را از غنیمت
حصه سوار دهند اگرچه در وقت جنگ پیاده باشد و هر که در وقت درآمدن در دار حرب
پیاده است او را از غنیمت حصه پیاده باشد اگرچه در وقت جنگ سوار بود و نزد یک
امام شافعی اعتبار حضور جنگ را است مسئله سوار را دو حصه است اگرچه دو اسپ
داشته باشد و پیاده را یک حصه است و نزد یک امام شافعی سوار را سه حصه است
مسئله شتر و استر را حصه نبود و بنده و کودک را حصه نباشد و زن و ذمی را حصه نبود
لیکن آنچه امام دران مصلحت داند بایشان دهد کذا فی الهدایه مسئله خمس غنیمت

غنیمت را سه حصه کنند یکی بمسکینان دهند و یکی به یتیمان رسانند و یکی بمسافران دهند و خویشان
رسول علیه السلام که فقرا اند درین حصه بر همه مقدم و خویشان رسول علیه السلام که اغنیا اند ازان خمس
حصه نه هند مسئله ذکر خدا تعالی در قرآن فان لله خمسه برای تبرک ست و حصه رسول علیه السلام بانتقال
ایشان بدار بقا ساقط شده ست چنانکه صفی ساقط گشته ست صفی چیزی ست که رسول خدا علیه السلام
پیش از قسمت آنرا برای خود از غنیمت برگزیدی چون زره و شمشیر و جاریه کذا فی الهدایه و نزدیک
امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة والسلام مر امام را باشد مسئله هرکه بی اذن امام بدار حرب رفته
چیزی بی الغارت آورد و با وی لشکر نیست از غنیمت وی هیچ نستانند و اگر با لشکر یا با اذن
امام رفته ست خمس بگیرند **فصل در تنفیل** تنفیل دادن زیادتی ست بر حصه غنیمت مسئله
امام را جایز ست که در وقت جنگ با اهل قتال تنفیل کند یعنی بگوید هرکه از قاتلان حربی را بکشد
آنچه با حربی باشد از مال و سلاح و اسپ وی را بود کذا فی الهدایه یا بگوید جماعتی را از لشکریان که بعد از
برآوردن خمس ربع یا ثلث غنیمت مر شما را باشد زیرا که در خمس حق غانمان نیست کذا فی الهدایه
اما چون غنیمت را در دار اسلام آورند تنفیل روا نبود زیرا که حق غانمان بدان متعلق شود لیکن در خمس
روا بود زیرا که غانمان را دران حقی نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول ست از مرکب
و سلاح و جز آن داخل غنیمت ست مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مر قاتل راست
که از اهل سهم بود و مقابل خود را کشته باشد اگرچه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام
من قتل قتیلا فله سلبه و ما این را بر تنفیل حمل می کنیم لقوله علیه السلام لحبیب بن ابی سلمة لیس
لک من سلب قتیلک الا ما طابت به نفس امامک کذا فی الهدایه **باب**
استیلاء الکفار مسئله اگر بعضی کفار بر بعضی دیگر غالب آمدند
و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند یا شتری
از دار اسلام بدار حرب رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته
بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی کفار بر مسلمانان بغلبه مالک

نشوند مسئله نزدیک امام کفار آزاد را و مدبر را و ام ولد را و مکاتب را از مسلمانان مالک نشوند و نیز بنده
مسلمانی را که گریخته باشد نزدیک امام مالک نگردند اگر چه او را گرفته باشند و نزدیک صاحبین به همه صورتها مالک شوند
و اگر بنده برضای خود در دار حرب مانده باشد باتفاق مالک شوند مسئله چون مسلمانان بر کفار دار حرب غلبه
کردند و ایشان را اسیر خود ساختند بر ایشان و بر اموال ایشان مالک شوند مسئله چون مسلمانان
غنیمت آوردند هر که از مسلمانان پیش از قسمت مال خود را در غنیمت بشناسد بی عوض بستاند و اگر
بعد از قسمت بشناخت بقیمت بستاند مسئله اگر تاجری متاعی را از دار حرب آورد و مسلمانی
آن را از آن خود شناخت اگر تاجر آن را از دار حرب بدراهم خریده است مالک آن را بهمان بهایی که از وی بگیرد و اگر بعوض
خریده است بهای عوض بگیرد و اگر شخصی آن را در دار حرب بتاجر بخشیده است بقیمت آن بگیرد کذا فی
الهدایه مسئله اگر کفار در دار حرب بنده مسلمانی را گرفتند و در دار خود آن را بدست تاجری
فروختند و در دست تاجر شخصی وی را بیک چشم کور ساخت و تاجر از وی ارش چشم گرفت
بعد از آن در دار اسلام مالک بنده وی را شناخت بختیار است اگر خواهد بهمان بها که تاجر از اهل
حرب خریده است بهمان از وی بگیرد و اگر خواهد با تاجر گذارد و جایز نیست که ارش چشم وی را
که تاجر گرفته است از بهای وی کم کند مسئله اگر بنده زید در بند کفار افتاد و تاجر وی را
در دار حرب از کفار بصد درم خریده بدار اسلام آورد باز از دست تاجر در بند کفار افتاد
باز تاجر دیگر از کفار بصد درم خریده آورد تاجر اول اگر بخواهد از تاجر دوم بصد درم بگیرد
باز زید اگر بخواهد از تاجر اول بدویست درم بستاند و زید نتواند که از تاجر دوم بصد درم بگیرد
زیرا که بهای تاجر اول دران تلف خواهد شد مسئله اگر بنده مسلمانی با متاع گریخت
و بدست کفار افتاد و تاجر آن را از کفار با متاع خریده بدار اسلام آورد مالک بنده را
از وی بعوض بگیرد و متاع را به بهای بستاند زیرا که کفار بنده گریخته را مالک
نشوند کما مر و نزدیک صاحبین بنده را با متاع اگر بخواهد بهایی بگیرد کذا فی الهدایه
مسئله اگر کافری با امان از دار حرب بدار اسلام آمد و بنده مسلمانان را

۱۷۵

از خواجهٔ او خریده بدار حرب برد نزدیک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبیه آزاد نشود
دلیل هردو در ترجمه مذکورست مسئله اگر بنده کافری در دار حرب اسلام آورده بدار
اسلام آمد یا لشکر اسلام بران دار فتح یافت آزاد شود **باب المستامن** مسئله
اگر مسلمانی با مان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست که بجان یا بمال اهل حرب
تعرض نماید مگر آنکه ملک کفار یعنی رئیس کافران یا شخصی بعلم او از تاجر مال ستاند
یا ملک کفار او را حبس نماید اما اگر ملک یا غیر ملک بعلم او بری تعرض نکرد و وی چیزی
از دار حرب گرفته آورد بملک حرام مالک شود زیراکه بر مال مباح بعذر مالک شده است
پس آن را تصدق کند مسئله اگر مسلمانی با مان بدار حرب رفت و چیزی را بدست حربی
بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگری چیزی غصب کرد بعد از ان
چون حربی با مان بدار اسلام آمد مسلم با وی خصومت نمود یا وی با مسلم خصومت کرد قاضی
اسلام دران حکم نکند زیراکه ما را بر مستامن ولایت نیست و نیز حکم نکند اگر دو حربی
با مان آمده پیش قاضی خصومت برند زیراکه مستامن اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده
بدار اسلام آمدند و خصومت دار حرب بپیش قاضی اسلام بردند قاضی در خصومت وام
بر ایشان حکم کند و در خصومت غصب حکم نکند زیراکه وام برضامندی هردوست بخلاف
غصب که آن برضامندی نیست و در وقت غصب مال معصوم نبود پس بمجرد غصب ملک
غاصب گردد کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم با مان بدار حرب رفتند و یکی مر دیگری را
دانسته یا بخطا کشت در دانسته از مال قاتل دیه لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود
دلیل آن در ترجمه مذکورست مسئله اگر دو مسلم در بند کفار افتادند و یکی مر دیگری را کشت
نزدیک امام در خطا کفارت لازم شود و در عمد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبیه در عمد و خطا
کفارت لازم گردد دلیل هردو در عربی مذکورست مسئله اگر حربی با مان
در دار اسلام آمد نگذارد که یک سال سکونت کند و امام را جایزست که امام را یک سال

برای سکونت حربی معین کند چنانکه بگوید اگر یکماه یا دو ماه یا یکسال سکونت کردی جزیه بر تو
واجب کنیم چون مدتی را که امام معین کرده ست سکونت کرد ذمی شود بعد ازان نگذارند که
بدار حرب رود مسئله اگر کافری بامان آمد در دار اسلام زمین خراجی خرید و بروی خراج
نهادند ذمی شود زیرا که قبول کردن خراج لازم گرفت بودن خود را در دار اسلام و پیش از
نهادن خراج ذمی نگردد زیرا که میتواند که برای تجارت خریده باشد و از وقت نهادن خراج
جزیه یکسال لازم شود مسئله زنی کافره از دار حرب بامان بدار اسلام آمده بذمی تزویج نمود
ذمیه گردد نگذارند که بدار حرب رود و اگر حربی از دار حرب بامان آمده ذمیه را نکاح کرد ذمی
نشود زیرا که تواند که طلاق داده بدار حرب رود مسئله اگر کافری حربی در دار اسلام
آمده مسلم یا ذمی را وام داد یا پیش وی امانت نهاد و خود باز بدار حرب رفت خون وی مباح
شود و مال وی پیش مسلم یا ذمی ست موقوف باشد کذا فی الهدایه بعد ازان اگر اسیر
مسلمانان شد یا مسلمانان بردار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد وام وی ساقط
شود و امانت وی غنیمت گردد اگر بمرگ خود بمرد یا در جنگ کشته شد و مسلمانان بردار حرب ظفر نیافتند
وام او و امانت او هر دو مر وارثان او را باشد و اگر زنده ست مر ویرا بود زیرا که در مال وی
امان باقی ست مسئله اگر کافر حربی بدار اسلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب
زن و فرزند ست و مال وی نزد مردم امانت ست بعد ازان لشکر اسلام بردار وی
ظفر یافتند زن و فرزندان وی غنیمت باشد اگرچه فرزندان وی صغار بود و مال وی نیز
غنیمت بود اگرچه نزد مسلم یا ذمی باشد زیرا که زن و فرزندان کبار در دین تابع مسلم
نشوند و مال و فرزندان صغار بنابر تباین دارین در قبض وی نبود پس باسلام وی
عصمت آن لازم نیاید اما اگر در دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده ست بعد ازان
مسلمانان بردار حرب ظفر یافتند فرزندان صغار او آزاد و مسلم باشند و مال وی
که نزد یک مسلم یا ذمی بود ملک وی باشد و آنچه جز آنست غنیمت شود مسئله

١٧٦

اگر حربی در دار اسلام آورد و مسلمانی او را دانسته یا بخطا کشت و وارثان او در دار حرب
مسلم اند در عمد هیچ لازم نیاید و در خطا برای ورثه کفارت لازم شود و نزدیک امام شافعی
در عمد قصاص واجب شود و در خطا دیه لازم آید **مسئله** هر که مسلمانی را که وارث ندارد
یا حربی را که بامان آمده و مسلمان شده ست بخطا کشت بر عاقله او برای امام دیت لازم شود
و اگر دانسته کشته ست امام را اختیار بود در آنکه قصاص بگیرد یا دیه ستاند و عفوا مام روا
نباشد زیرا که امام را ولایت عفو آن نیست **باب ارض الوظایف** وظیفه
عبادت ست از عشر و خراج و جزیه **مسئله** زمین عرب و زمین که اهل آن اسلام آوردند
و زمین که آن را بعد از فتح بغلبه در لشکر قسمت نمودند و زمین بصره عشری ست و سواد عراق و زمین
که آن را بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمین که با اهل آن صلح
نمودند خراجی ست چنانکه در ترجمه تفصیل آن را نوشته ام **مسئله** چون زمین موات را احیا کردند
اگر نزدیک زمین عشری ست عشری باشد و اگر نزدیک زمین خراجی ست خراجی بود کذا فی حاشیه الچلبی
مسئله خراجی که آن را حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع
کرده ست بر هر جریب زرعت که بران آب تواند رسید از گندم و جو یکصاع
و یکدرم ست و از رطبه پنجدرم و از رز و نخلستان متصل ده درم زیرا که در
زراعت مشقت بسیار ست و در رطبه کمتر از ان و در رز و نخلستان ازان کمتر
کذا فی الهدایه و آنچه جز اینست چون زعفران و بوستان خراج دران بحسب
مشقت آنست چون ثلث یا ربع و جز آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک جریب
شصت گز باشد و مذکور ست در کتب فقه که گز کرباس هفت قبضه
ست و گز مساحت هفت قبضه یک انگشت ایستاده بالای هفت
قبضه ست و نزدیک اهل حساب یک گز بیست و چهار انگشت ست
و هر انگشت شش جو متصل بعرض یکدگر ست و در حاشیه چلبی می آرد مراد در جریب

جزکر یامن است مسئله در خراج از نصف خارج زیادت نکند که آن منتهای طاقت است و لان تنصیف
عین الانصاف کذا فی الهدایه مسئله اگر بر زمین خراجی چیزی مقرر کردند و زمین طاقت آن ندارد
امام را جایز است که از آن کمتر کند و اگر طاقت زیادتی دارد نزدیک امام ابو یوسف جایز نیست که
زیادت کند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران غلبه کرد
و یا بر خارج زمین آفتی رسید چنانکه خارج هلاک شد خراج ساقط شود مسئله اگر مالک زمین
خراجی زمین را معطل داشت یا اسلام آورد یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج ساقط نشود
مسئله آنچه از زمین خراجی برآید در آن عشر لازم نیاید زیرا که بر زمین آن خراج واجب است
و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی حاشیه الچلبی و نزدیک امام شافعی
عشر نیز لازم آید زیرا که دو حق مختلف بدو محل مختلف بدو سبب مختلف برای دو مصرف مختلف
واجب شده است کذا فی الهدایه و تفصیل آن در کفایه است مسئله خراج معین در یک سال
مکرر واجب نشود و هر چند خارج زمین مکرر شده باشد اما خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث
یا نصف بتکرار خارج مکرر واجب شود چنانکه عشر مکرر لازم شود **فصل در جزیه** مسئله
جزیه را بر کفار بصلح وضع کردند آن را تغیر ندهند و بر آن زیادتی نکنند و اگر امام بر کفار غالب آمد
و اموال کفار را بر کفار مقرر داشت کفار کتابی بوند یا مجوسی یا وثنی باشد بر هر یکی از اغنیا
در تمام سال چهل و هشت درم معین کند و در هر ماه چهار درم ستاند و بر میانه حال بیست و چهار درم
معین سازد و در هر ماه دو درم بگیرد و بر فقیر که کاسب باشد دوازده درم معین کند و در هر ماه یکدرم
بستاند و نزدیک امام شافعی در وثنی جزیه نبود زیرا که نزدیک وی یک دینار معین کند اگرچه فقیر باشد
مسئله بر وثنی عرب جزیه نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آید زنان و فرزندان صغار ایشان
غنیمت شوند و رجال ایشان را اگر اسلام قبول نکردند قتل کنند و نیز بر مرتد جزیه نباشد اگر اسلام
نیاورد قتل کنند و نزدیک امام شافعی مشرکان عرب را بنده سازند مسئله زاهد ترسایان
که با مردم اختلاط ندارد جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر بر قدرت دارد جزیه ستانند و امام محمد نیز

از امام ابو حنیفه چنین روایت کرده است مسئله بر کودک و زن و بنده و نابینا و جا مانده جزیه نبود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر نابینا و جا مانده غنی بود جزیه ستانند مسئله بر فقیر که کاسب نباشد جزیه
واجب نشود و نزدیک امام شافعی واجب شود مسئله کافری که بر وی جزیه بود مسلمان شد یا مرد جزیه
ساقط شود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر چند
سال از ذمی جزیه نگرفتند نزدیک امام زیاده از جزیه یک سال نستانند زیرا که نزدیک وی جزیه تکرار
متداخل نشود و نزدیک صاحبین جزیه همه سالها گذشته بگیرند زیرا که نزدیک ایشان در جزیه تداخل
نباشد فصل در معابد الکفار مسئله جایز نیست که کفار در دار اسلام بیعه یا کنیسه حادث
کنند و اگر قدیم را که منهدم شود اعاده نمایند منع نکنند کذا فی الهدایه مسئله ذمی را نگذارند که در لباس
و مرکب و زین و سلاح چون مسلمانان باشد پس نگذارند که بر اسپ سوار شود یا استعمال سلاح کند و فرمایند
که رشته پشمینه که بزرگی آن چون انگشت باشد بر کمر خود ظاهر ببندند بخلاف زنار که آن از ابریشم باشد
و در کفایه می آرد اهل ذمه را نگذارند که خود را از مسلمانان بزنار ابریشم ممیز سازند زیرا که در آن
اعزاز کفار است مسئله زنان کفار را از زنان مسلمانان در راه رفتن و در حمام در آمدن
متمیز کنند مسئله بر درهای خانهای کفار علامتی کنند که سائلی بر در ایشان نه ایستد و بر ایشان دعا خیر
نکند مسئله اگر اهل ذمه بدار حرب ملحق شوند یا برای جنگ با اهل اسلام بر موضعی غلبه کنند
عهد ذمه منتقض شود و حکم ایشان چون مرتد حکم میت باشد و قتیکه بلحوق حکم میت کرده اما اگر
در بند افتاد ز اهل ذمه را بنده سازند و مرتد را بکشند مسئله اگر ذمی از ادای
جزیه تمرد نمود یا مسلمه زنا کرد یا مسلمه را اقتبل نمود یا بر نبی علیه السلام حقارت کرد
عهد ذمه منتقض نشود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه بحقارت نبی منتقض شود مسئله
بر اموال تغلبی بالغ مرد باشد و یا زن بود دو چند از زکوة اموال مسلمانان باشد
و بر بنده که تغلبی آن را آزاد کرده باشد جزیه و خراج بود و نزدیک امام زفر
از وی نیز دو چند مسلمانان بگیرند بدانکه ارضی که در آن بر مسلم عشر است بر تغلبی در آن خمس باشد

دا بوالی که دران بر مسلم ربع عشر ست بر تغلبی دو ان نصف عشر بود مسئله بر بنده
که قریش آنرا آزاد کرده باشد جزیه وخراج لازم شود و آنکه رسول علیه السلام فرموده است
که مولی القوم منهم آنرا بر حرمت صدقه حمل کنند پس چنانکه هاشمی را صدقه گرفتن
حرام ست معتق او را نیز حرام باشد زیرا که بشبهه حرمت نیز حرمت ثابت شود

فصل در مصرف جزیه وخراج وجز آن مسئله جزیه امام که از جزیه وخراج
و مال تغلبی و هدیه مردم باشد مصرف آن مصالح اهل اسلام ست چون راه خوف
دشمن بستن و پل بنا کردن و جسر بستن و کفایت علما و قضات و کفایت عاملان
صدقه و کفایت مقاتله با متعلقان این همه که نفقه آنها بر ایشان فرض ست زیرا که
اگر کفایت متعلقان ایشان با ایشان ندهند ایشان برای نفقه آنها بکسب محتاج شوند
پس بقتال وجز آن فراغ نباشد مسئله هر که از مستحقان پیش از سال بمرد نفقه
وی ساقط شود زیرا که نفقه بخشش ست و بخشش پیش از قبض ملک نگردد و بموت
قطع شود و در کفایه می آرد اگر در آخر سال بمرد مستحب است که نفقه او را با قرابای وی
رسانند مسئله مستحق نفقه درین زمانه قاضی و مدرس و مفتی ست **باب المرتد**
مسئله هر که مرتد شود والعیاذ بالله بروی اسلام عرض کنند و اگر در اسلام
شبهه داشته باشد رفع شبهه نمایند و اگر برای تفکر مهلت خواهد تا سه روز
مهلت دهند بعد از ان اگر پشیمان شد و توبه کرد بگذارند و اگر نه قتل کنند و کیفیت
توبه آنست که سوای دین اسلام از همه دینها باطل بیزار شود یا دینی را که برگزیده است
باز ان بیزار گردد مسئله مستحب است که مرتد را بعد از عرض اسلام بکشند و اگر پیش
از عرض اسلام کشند بر قاتل هیچ لازم نیاید مگر آنکه ترک مستحب کرده باشد
و نزدیک امام شافعی مهلت سه روز واجب بود پس کشتن وی را نزدیک ایشان پیش از عرض اسلام
حلال نباشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر اسلام آورد ملک وی شود و اگر در ارتداد بمرد

١٨٠

بردیا بارتداد او را کشتند یا گریخته بدار حرب ملحق شد و قاضی بالحاق وی حکم نمود مدبر وی از ثلث
مال آزاد شود کذا فی جامع الرموز و ام ولد او آزاد گردد و دینی که بر وی موجل باشد معجل شود
و مالی را که در وقت اسلام کسب کرده ست بوارثان او بود که مسلم باشند و انچه در وقت ارتداد
حاصل نموده ست غنیمت شود و نزدیک صاحبین مال او را مر وارثان او رست که مسلم اند اگرچه در
وقت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی مال او غنیمت ست اگرچه در وقت
اسلام کسب نموده باشد **مسئله** دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده ست از مالی که در
حالت اسلام کسب کرده ست ادا کنند و دینی که در حالت ارتداد لازم گشته ست از مالی که
در ارتداد کسب کرده ست ادا نمایند **مسئله** نکاح مرتد باطل شود و مذبوح او حرام باشد
و پیش از گذشتن عدت زن که از سبب فساد نکاح ست طلاق و استیلاد وی جایز بود و نیز
اگر زن و شوهر هر دو معا مرتد شدند و شوهر زن را طلاق داد بعد از ان هر دو باهم اسلام
آوردند طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل نشده ست **مسئله** شرکت مفاوضه مرتد و بیع او
و شرای او و هبه او و اجاره او و تدبیر او و کتابت او و وصیت او موقوف باشد اگر اسلام آورد
نافذ شود و اگر مرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت و قاضی بحکم بلحوق وی کرد همه عقدهای مذکور
باطل گردد بدانکه نکاح و ذبح مرتد بالاتفاق باطل شود و طلاق و استیلاد او بالاتفاق صحیح
باشد و مفاوضه او بالاتفاق موقوف بود و دیگر عقود نزدیک امام موقوف باشد و نزدیک
صاحبین نافذ بود **مسئله** مرتدی بدار حرب ملحق شد و باز مسلمان شده بدار اسلام
آمد اگر قاضی حکم بلحوق وی نکرده ست ارتداد وی باطل شود و حکم وی چون مسلم باشد
و اگر بعد از حکم قاضی آمده ست انچه مال او نزد وارثان او موجود باشد از ایشان باز بگیرد
مسئله اگر زنی مرتد شود او را حبس کنند و هر روز یک لقمه طعام و یک قطره آب بوی رسانند
تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز و انچه وی در مال خود تصرف کند جایز باشد
و انچه از مال باقی ماند میراث ورثه او ست اگرچه در حالت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی او را

قتل کنند مسئله اگر کنیزک مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از من است نسب آن از مرتد ثابت
شود و کنیزک ام ولد او گردد و فرزند آزاد شود اما اگر کنیزک مسلمه است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن
او بدار حرب فرزند مذکور از مال وی ارث ستانند زیراکه ولد به تبعیت مادر مسلمان شود و مسلم
از مرتد وارث گردد و اگر کنیزک نصرانیه است و در کم از شش ماه از وقت ارتداد او فرزند آورده است
فرزند وارث شود زیراکه چون کنیزک مرتد کافر باشد ولد او تابع پدر شود بنا بر آنکه پدر را بسوی اسلام
جبر کنند پس بسوی اسلام اقرب بود و اگر در زیاده از شش ماه آورده است وارث نگردد
مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان بران دار غالب آمدند
مال وی غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی بلحوق وی حکم کرد بعد از آن بدار اسلام
آمد و مال خود را گرفته باز بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن دار را فتح نموده اند مال وی
پیش از تقسیم مر ورثه او راست زیراکه بعد از حکم قاضی بلحوق او بدار حرب وارث او چون
مالک قدیم شود پس چنانکه مالک قدیم مال خود را پیش از قسمت مجاناً بستاند وی نیز مجاناً
بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر مرتدی بدار حرب ملحق شد و قاضی بنده او را با بن او
حکم نمود و ابن وی را مکاتب ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل
کتابت ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت و ولاء
مکاتب مر پدر را باشد زیراکه این خلیفه پدر بود چون پدر مسلمان شده بدار اسلام آمد
این وکیل وی باشد و عتق جایز نمود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از آن
بدار حرب ملحق شد یا او را بر ردت کشتند دیه آن در مالی باشد که آزاد در وقت
اسلام کسب کرده بود زیراکه مالی را که در وقت ردت کسب کرده است غنیمت شود
و نزدیک صاحبیه دیت آن در مال وی باشد اگر چه آزاد در وقت ردت کسب کرده
باشد و آنکه دیه بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیه مر عاقل نمیباشد مگر از برای
نصرت و بر مرتد هیچکس نصرت نکنند مسئله اگر شخص دست مسلمانی را

دالسته بریده بعد ازان ان مسلمان مرتد شد و بسبب بریدگی دست در ارتداد بمرد یا بدار حرب
ملحق شد و قاضی حکم بلحوق وی کرد بعد ازان مسلمان شده بدار اسلام آمد بسبب بریدگی بمرد قاطع
از مال خود نصف دیه را برای وارثان او ضامن شود دلیل آنرا در ترجمه ذکر کردم و اگر بدار حرب
ملحق شد همچنان اسلام آورد بعد ازان بدرد قطع هلاک شد تمام دیه بر قاطع لازم شود و نزدیک
امام محمد نصف دیه لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب ملحق شد و مالی را
بکسب حاصل نمود بعد ازان چون او را گرفتند از اسلام ابا آورد پس بارتداد او را کشتند
مال کتابت مرخواجه او را باشد و آنچه باقی ماند مر وارثان او را باشد مسئله اگر زن و شوی
هر دو مرتد شده بدار حرب ملحق شدند و زن در دار حرب فرزند آورده آن فرزند ولد دیگر
آورد بعد ازان مسلمانان بران دار غالب آمدند هر دو ولد غنیمت شود و بر اول جبر لازم آید
و بروایت حسن بر دوم نیز جبر لازم گردد زیرا که نزدیک حسن ولد ولد تابع جد شود و در ظاهر
الروایة تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد روا بود و اگر مرتد شد به اسلام
بر وی جبر کنند و قتل وی روا نبود اگرچه از اسلام ابا کند و نزدیک امام شافعی
و امام زفر ارتداد وی صحیح نباشد و اسلام وی روا نبود دلیل ما آنست که چون حضرت علی
رضی الله تعالی عنه در حالت صغر اسلام آورد و نبی علیه السلام آنرا جایز داشت چنانکه
افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه بانی اسلام مشهور است چنانکه فرموده است
سبقتکم علی الاسلام طرا غلاما بلغت اوان احلم

باب البغات

مسئله اگر قومی
از مسلمانان از اطاعت امام خارج شدند امام ایشان را با طاعت خود دعوت
کند اگر در امامت شبهه داشته باشند رفع شبهه نماید و اگر از قومی امداد داشته
و در جایی با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان ابتدا
بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ابتداء بقتل مسلم جایز نیست
ما میگوییم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه ایشان ابتدا بجنگ کنند

احتمال است که از شر ایشان دفع ممکن نباشد مسئله اگر باغیان خداوند قومی باشند مجروح
ایشان را بکشند و چون بگریزند عقب ایشان کنند و اگر متفرق باشند مجروح ایشان را نکشند
و چون بگریزند عقب ایشان نکنند زیرا که خوف نیست که بقوم خود خواهند شد چرا که قوم ندارند و کشتن
مجروح ایشان روا نبود زیرا که مسلم اند مسئله فرزندان باغیان را و متعلقان ایشان را بنده کردن
روا نبود مسئله مال باغیان را حبس کنند تا آنکه ایشان تائب شوند و سلاح و اسپان
ایشان را در وقت احتیاج استعمال نمایند بخلاف امام شافعی که نزدیک او استعمال آن بی رضا
روا نبود زیرا که مال مسلم است ما میگوئیم حضرت علی رضی الله عنه سلاح باغیان را بوقت
احتیاج در بصره قسمت نمود و تملیک نساخت کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر باغی مر باغی را
کشت بعد از آن ایشان اطاعت امام قبول نمودند بر قاتل هیچ لازم نیاید زیرا که در وقت
کشتن باغی بودند و بر باغی ولایت امام روا نبود مسئله اگر باغیان بشهر غالب آمدند
بعد از آن شخصی از اهل آن شهر شخصی را از همان شهر دانسته کشت و پیش از آنکه باغیان احکام خود را
جاری کنند امام آن شهر را از ایشان گرفت قاتل را بالقصاص بکشند زیرا که چون باغیان
احکام خود در آن شهر جاری نکرده بودند ولایت امام از آن شهر منقطع نشده بود
پس احکام امام جاری باشد مسئله اگر باغی مطیع را که از خویشان او بود
بکشت و گفت من بر حق بودم و بر حقم نزدیک طرفین از مقتول وارث می شود
چنانکه مطیع از باغی وارث گردد اگر چه خود او را کشته باشد اما اگر باغی بعد از کشتن
اقرار به بطلان خود وارث نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی باغی از مطیع وارث
نگردد اگر چه دعوی حقیقت خود کرده باشد مسئله شخصی که معلوم باشد که از اهل فتنه
است بدست وی سلاح فروختن مکروه بود و اگر معلوم نیست مکروه نبود

باب اللقیط

مسئله و آن در لغت اسم هر چیزی است که در راه مطروح
باشد و در شریعت اسم است مر کودکی را که زنده بود و اهل وی او را

او را از ترس فقر یا تهمت در جای انداخته باشند کذا فی حاشیة الچلپی **مسئله** هر که لقیط را دریابد مستحب است که او را بردارد و اگر خوف هلاک لقیط باشد برداشتن آن بر یابنده واجب شود **مسئله** لقیط آزاد باشد مگر آنکه کسی دعوی کند که بنده من است و بران گواه بیارد کذا فی حاشیة الچلپی **مسئله** نفقه لقیط و جنایت او در بیت المال بود و ترکه او در بیت المال باشد **مسئله** هر که لقیط را برداشت دیگری [illegible] که از وی بگیرد مگر آنکه دعوی النسب می کند یا یابنده خود بوی بدهد کذا فی الهدایة **مسئله** هر که در لقیط دعوی النسب می کند نسب لقیط از وی ثابت گردد و اگر دو کس دعوی نسب لقیط کردند و یکی در بدن لقیط علامتی نشان داد و موافق گفته او علامت ظاهر شد نسب لقیط از وی ثابت شود و اگر نه از هر دو نسب ثابت گردد **مسئله** اگر بنده کسی دعوی نسب لقیط کند نسب از بنده ثابت شود و لقیط آزاد باشد زیرا که اصل در اسلام آزادی است **مسئله** اگر ذمی دعوی کرد نسب لقیط را النسب از وی ثابت شود و لقیط به تبعیت دار الاسلام مسلمان باشد مگر آنکه لقیط را در شهر یا در قریه ذمیان یا در معبد ایشان یافته باشند زیرا که آن زمان به دعوی کردن ذمی النسب او را ذمی گردد **مسئله** مالی که با لقیط باشد آنرا بحکم قاضی بر لقیط صرف کنند و بقول بعضی بی حکم قاضی جایز بود **مسئله** اگر کسی لقیط را چیزی ببخشد یابنده لقیط را جایز است که آنرا برای لقیط قبض کند **مسئله** ملتقط را جایز است که لقیط را حرفت آموزد و جایز نیست که او را تزویج کند یا در مال او تصرف نماید یا او را اجاره دهد کذا فی الاصح

باب اللقطة

مسئله اگر یابنده لقطه در وقت برداشتن آن گواه گرفت بر آنکه برای رسانیدن بمالک آن می بردارم لقطه نزد وی امانت باشد و اگر نه ضامن شود **مسئله** اگر یابنده اقرار کرد که لقطه را برای خود گرفته بودم بالاجماع ضامن شود و اگر اقرار نکرده است و گواهان گواهی دادند که برای رسانیدن بمالک آن گرفته بود ضامن نگردد و اگر گواهی ندادند نزدیک طرفین ضمان لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف لازم

کتاب الآبق

نشود و قول یابنده معتبر بود بدانکه گواه گرفتن اینست که در وقت برداشتن لقطه بگوید
ای مسلمانان هرگاه بشنوید که طلب لقطه میکند بر من دلالت کنید **مسئله** بر یابنده
لقطه واجب ست که تا مدتیکه بداند یعنی او را ظن حاصل شود که بعد ازین آنرا کسی طلب
نخواهد کرد در جائیکه یافته ست و در مجمعهای مردم چون محلها و بازارها تعریف لقطه کند
چنانکه فریاد کند که من لقطه را یافته ام و مالک آنرا نمیدانم هر که مالک آن باشد بیاید
تا بوی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی تا یکسال تعریف کند اگرچه
لقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیة الچلبی و لقطه زمین حرم چون لقطه زمین حل ست
و نزدیک امام شافعی لقطه زمین حرام را تا یافتن مالک تعریف کند **مسئله** هر چه دیر نپاید
چون طعام پخته و بعضی میوها تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند چون خوف
فساد شود بمسکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک لقطه بهم رسد او را اختیار ست
خواه صدقه را جایز دارد تا ثواب او را باشد خواه از یابنده تاوان بگیرد و در حاشیه
چلبی ست که نیز مالک مختار ست که اگر لقطه در دست مسکین سالم ست لقطه از مسکین بگیرد
و اگر هلاک شده ست مسکین را ضامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک قبض کرده ست **مسئله**
اگر لقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر بهیمه بود اگرچه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک
امام مالک و امام شافعی اگر شتر یا گاو را در صحرا یابد افضل اینست که نگیرد **مسئله** هر که
بی اذن قاضی لقطه را نفقه داد متبرع بود و اگر باذن قاضی داده ست بر مالک لقطه دین باشد
مسئله اگر قاضی اجاره را در لقطه منفعت داند لقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه
کند و اگر در اجاره منفعت نداند بنفقه امر کند و رجوع آنرا بر مالک شرط نماید و بیک روایة
امر باتفاق برای رجوع کفایت کند و الاول اصح و اگر در نفقه نیز منفعت نداند لقطه را بفروشد
و بحفظ بهای امر نماید **مسئله** هر که بر لقطه نفقه کرده ست چون مالک لقطه بهم رسد جایز است
او را که لقطه را از مالک آن برای نفقه حبس کند و اگر بعد از حبس در دست حابس

١٨٦

لقطه هلاک شود نفقه ساقط گردد واگر پیش از حبس هلاک شد نفقه ساقط نگردد مسئله
اگر مدعی لقطه در لقطه علامت بیان کردی گواهان دادن آن بمدعی وجب نشود واگر داد
روا بود و حلال باشد و نزدیک امام شافعی اگر مدعی علامتی را در لقطه بیان کرد واجب است
که لقطه را بمدعی سپارد مسئله اگر ملتقط فقیر بود و بتعریف کردن مالک لقطه موجود نشود
جایز است که آنرا خود تصرف کند و بدان منتفع شود واگر فقیر نباشد بر فقیری تصدق کند
اگرچه اصل او باشد یا فرع او بود یا زن او باشد **کتاب الآبق** هر که بر گرفتن
آبق قدرت دارد مستحب است که او را بگیرد و گرفتن ضال مستحب نبود زیرا که آبق غلامی است
که از خواجه خود بقصد گریخته باشد و ضال غلامیست که خانه خواجه خود را گم کرده باشد
و راه آنرا نمیداند پس گرفتن آن مستحب نبود زیرا که دور نخواهد رفت و در نزدیک
خواجه او وی را خواهد یافت اما هر که خانه خواجه او را میداند افضل است که او را
بخانه رساند مسئله هر که آبق را از مدت سفر بخواجه او رساند در وقت گرفتن
گواه گرفته باشد که برای رسانیدن بخواجه او گرفته ام برای وی چهل درم
بر خواجه واجب شود و در کم از مدت سفر بحساب آن لازم گردد اگرچه آبق مدبر یا ام ولد باشد
و اگرچه قیمت آن چهل درم نبود و نزدیک امام شافعی بی شرط واجب نشود و اگر در وقت
گرفتن بر رسانیدن او گواه گرفته بود بعد از آن آبق از دست وی گریخته برگیرند
ضمان آن لازم نشود و اگر گواه نگرفته بود برای وی بر خواجه آبق هیچ لازم نیاید بلکه
و اگر از دست وی گریخته ضمان آن لازم شود مسئله اگر آبق در رهن شخصی باشد
جعل آن بر مرتهن باشد **کتاب المفقود** یعنی غایبی که جای او معلوم نباشد
و از مردن و زیستن وی خبر نبود کذا فی حاشیة الچلبی مسئله مفقود در حق خود
زنده است پس زن او را نکاح کردن روا نبود و مال او را قسمت نمودن جایز نباشد
و اجاره او فسخ نشود و قاضی شخصی را نایب می کند تا حق وی را قبض نماید و مال

و مال او را محافظت نماید و آنچه از مال او خوف فساد آن باشد آنرا بفروشد و فرزندان او را
و والدین او را و زن او را از مال او نفقه رساند و در حق غیر خود مرده ست پس از غیر خود وارث
نشود لیکن حصه او را موقوف دارند مسئله چون از وقت تولد مفقود نود سال تمام شود
قاضی بموت او حکم کند و در ظاهر روایت ست که در مدت موت اقران او بموت او حکم نماید
زیرا که درین زمانه کم ست که آدمی نود سال زندگانی کند مسئله اگر مفقود پیش از حکم قاضی
بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او و حق او موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شد
در مال او از همان روز قاضی بموت او حکم کند و مال او را در وارثان او که موجود باشند قسمت نماید
و زن او در عدت موت نشیند و در حق مال غیر او از وقتی که غایب شده ست بموت او حکم کند و مالی را
که برای او موقوف داشته باشد بوارثان خداوندان مال که در آن وقت بودند رد کنند چنانکه زید مفقود شد
و برادر او بعد زید مذکور او دختر خود را وارث گذاشت نصف ترکه او را بدختر او بدهند و نصف را حصه زید
نگاه دارند چون مدت زید مفقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بدختر او رسانند کتاب الشرکة

مسئله شرکت بر دو وجه ست یکی شرکت ملک چنانکه دو کس بخریدن یا بهبه یا بصدقه یا بارث
در چیزی شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن وی نتواند که در آن تصرف
کند کذا فی الهدایه دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد دیگر را بگوید ترا درین همه تجارات یا در فلان
تجارت شریک خود ساختم وی بگوید قبول نمودم و برای هیچکدام از منفعة چیزی معین نباشد زیرا که
احتمال دارد که زیاده از معین منفعت نشود مسئله شرکت عقد بر چهار وجه ست یکی شرکت
مفاوضه و آن شرکت دو کس ست یا زیاده ازان که در مال شرکت و در تصرف و در دین برابر باشند
پس بالغ و نابالغ مفاوضه روا نبود و مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتابی
و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که الکفر کله ملة واحدة و نزدیک امام ابو یوسف در مسلم و کافر مفاوضه
روا بود و نزدیک امام مالک و امام شافعی شرکت مفاوضه هرگز روا نبود مسئله در عقد مفاوضه
هر واحد از شرکا دیگر را وکیل و کفیل باشد پس اگر یکی خرید کند بایع را جایز ست که از دیگر طلب بها نماید

مسئله هر که از شریکان مفاوضه چیزی بخرد برای همه بود مگر طعام و کسوت که برای اهل خود خریده
باشد مسئله اگر یکی از شریکان مفاوضه بچیزیکه دران شرکت مفاوضه جایز باشد چون خریدن و فروختن
و اجاره گرفتن وام لازم شود بر دیگران نیز لازم گردد و اگر بکفیل شدن بامر مکفول عنه بر یکی ضمان لازم آید
بر دیگران نیز لازم آید و در بی امر مکفول عنه بر دیگران لازم نشود و هو الصحیح مسئله اگر یکی را از
شریکان مفاوضه چیزیکه دران مفاوضه جایز باشد بمیراث رسید یا کسی بوی چیزی ازان
جنس بخشید و وی آنرا قبض نمود عقد مفاوضه عقد عنان گردد و اگر عرض یا عقار بارث رسید مفاوضه
باقی ماند زیرا که بعرض و عقار در مال مفاوضه زیادتی نشود دوم شرکت عنان و آن شرکت است
در هر تجارت یا در نوعی ازان مسئله شرکت عنان متضمن کفالة نباشد و تعیین مال شریکان جایز
بود و نیز بزیادتی مال یکی یا بشرط مساوات مال همه بی مساوات منفعت شرکت عنان صحیح شود
بخلاف امام زفر و امام شافعی که نزدیک ایشان بی مساوات منفعة جایز نباشد مسئله اگر مال
یکی دراهم بود و مال دیگری دنانیر باشد بی خلط شرکت عنان جایز بود و نزدیک امام زفر و امام شافعی
بخلط جایز نبود مسئله اگر یکی از شرکا در شرکت عنان متاعی خرید مطالبه بهای آن بر دیگر نبود
زیرا که شرکت عنان متضمن کفالت نباشد لما مر و اگر مشتری بهای را از مال خود داده است
حصه شریکان را از مال ایشان طلب نماید مسئله جایز هست مفاوضه و عنان بدراهم و دنانیر
و بفلوس رایجه نه بتبر و نقره اگر بآن تعامل باشد تبر زر
غیر مضروب را گویند و نقره آنچه از نقره غیر مضروب
بود و نیز جایز است بعرض چنانکه هر واحد نصف عروض
خود را با نصف عروض دیگر بفروشد و با یکدیگر عقد شرکت
کند مگر آنکه بهای عروض یکی از بهای عروض دیگر متفاوت
باشد چنانکه قیمت عروض یکی هزار بود و قیمت عروض دیگر دو هزار
پس صاحب اقل دو ثلث عروض خود را با یک ثلث عروض صاحب

۱۸۹

اگر بفروشند بعد ازان میان خود ها عقد شرکت کنند پس منفعت هرکدام بقدر ملک وی باشد اما اگر مال یکی دراهم یا دنانیر باشد منفعت را انچه میان خود ها قرار داده باشند همان شود زیرا که دراهم و دنانیر در عقد متعین نشوند پس منفعت حاصل مال نباشد مسئله اگر پیش ازانکه همه شریکان یا یکی از ایشان چیزی را خریده باشد مال شرکت هلاک شد یا مال یکی هلاک گشت عقد شرکت باطل شود وانچه هلاک شده است اگر پیش از خلط است از صاحب مال باشد اگرچه از دست دیگری هلاک شود واگر بعد از خلط است بر همه شریکان باشد واگر بعد از خریدن یکی از شرکا مال دیگری هلاک شد چیزی را که خریده است از هر دو باشد پس مشتری حصه او را ازوی طلب نماید زیرا که هلاک شدن مال او در شرکت تغیر نرفته است مسئله اگر یکی از شریکان با وجود شرکت مرد دیگری را وکیل خود کرد بانکه گفت بمالیکه بالشت هرچه دانی بخر نصف آن از من باشد هر چیز را که وی بخرد در میان هر دو مشترک بود پس بحصه موکل از بهای مرد وی رجوع کند اگرچه مال موکل هلاک شده باشد واگر هیچ یکی مرد دیگری را وکیل نکرده است هرکه بعد از هلاک مال یکی چیزی را بخرد مشتری را بود زیرا که بهلاک شدن پیش از خریدن یکی شرکت باطل گردد کما مر مسئله هرکدام را از شریکان مفاوضه وعنان جایز است که مال را برای تجارت امانت فرستد یا پیش کسی امانت نگاه دارد یا مضاربت دهد یا اجنبی را برای خریدن وفروختن وجز آن وکیل سازد مسئله مال شرکت در دست هر واحد از شریکان امانت است پس بی تعدی از هلاک آن ضمان لازم نیاید سیوم شرکت صنایع وقبول عمل وآن شرکتی است میان دو صانع یا زیاده ازان مسئله اگر دو درزی یا درزی ورنگریز میان خود ها عقد شرکت ببندند که هرکه از ما عمل مردم قبول کند اجرت آن میان هر دو مشترک باشد هرکه از ایشان عمل کند دیگری در اجرت آن شریک شود اگرچه شرط کرده باشند که عمل هر دو برابر باشد واجرت سه حصه بود

یک حصه از یکی و دو حصه از دیگری و نزدیک امام شافعی اگر اجرت را برابر نکرده اند روا نبود و نزدیک امام مالک بی اتحاد عمل جایز نباشد مسئله اگر یکی از دو صانع که هردو در شرکت صنایع شریک باشند عمل شخصی را قبول کند بر هر واحد لازم شود پس طلب علم از هر واحد جایز باشد و هر واحد را جایزست که مطالبه اجرت آن عمل کند و چون صاحب کار اجرت را بیکی از ایشان داد از ذمه او ساقط شود و دیگری را حق مطالبه نماند مسئله اجرت عمل در شریکان صنایع مشترک بود اگرچه عمل را یکی از شریکان کرده باشد چهارم شرکت وجوه و آن شرکتیست که دو کس مثلا بی مال عقد شرکت کنند چنانکه متاع را از بایع آن بوجاهت و اعتماد خود خریده بفروشند و بهای آن را ببایع رسانند و آنچه منفعت شود میان ایشان مشترک باشد و نزدیک امام شافعی این شرکت روا نبود مسئله شرکت وجوه اگر مطلق است یعنی لفظ مفاوضه و شرایط آن دران مذکور نشده است شرکت عنان باشد کذا فی حاشیه الچلپی و نیز بمفاوضه روا بود چنانکه شرط کرده شود مساوات را در اموری که مساوات آن در مفاوضه واجب است مسئله اگر در شرکت وجوه عقد مطلق کرد هر واحد از شریکان در خریدن مرد دیگر را وکیل باشد و اگر مقید بمفاوضه کرد هر واحد مرد دیگر را هم وکیل باشد و هم کفیل شود مسئله اگر دو شریک در شرکت عنان شرط کردند که آنچه خرید کنیم در میان ما مناصفه باشد یا مثالثه بود منفعت نیز همچنان شود و اگر در منفعت زیادتی شرط کردند باطل باشد زیرا که ربح بقدر ملک میشود پس اگر زیادتی را شرط کنند میرسد ربح چیزی که آن را ضامن نشده است مگر آنکه راس مال غیر عروض باشد دلیل این در ترجمه مذکور است

فصل در شرکة فاسده

مسئله در هیزم چیدن و کاه بریدن و شکار کردن شرکت جایز نبود هر کرا چیزی حاصل شد مر همون را باشد و چیزی را که هردو گرفتند مر هردو را برابر بود و چیزیکه یکی را بیاری دیگر حاصل شود مر همون را باشد یاری دهنده را ازان نصیب نبود چنانکه یکی قطع میکند و دیگری یکجا می‌اندازد تمام مر قاطع را باشد و مر دیگری را اجر مثل بود و نزدیک امام محمد

191

کسی بدر آید و آنکه بعضی متاخران فروختن بعضی وقف را چون خراب شود و منهدم گردد از برای باقی
عمارت جایز داشتند اصح آنست که جایز نیست زیرا که وقف بعد از صحت قبول نمیکند ملک چنانکه آزاد
قبول نمیکند بندگی را با آنکه مشاهده کرده ایم درین فروختن چیزی را که مشاهده کرده ایم درین استبدال
مسئله اگر شخصی حصه خود را از زمین مشترکه وقف کرد نزدیک امام ابو یوسف جایز است که با شریک خود
قسمت کند و از حصه شریک خود متمیز سازد و اگر از زمین خود حصه معین را وقف نمود قاضی آنرا
قسمت نماید و از حصه واقف متمیز سازد لیکن وقف را در مصالح آن قسمت کردن روا نبود
مسئله وقف که بر فقیران باشد حاصل آنرا اول بعمارت آن صرف کنند اگرچه واقف آنرا
شرط نکرده باشد تا وقف بحال خود ماند اما آنچه بود بحاصل وقف از ان زیاده نکنند کذا فی
جامع الرموز مسئله اگر بر شخصی معین وقف کرد و گفت بعد از وی برای فقیران باشد
تعمیر آن از مال آن شخص باشد و اگر وی تعمیر نکند یا فقیر باشد قاضی آن وقت را اجاره دهد
و باجرت آن تعمیر نماید بعد از ان وقف را بمصرف آن رد کند مسئله آنچه از وقف شکسته
باشد چون چوب و خشت بعمارت آن خرج کند یا برای عمارت آن بوقت حاجت نگاهدارد
و اگر صالح عمارت ندارد فروخته بهای آن العمارت وقف صرف نماید و جایز نیست که
آنرا در میان مصارف قسمت کنند ❊ فقط ❊

خاتمة الطبع بحمد الله علی احسانه که کتاب لاجواب الموسوم بشرح فقه فارسی
معه ملتقی الابحر مطابق نسخه مصححه مطبوعه فخر المطابع که ثبت مهر علماء
علماء عصر حسن الطبع پذیرفته بود موافق غربت دلی خواهان
قلمی باهتمام من نسخه محمد مرتضی خان مهتمم مطبع
مرتضوی دلی واقع کوچه چیلان ساداتی
ماه جمادی الاول سنه ۱۲۸۳ هجری
طبع یافت

۱۹۴

فهرست کتاب شرح وقایه فارسی جلد اول فهرست ملتقی الابحر جلد اول

واضح باد که فهرست شرح وقایه وملتقی الابحر متفق است چراکه در صفحه که مسائل شرح وقایه است مطابق آن مسائل برحاشیه ملتقی الابحر وشاید که از سهو کاتب چند جا پس وپیش شده باشد حاجت فهرست علیحده ندارد

٣	کتاب الطهارت	٥	فصل در نواقض وضو	٧	فصل در غسل
٨	فصل در موجبات غسل	٩	فصل در آب مستعمل	١٠	فصل در دباغت
١٠	فصل فی البیر	١١	باب التیمم	١٥	باب المسح علی الخفین
١٧	فصل در مسح جبیره	١٨	باب الحیض والنفاس	٢٠	فصل در الوان حیض
٢٢	فصل نفاس	٢٣	باب الانجاس	٢٤	فصل در تقسیم نجاست و
٢٥	کتاب الصلوة	٢٧	باب الاذان		بیان قدر عفو آن
٢٨	باب شروط الصلوة	٢٩	باب صفة الصلوة	٣١	فصل فی القراءة
٣٣	فصل در جماعة	٣٣	باب الحدث فی الصلوة	٣٥	باب ما یفسد الصلوة وما یکره فیها
٣٦	فصل در مکروهات	٣٧	باب صلوة الوتر والنوافل	٣٨	فصل در قیام ماه رمضان
٣٩	فصل کسوف وخسوف	〃	باب ادراک الفریضه	٤٢	باب قضاء الفوائت
	واستسقا	٤٣	باب صلوة المریض	〃	باب سجود التلاوة
٤٥	باب صلوة المسافر	٤٦	باب صلوة الجمعه	٤٧	باب العیدین
٤٨	باب صلوة الخوف	٤٩	باب الجنائز	〃	فصل در تکفین میت
٥٠	فصل در نماز جنازه	٥١	باب الشهید	٥٢	باب الصلوة فی الکعبة
٥٣	کتاب الزکوة	٥٤	باب الزکوة الانعام	٥٨	باب العاشر
٥٩	باب الرکاز	٦٠	باب الزکاة الخارج	〃	باب المصارف
٦١	باب الصدقة الفطر	٦٢	کتاب الصوم	٦٤	باب ما یوجب الفساد
٦٨	باب الاعتکاف	〃	کتاب الحج	٧٤	باب القران والتمتع
٧٥	باب الجنایات	٨٠	باب الاحصار وباب الحج عن الغیر	٨١	فصل هدی

۸۱	فضیلت در وقوف	۸۲	کتاب النکاح	۸۳	فصل در محرمات
۸۵	باب الولی والکفو	۸۸	فصل در نکاح فضولی	۸۹	باب المهر
۹۳	فصل در نکاح اہل ذمی	۹۴	باب النکاح الرقیق والکافر	۹۵	باب القسم
۹۸	کتاب الرضاع	۹۹	کتاب الطلاق	۱۰۰	باب الایقاع الطلا
۱۰۳	فصل فی الکنایات	۱۰۴	باب التفویض	۱۰۸	باب الحلف بالطلا
۱۱۰	باب طلاق المریض	۱۱۱	باب الرجعة	۱۱۴	باب الایلاء
۱۱۵	باب الخلع	۱۱۸	باب الظہار	۱۱۹	فصل در کفارات
۱۲۱	باب اللعان	۱۲۲	باب العنین	۱۲۳	باب العدت
۱۲۷	باب النسب والحضانة	۱۲۹	فصل در حضانت	۱۳۰	باب النفقة
۱۳۴	کتاب العتاق	۱۳۵	باب العتق البعض	۱۳۹	باب الحلف بالعتق
۱۴۰	باب الاستیلاد والتدبیر	۱۴۱	فصل فی الاستیلاد	۱۴۲	کتاب الایمان
۱۴۲	باب فی ما یکون یمینا وما لا یکون یمینا	۱۴۲	باب الکفارت	۱۴۳	باب الحلف بالفعل
۱۴۹	باب الحلف بالقول	۱۵۳	کتاب الحدود	۱۵۴	باب الوطی الذی یوجب
۱۵۵	باب الشہادة الزنا والرجوع عنہا	۱۵۸	باب حد الشرب		لا یوجب الحد
۱۵۸	باب حد القذف	۱۶۰	فصل فی التعزیر	۱۶۱	کتاب السرقة
۱۶۵	باب فی کیفیة القطع	۱۶۷	باب قطع الطریق	۱۶۹	کتاب الجہاد
۱۷۱	باب الغنم والقسمة	۱۷۲	فصل در کیفیة قسمت	۱۷۳	فصل در تنفیل
۱۷۳	باب استیلاء الکفار	۱۷۵	باب المستامن	۱۷۷	باب الارض الوظایف
۱۷۸	فصل در جزیہ	۱۷۹	فصل در معبد الکفار	۱۸۰	فصل در مصرف جزیہ وخرا
۱۸۲	باب المرتد	۱۸۳	باب البغات		درجز آن
۱۸۴	باب اللقیط	۱۸۵	باب اللقطة	۱۸۷	کتاب الآبق
۱۸۷	کتاب المفقود	۱۸۸	کتاب الشرکة	۱۹۱	فصل در شرکت فاسد
	ہمت تمام شد	۱۹۲	کتاب الوقف		کار من نظام شد

۹۴

ت الوشں ع
ج ا
ن ٣
DUE DATE
ف
٢٩٧٤١٣٦١

٦٢٢٣

Shaukat Ali Khan
Bindery M. A. Library
A. M. U., Aligarh.
Dated..............................

ف ۲۹۷۴۳۶۱
ت ۱۱ وش ع
ج ۱
۶۲۲۳
از ۳
ف ۲۹۷۴۳۶۱ ۶۲۲۳ ت ۱۱ وش ع
ج ۱
شرح وقایه فارسی
ن ۳
جلد اول

DATE	NO	DATE	NO